

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیه السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام  
گردیده است

دو سفرنامه حج

نویسنده: رسول جعفریان.

## مقدمه مصحح

نویسنده این سفرنامه ابوالقاسم مرجانی آئین کلائی، یک روحانی از اهالی طالقان است. مرجان و آیین کلا از روستاهای طالقان است. شاید این اشاره در باره طالقان مناسبت داشته باشد که طالقان با وسعتی حدود 1400 کیلومتر در 36 درجه و 12 دقیقه عرض شمالی و 50 دقیقه طول شرقی، در شمال غربی تهران واقع است، درست در میان کوههای برفگیر البرز، از غرب ارتفاعات کندوان، تا 40 کیلومتری شرق قزوین گسترده است.

روستاهای طالقان در دامنه‌های جنوبی و شمالی در ارتفاع 1400 تا 2600 متری از دریا در امتداد رودخانه‌ها و کنار چشمه سارها پراکنده شده اند.

در باره نویسنده، اطلاع بیشتری نداریم، جز آنکه از این سفرنامه و آگاهی‌های جسته گریخته آن میتوانیم حدس، بزنیم که وی یک روحانی روضه خوان و در عین حال، شخصی فرهیخته بوده و دست کم به این اندازه توانایی داشته است که این سفرنامه را تقریباً به صورتی نسبتاً شیرین بنگارد. ادبیات سفرنامه حاضر، نشانگر تسلط نسبی او به فن نگارش در حدی متوسط و شاید اندکی بالاتر، نسبت به زمان خود اوست.

تاریخ سفر وی، بر اساس آنچه از متن به دست می‌آید، از رمضان سال 1331 آغاز شده و تا محرم سال 1332 ادامه یافته است. وی در باره تاریخگذاری روزهای پایانی سفر، علی‌الأصول به اشتباه افتاده و با این که تا 28 محرم رفته است، دوباره از روزهای 23 و 24 محرم خبر میدهد!

آنچه مسلم است اینکه وی در شعبان سال 1332؛ یعنی هفت ماه پس از بازگشت، این متن را تحریر نهایی کرده است. وی گزارش سفر به عتبات خود را

کوتاه نوشته و به علاوه متن را تا کربلا تمام کرده و خبری از بازگشت به ایران نداده است. ظاهراً نیازی به این کار نمیدیده است.

وی با هفت نفر از آشنایان خود که از طالقان بوده‌اند، به این سفر رفته و تا آخر نیز با آنان همراه بوده است. تکیه او روی «هشت نفر» بودن، سبب شد تا ما نام این سفرنامه را که مؤلف عنوانی برای آن نگذاشته، «این هشت نفر در راه حج» بگذاریم. اسامی این افراد را در صفحات نخست سفرنامه ملاحظه میکنیم.

مسیر عبور وی، یک مسیر دریایی است که در نیمه اخیر دوره قاجاری کم و بیش مورد استفاده حجاج، به خصوص افراد ثروتمند بوده است. وی از راه باکو به تفلیس رفته و از آنجا از راه دریای سیاه به استانبول و سپس وارد دریای مدیترانه شده، به بیروت می‌رود. آنگاه عازم دمشق شده و پس از زیارت حضرت زینب و رقیه علیهما السلام با قطار تازه تأسیس میان دمشق - مدینه راهی حرمین شریفین شده است. این قطار تا مدینه منوره بود. وی پس از اقامت چند روزه در مدینه عازم مکه شده، اعمال حج را انجام می‌دهد. بازگشت او از جده به سمت دریای عمان و سپس خلیج فارس است. او در بصره پیاده شده و از آنجا عازم عتبات می‌شود.

در جمع، وصف او از پدیده‌هایی که برابر دیدگانش بوده، وصفی خواندنی و همراه با طنز مختصری است. چیزی که سبب شیرینی محدود آن شده است. این زمان نگارش فارسی اندکی روان تر شده بود و این روانی را در نوشته حاضر نیز می‌توان دید.

به طور کلی، اتفاق بزرگ و مهمی در این سفر روی نداده است. شاید تنها استثنا، داستانی است که برای بخشی از کاروان حجاج در نزدیکی مدینه، در وقت

خروج از آن، به سمت مکه روی داده است. این گزارش جالب توجه است؛ به خصوص که همین گزارش به روایت دیگری در سفرنامه میرزا علی هسته‌ای نیز منعکس شده است. آن سفرنامه را که درست در همین سال نوشته شده، در کتاب «به سوی امّ القری» چاپ کردیم. این دو گزارش مکمل یکدیگر است و ما متن مربوط به ماجرای حمله به کاروان حجاج را در بیرون مدینه از سفرنامه میرزا علی هسته‌ای در پاورقی اینجا آورده‌ایم تا دو روایت کامل‌کننده ماجرا باشد.

به برخی از آگاهی‌های مختصر در باره اماکن نیز اشاره کرده، که ممکن است نکته تازه‌ای در آن یافت شود؛ از جمله درباره ضریح امامان در بقیع نوشته است: «تمامی چهار تن، که هر یک جان تمام عالم‌اند، مرادف هم در میان یک ضریح نورانی فولادی مزین به مليله‌های نقره که تخمیناً پنجاه هزار تومان خرج صنعت و نصب وی از جناب حاجی امین السلطنه ایرانی آن شده» است.

رسول جعفریان

1387 /2 /20

(وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) وقوله الحق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## [آغاز راه]

بعد از اینکه باليمن و السعاده و الاقبال از حُسن طالع و يمن مَطْلَع، از هَمَّت والای اعلی حضرت زمان عَجَل الله تعالی فرجه از بابت اجابت دعوت حضرت خلیل الرحمن، جناب احدیت اسباب عزیمت زیارت خانه مبارکه و حرم با احترام خود را برای این بندگان قلیل البضاعه خود به احسن الوجوه و اسهل الطرق مهیا فرمود و با وجود چندین نوع گرفتاری و پیریشان حالی و بیچارگی قلوب منکسره این شکسته گان را شوق طواف خانه اش بیقرار و عشق تقبیل آستانش مانند مغناطیس افنده این بیچارگان را به سمت خودش جذب نمود. پس به ملازمت و مصاحبت هفت تن از سعادت‌مندان وطن؛ اعنی جناب مستطاب، سلاله السادات العظام آقای حاجی سید مهدی تقیب السادات حنجونی - زید عمره - و مرحوم مغفور مبرور حاجی ملا محمد حسین واعظ گلینکی]] kanilG و جناب سلاله السادات، حاجی سید اشرف گلینکی و جناب سلاله السادات حاجی سید جلیل ورکشی]] hsakraV و جناب حاجی محمد حسن گلینکی و جناب حاجی فتحعلی شهرکی و جناب حاجی محمد کولجی]] jalvoK- زاد الله اعمارهم - و این بنده شرمنده، تراب اقدام الواعظین المشهور به واعظ غیر متعظ و نائم غیر مستیقظ، غبار نعال الحجاج و العمار عبد عبید خاکسار ابوالقاسم مرجانی آئین کلائی در روز مسعود شنبه بیست و هفتم<sup>[2]</sup> شهر الله الصیام در سال فرخنده یک هزار و سیصد و سی و یک [1331] از هجرت، با نیت خالصه و اغماض و اعراض از تمام علایق و عوایق، دست از

تمام ماسوی کشیده و چشم از عموم غیر الله پوشیده و حقیقتاً مصدوقه فرمایش و سفارش حضرت سرّ الله الناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در این باب واقع گردیده، حیث قال: »

إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَحِجَابٍ وَفَوْضْ أُمُورَكَ إِلَى خَالِقِهَا وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ حَرَكَاتِكَ وَسَكَنَاتِكَ وَسَلِّمْ لِقَضَائِهِ وَحُكْمِهِ وَقَدَرِهِ

«[بحار، 124: 96 تصحیح بر اساس منبع].

پس قاصدین إلى الله و مهاجرین فی سبیل الله، با ازدحام عام مشایعت کنندگان با دلهای پرسوز و چشم‌های اشکریز متعلقان، به وضعی که تا آن روز چنین عدّت و شورش و اجتماع برای تشییع مسافر بیت الله الحرام در ولایت ما کمتر اتفاق افتاده بود، هرچند در روز حرکت از وطن از بابت صعوبت و سختی دل کردن از عموم علاقات وطنی که فی الحقیقه تالی جان دادن بلکه عین موت ارادی و وداع به آن اهالی وطن، وداع آخرین لحظه حیات و وداع بازپسین بود، با هشت نفر مسافرین خدا از بابت اختلاف اماکن و تفاوت اقدام به وداع اهل و عیال و اقارب و صدقات لازمه ودعوات مأثوره تفرقه حرکت نمودیم. لذا من بنده بعد از این که قُرب صلات ظهر از دم قهوه‌خانه قریه شهرک از دست مشیعین خانه رهایی یافتیم، با هزار سعی و زحمت در پشت سر قریه کماکان به جناب آقای حاجی نقیب السادات، که حال انتظار مرا داشتند پیوستم و سایرین از رفقا چون از راه کلانک [فاصله تا شهرک 15 کیلومتر] رفته بودند ملاقات نگردید. پس ما سه نفر از راه طالقان سُفلی عازم شده، عصرانه آن روز را به جناب عمده الأجلّه، آقا میرزا خلیل شهراسری [rasa rhahS] زحمت افزا

شدیم. بعد از رفع خستگی و تحصیل استراحت حرکت کرده، شب را وارد قریه امیرنان[nanrimA] شدیم[3]. در آنجا خدمت دوستان بیتوته به عمل آمد.

## [قزوین]

وقت طلوع فجر ثانی، روز 28 را حرکت نمودیم. آقایان آنجا در پذیرایی و لوازم تشییع ما را ممنون ساختند. وقت نهار به قریه شکرناپ رسیدیم. بعد از یکی دو ساعت تحصیل راحت حرکت، بدون مکث با زحمت بسیار هنگام مغرب خود را به شهر قزوین رسانده در سرای حاجی موسی به رفقای وطن ملحق شدیم. وقتی که اهالی قزوین بر عزیمت ما مطلع شدند، غالب ایشان به مقتضای لوازم مسلمانی، تبجیلاتی نسبت به ما منظور داشته، مخصوصاً جناب مستطاب حاجی میرزا ربیع تاجر، که در سرای مرحوم شیخ الاسلام حجره داشت، همت بزرگی در راه اندازی مناط[منات] روسی برای ماها نمود. تمام پولهای نقره ماها از قرار هر مناطی پنج هزار و نهصد دینار تبدیل به مناط کاغذ گردید و در تحمیل وجه مخارج سفر مخفف و راحت شدیم. پس به جهت تهیه بعضی از لوازم سفر، دو سه روزی در قزوین وقوف نموده تا آن که در روز سعید عید فطر یوم چهارشنبه غره شوال المکرم ما حجاج ثمانیه، از اهل طالقان یک دستگاه گاری از سید مدل نام قزوینی از قرار هر نفری 22 قران کرایه تا به رشت اجاره نموده به سورت چی‌گری مشهدی رحیم نام قرار گرفتیم. به سمت گیلان حرکت نمودیم. آن روز هم یک قیامت ثانوی در دم دروازه، از بابت وداع بعضی از مخصوصین برای ما مهاجرین دست داد که خواهی و نخواهی ثانیاً دل از همه برکندیدم و روانه راه گردیدیم. ما عده مخصوصه ثمانیه، متوکلاً علی الله طالباً لرضاه، راهی راه خدا شدیم. یاللعجب که در دم زنجیر معروف جاده یکی از مواطنین طریق مشهدی علی اکبر نام بعد از استعلام از مقاصد ما نمی‌دانم به



بیچاره چه رسیده بود، عوض اینکه از ما درخواست دعای دین یا دنیا نماید، قرب یک ساعت نجومی جلو گاری را محکم گرفته، از فرد فرد ما نزدیک به آنکه هر یک از ما را الزام شرعی نماید، تمنای لعنت و نفرین بر مشروطه خواهان حالیه می نمود تا آن که با هزار التماس و منت از وی رها شدیم.<sup>[4]</sup>

یک ساعت به غروب آفتاب، به قریه کوئینی [neivoQ] ورود نموده، رحل اقامت شب انداختیم. در آن شب سه نفر حاج که عبارت از: جناب حاجی شیخعلی نوری و حاجی کاظم سولدهی مازندرانی و حاجی محمد یوسف همدانی قزوینی المسکن به ما پیوستند. آن شب در کمال فراغت و راحت صرف شد. صبح پنجشنبه، دوم شوال از کوئینی حرکت کرده، وقت نهار را به قهوهخانه شیرین سو رسیدیم. هرچند قهوه خانه و لوازم و اهل آن در کمال بی انصافی و کثافت بودند، ولی در جنب قهوه خانه رود جاری و در کنار رود، باغ تبریزی بسیار با صفا [بود] که مقدار یک سنگ آب در وسط باغ جاری بود. پس اسباب نهار و لوازم چای را به آنجا کشیدیم. قرب چهار ساعت در آنجا با صفا به تفریح و راحت صرف شد.

وقت عصری از آنجا رحلت کرده، نیم ساعت به غروب مانده، به درّه ملاعلی رسیدیم که قهوه خانه با لوازم پاکیزه در آنجا بود. با آن که قهوه خانه چای از اکراد بود، باز سیلقه و انصافی که دیده شد از او مشاهده گردید. آنشب از حسن طالع، نسیم خوش وزید که با آن همه پشه و موزیات، آنجا خوش گذرانیدم. در صبحش که جمعه سیم بود، حرکت به سمت پاچنار از آنجا به پل لوشان، بعد از عبور از پل آهسته آهسته گرفتار باد معروف منجیل شدیم تا به آن درجه شدت کرد که جلو قافله بریده شد. مع هذا با چندین زحمت و مرارت یک ساعت بعد از ظهر وارد قهوهخانه اوّل منجیل شدیم. چه قهوه خانه و چه قهوهچی، که اگر

رذالت قهوه‌چی و کثافت قهوه خانه را شرح دهم بیم آن است که دفتر و خامه نیز کثیف شوند. لذا عذرخواهانه می‌گذرم.

چهار ساعت مانده به غروب از منجیل حرکت نمودیم. نیم ساعت مانده به غروب آفتاب<sup>[5]</sup> وارد قصبه فلیه رودبار زیتون آن شب را که لیلۀ چهارم شوال بود در بالاخانه سر دروازه کاروانسرا منزل گرفتیم. بنده آن شب را به عنوان مهمانی صرف شام را در خدمت جناب مستطاب آخوند ملا محمد کرکبودی، که مقیم آنجا بودند، نمودم. وقت خواب را به منزل آمده، من الاتفاق یک دست مُطرب عراقی در آن شب در دکان روبروی منزل ما معرکه آراستند به انواع و اقسام رقاصی و خوانندگی و بازی و مقلدی تا ثلث دویم شب حاضرین و ناظرین را مستفیض و مشغول داشتند!

پس در صبح آن روز حرکت تا آنکه وقت ظهری، در عین حرارت هوا، به قهوه‌خانه بقل سر رسیدیم. تفصیل کثافت قهوه خانه و عفونت و بدی آب و هوای آنجا را که در عرض سه ساعت بر ما در آنجا چه گذشت خوب است که کوتاه بدارم. به علاوه گرفتار یک نفر سورت‌چی بد دماغ ناهنجار شدیم که ابداً بوی ارفاق و انصاف از او نمی‌آمد. در هر حال غروب شب یکشنبه، پنجم رسیدیم به قهوه خانه اوّل امام زاده هاشم که از کثرت گرمی هوا و ازدحام پشه در معموره اقامت ممکن نشد. لاعلاج در کنار رود سفید رحل شب انداختیم. یک نحوی صبح کردیم، ولی رطوبت هوا و زمین صدمه کلی به ماها وارد ساخت. پس صبح روز یکشنبه پنجم گاری حرکت نمود تا آن که رسیدیم به قریه جانعلی. بعد از توقف یکی دو ساعت به جهت صرف ناهار ما را به سنگر رسانید. یک ناهار مختصر در سنگر قرب یک تومان برای ما تمام شد. در حالتی که یخ را یک من دوازده قران می‌فروختند. پس از آنجا هم حرکت نمودیم.

## [رشت]

یک ساعت مانده بود به غروب آفتاب که ورود شهر رشت شدیم و به اختیار گاریچی در یک کاروانسرای مخروبه کثیف، که در تمام رشت در کثافت ممتاز بود، ما را مسکن داد و حال آنکه شهر رشت در سی سال قبل مشاهده شده، مانند یک زاویه خرابه به نظر می آمد و حالیه مثل قصور عالیه سلاطین به نظر جلوه داشت. تمام بنای شهر و اوضاع اهالی و حوالی آن هزار درجه ترقی کرده، تبدیل به اعلی و احسن اما چه فایده ابداً شعار مذهب اسلام در وی مشهود نبود.<sup>[6]</sup>

با وجود وفوری همه نوع از نعمت، مع هذا در کمال گرانی و مردمش در نهایت بی شرمی و بی انصافی! اما آفرین به غیرت دو نفر از تجار همشهری خودمان، یکی جناب مشهدی شجاع و جناب کربلایی علی آقای کرکبودی طالقانی که در پذیرایی ماها خصوصاً بنده منتهی درجه انسانیت را به عمل آوردند. در بدو ورود ما به رشت از بابت حرارت و عفونت هوا و خشکی سابقه، به قدری کار بر اهالی آنجا سخت شده بود که آب قاطبه آبار خشکیده، عموم خلق علیل و مریض و در ستوه تا به آن درجه ای که ماها را عبور به کوچه و بازار از کثرت انسداد هوا بسیار صدمه و سخت بود. رجماً بالغیب هوا در لیل چهارشنبه هفتم منقلب شد. به شدتی باریدن گرفت که نمونه از طوفان حضرت نوح نشان می داد که پیران قدیم در اوان عمر خود چنان بارانی نشان نگفتند که در مدت بیست و چهار ساعت نجومی تمام معابر و سکک از عبور افتاد بلکه کسی را قدرت بر خروج از لانه اش نبود تا به حدی که قرب چند هزار تومان به خسارت دچار گردیدند هرچند در آن طوفان خسارت کلی به افراد اهالی گیلان وارد گردید، اما شرّ قلیلی بود که موجب خیرات کثیره گردید.

هوا را تصفیه و عفونات را برطرف و تولید طراوت و روحانیتی در هوا شد که قاطبه امراض و کلیه مرضی بالطبع افاقه حاصل نمودند. همان طوفان سبب شد که دریافت تذکرةهای ما که برای هر یک از آحاد ما هر تذکره، هشت تومان و یک هزار دینار خرج برداشته بود، یکی دو روز به تأخیر افتاد تا آن که در روز هشتم شوال هنگام عصری تذکرةها مأخوذ گردید.

فردای آن روز وقت ظهر پنج شنبه، نهم متوکلاً علی الله در گاری مشهدی رجب نام قزوینی از قرار هر نفری هشت قران از رشت تا به انزلی قرار گرفته از راه خشکه شسته خُمام در کمال سرعت راهی [شدیم] هر چند مسافت زیاد بود، ولی اطراف خیابان سیاحت زیادی داشت. گاری هم به قدری<sup>[7]</sup> به سرعت می رفت که ماها را فرصت و مهلت وقوف ادای فریضه ظهر و عصر نداد. لاعلاج صلاتین ظهر و عصر را با هزار اوقات تلخی به طهارت ترابی به جا آوردیم تا آنکه یک ساعت از شب گذشته بود که وارد قصبه قازیان شدیم.

الجاناً در یک عمارت خرابه که تمام بیوتاتش [بیوتش] مُشرف به انهدام و واقعه در لب دریا بود، از قرار دو قران کرایه مسکن نمودیم. از قضا باران هم به نحوی در باریدن شدت نمود. به علاوه از آنکه در مرتبه فوقانی آن عمارت جای خشک و چیز خشک برای ماها واگذار نشد تا طلوع صبح همه در هراس آن، که مبادا عمارت بر سر ما خراب شود، آن شب را با هزاران لاحول و خوف، به روز آوردیم.

روزش را که جمعه دهم شوال بود، وقت ظهری در قایق دولتی از قرار هر نفری یک قران اجرت برای آن جزئی مسافت، از قازیان تا انزلی قرار گرفتیم، دم گمرک خانه انزلی افتادیم. تا وقت عصری معطل گمرکچی بی انصاف ماندیم. بعد گمرک چی با دو هزار ناز و کرشمه با چشم های خماری تشریف فرما شد.

بارها را ملاحظه نمود. تذکرها را هم امضا کرد. از هر نفری هم سه قران و ده شاهی گرفت. پس وقت غروبِ بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا گویان وارد کشتی تجارتی روسی، از انزلی به بادکوبه از قرار هر نفری ده مناط قرار گرفتیم. اوّل غروب آفتاب بود که کشتی به راه افتاد. هر چند کشتی بسیار ظریف و پاکیزه و اجزایش مسلمان، اما چه فایده که در هیچ نقطه چنان سختگیری دیده نشد که ابداً انسان را اجازه افروختن آتش برای هیچ ضرورتی حتی سر قلیان ندهند، چه رسد به سماور. بعد هم آب داغ خالی را هر استکانی پنج شاهی بفروشد. نعوذ بالله از این مسلمانی!

### [بندر آستارا]

<sup>[8]</sup> در طلوع صبح پنج شنبه، یازدهم رسیدیم به بندر آستارا. کپیتان خوش انصاف حریص برای تهیه سرنشین، کشتی را از صبح تا نزدیک غروب در آنجا معطل نموده و تذکرها را هم بالتامام بردند به شهر آستارا، قُول جدید کشیدند، آوردند. بعد کشتی مقارن غروب به راه افتاد. چیزی از مغرب گذشته، رسید محاذات شهر لنکران. فوراً لنگر انداخت. بلا تأمل قایق‌های میوه و ملزومات از شهر وارد کشتی شد، اما به بهای جان می‌فروختند. تا یکی دو ساعت از شب کشتی متوقف بود. در این مدت قلیله به قدری از لنکران جمعیت زنانه و مردانه وارد کشتی شد که تمام طبقات و صفحات کشتی را پر نمودند، به طوری که به کشتی جای خالی نماند.

## [بادکوبه]

بعد از حرکت از لنکران، با کمال سرعت سه ساعت از روز یکشنبه دوازدهم شوال گذشته بود که به شهر بادکوبه رسیدیم. بعد از خروج از کشتی به اصرار یکی دو نفر از دلال‌های کهنه مسلمان تازه کافر ایرانی الأصل که در خوش ذاتی معروف‌اند در میهمانخانه علی‌اف نام، مسکن نمودیم. اگرچه جای مخروبه و بسیار بد آب و هوا بود، اما به مقتضای قانون آزادی راحت شدیم.

چند ساعتی، در کمال فراغت، رفع خستگی نمودیم. بعد از صرف غذا و شرب چای آن وقت به سیاحت شهر پرداختیم. چه شهر و چه بناهای مستحکم عالیه و عجیبه الّتی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ به نظر ما خرابه نشینان که غیر از مخروبه ایران جایی را ندیده بودیم، جلوه نمود. تفصیل اوضاع خیابان‌های شهر و بناهای غریبه و عجیبه تا دیده نشود به تحریر و توصیف درست در نمی‌آید. سیما باغ معروف کمورنات که عبارت از بوستان حکومتی شهر باشد. به چه نظافت و ترتیب باغچه‌ها گرفته، درخت‌ها از همه نوع نشانده<sup>[9]</sup> و چند درجه به مراتب جاهای تفرّج ساخته، نزهت‌گاه ضعیف و شریف و بی‌مزاحمت، محل فحشای کافر و مسلمان. هزاران حیف و صد افسوس که چنان شهر عظیمی که لااقل دارای یک کروور نفوس اسلامی هست، آثار اسلام و شعار مسلمانی ابداً در وی به هیچ قسم دیده نگردید، بلکه بسیار بسیار محلّ تعجب است با ارتکاب آن همه فواحش علنی که در یک شبانه روز مدت وقوف ما در آن شهر مشاهده گردید که ابداً معارض و جلوگیری برای احدی نبود، چگونه آن شهر تاکنون برپا مانده است. خداوند تعالی به حق خمسه النجباء سایر مجاورین اهالی

اسلامی را از شرّ این همسایه رجس پلید خبیث که معروف به خرس شمالی  
است، محفوظ بدارد.

## [در راه باطوم]

بالجمله، روز دوشنبه سیزدهم شوال، از قرار هر نفری هفت منای و نیم کرایه از بادکوبه تا به شهر باطون [کذا/ باطوم] که تخمیناً شصت منزل راه است، در ماشین خط آهن قرار گرفتیم. وقت عصری بود که به راه افتاده وضع رفتار و وسعت اتاقهای ماشین و سرعت سیر آن را تا کسی ننشیند باور نمی‌کند. معاینه به مانند متخیلات قوه ذهنیه هست که استقراری ندارد. سرعت رفتارش تا به آن درجه بود که شمردن میل‌های خط تلگراف و امتیاز نباتات اطراف جاده را مهلت نمی‌داد تا به شدتی که بعد از وقوف در شصت - هفتاد استانسون دولتی که عبارت از میهمانخانه باشد، بر حسب قانون موضوع از دولت که می‌شود گفت پنج - شش ساعت مدت مکشش سربهم رفته می‌شد، مع هذا در مدت سی ساعت نجومی در کمال راحت ما را به شهر باطون رساند. اما بعد از حرکت از بادکوبه، از آنجاییکه چنان مرکب سریع السیر مشهود ماها نشده بود، از دریچه‌های ماشین با امعان نظر چه سیاحت‌ها و تماشاها در یمین و یسار خیابان نمودیم. از بادکوبه تا قرب ده منزل مسافت غیر از کبیر [کویر] و سراب<sup>[10]</sup> و وادی لم یزرع دیده نشد تا آن که پانزده منزل مانده بود به شهر تفلیس، کم‌کم آب‌های جاری و اراضی با خضرت و نظارت پیدا شد که هر قدر جلوتر می‌رفتیم صفای اراضی به واسطه رودها و آب‌های جاری روی به ازدیاد که تماماً معموره و همه جور کشت و زرع از صیفی و شتوی که به وصف نمی‌آید، مشاهده می‌شد و از چیزهای شنیدنی آن، که قرب ده - پانزده منزل راه لوله آهن مجرای آب شیرین دیده شد که دولت روس به چندین کروور تومان خرج آب جاری را از آن مجری به بیلاقات بادکوبه به باغات دولتی وارد کرده بود.



## [تفلیس]

باری، فصل بهار، روز سه شنبه، چهاردهم شوال بود که رسیدیم به مهمانخانه شهر تفلیس که در عظمت و نظافت و ظرافت و معموریت، می شد که اول شهر روس گفت که بادکوبه با آن توصیفات سابقه، نسبت به وی مثل قصبه محسوب می شد. در تعریفش این بس که یک رود معظم از وسط شهر می گذرد؛ به طوری که روی رودخانه غالباً ساختمان کرده و بناهای مستحکم احداث شده و شعبات وافر از آن رود منشعب به تمام نقاط آن اراضی و مضافات برده، عرض شهر قرب یک فرسخ، طولش سه فرسخ به نظر می آمد، دارای هوای بسیار معتدل خوب، قرب نیم ساعت ماشین در آنجا وقوف نمود، چه سیاحت ها و تماشا نمودیم؛ خصوصاً از پریوش های زنانه و جوان های نوحط «نشود باورت ار جامه دو صد پاره کنم!»

بعد از اینکه از حدود آنجا گذشتیم، حضرت بیابان<sup>[11]</sup> و صفای خیابان و نعمت و فواکه و مزارع و بوستان، به قدری سیاحت شد که به تحریر نمی گنجد و وقت حصار زرع ذرات بود که غالب محصول آنجاها عبارت از او بود تا آنکه رسیدیم به شهر میخا که شهر کوچک ظریف پر نعمت قشنگی به نظر آمد. از آنجا که گذشتیم قریب به زوال ظهر رجماً بالغیب ماشین وارد زیر کوه شد. اول تاریک گردید. بعد چراغ های الکتریکی که در ماشین کار برده بودند یک دفعه روشن شد؛ مثل چاشت نورانی گردید که تمام نقاط زیر کوه مشاهده میشد. تخمیناً دوازده فرسخ مسافت زیر کوه بود. آن همه راه را قرب یک ساعت و نیم نجومی طی نمود. آن وقت جاده آهن منحصر شد به کنار رودی که از جنوب به شمال می ریخت؛ مثل دارالمرز جنگلستان گیلان و مازندران که ابداً فرق نمی کرد.

اگر عرض کنم که اختراع خط آهن و جاده ماشین در آنگونه خطوط و کنار وادی به آن خرابی و پیچ و خم، خارج از طوق بشر است و از محالات عادیه شمرده می شود دروغ نگفته‌ام، فی الحقیقه تماشای خدمت و زحمت دولت برای ترقی رعیت و آبادی مملکت از سیاحت اینگونه خطوط معلوم و مشهود می شود. آن وقت اگر کسی برای رعیت بیچاره ایران و احوال این مملکت خون گریه کند کم دارد.

بالجمله، بعد از گذشتن پنج ساعت از شب چهارشنبه 15 شوال<sup>[12]</sup> در حالتی که بسیار بر ما در ماشین از بابت سکونت و عبادت و طهارت و اکل و شرب سخت گذشته بود، وقتی که در مهمانخانه صادق آقا مسکن نمودیم، بعد از صرف چای مختصر تا صبح مُغمی علیه افتادیم. صبحی را به سیر شهر پرداختیم که فی الواقع تماشا هم داشت. هرچند شهر و اهل آن در معنی از بابت استیجاب کفر و پلیدی نجاست ارجاس کلاب و خنازیر که حکم گوسفندان خانگی را در آن شهر داشته، نجست‌ترین تمام نقاط عالم شمرده میشد ولی در ظاهر مانند قبور مجصه بسیار قشنگ و شکیل و ظریف، خیابان‌های ساخته پرداخته که عرض هر یک بیست و پنج، چراغ‌های برق در هر بیست و سی قدم فاصله کوبیده، مواظب خطوط خیابان همه جا حاضر و ناظر، به قدر خردلی خاشاک در خیابانها دیده نمی شد. خصوصاً باغچه ها و بوستان‌های مصنوعی که گویا نقشه از باغ ارم برداشته‌اند.

شمال شهر و جبل صحرا بود که هر روز در هر ساعت، مردانه و زنانه از بومی و غریب به شناوری مشغول و به تطهیر بدن و ملبوس در لب دریا هر ساعت حاضر. فی الواقع به وجود مسافر در آنجا از بابت آرزوی بسیار خوش می گذشت. از آن جمله کلیساها داشت مُشرف به خیابان، مملو از بنات الله که

عکس جمالشان انسان را محو و حیران می‌کرد و تماشای ایشان هر وقت برای هر فردی بی‌معارض ممکن بود و مردم شهرش اغلب به دین مسیحی، قلیلی از عثمانی و خیلی نادر دانه دانه شیعه پیدا می‌شد؛ آن هم از اتراک بی‌اعتدالی که<sup>[13]</sup> دیده شد دلالت‌های ایرانی الأصل تازه کافر کهنه مسلمان، اوّل وهله ورود حاج در کمال تملق و استدعا حاج را به منزل‌های خود از قرار هر شبی یک صد دینار تا یک عباسی پول روسی که عبارت از یک قران ایران باشد، دعوت می‌نمایند. در هنگام رحلت در کمال بی‌شرمی از هر کس از برای هر شبی دو عباسی که دو قران باشد می‌گیرند. از اقبال ماها آن که به فاصله یکی دو سه روز تذکره‌های ما به امضای قونسول روس و رومی رسید و فوراً بلیت کشتی نمسه هم از باطون به اسلامبول را از قرار هر نفری دوازده مناط و نیم و سه عباسی پول روسی گرفته شد، اما در آن چهار پنج روز ایام وقوف ما در باطون از هر سمتی به قدری ازدحام حاج شد که از احصا خارج بود. پس در عصر شنبه هیجدهم شوال، از منزل کوچ نمودیم. آدمی دو قران هم، کرایه حمل انتقال خود تا دم کشتی دادیم. هرچند از نجاست شهر باطون و اهل آن وارheidیم اما به اشدّ از آن گرفتار شدیم. اوّلًا تا وقت غروب آفتاب حیاری در دم کشتی معطل ماندیم و اجازه ورود نمی‌یافتیم تا آن که مقارن مغرب بعد از ازدحام حاج اذن دخول رسید. پس تسابق مخلوق برای تصاحب جا و مکان مناسب به درجه‌ای مخلوق در ورود یورش آوردند که نزدیک شد جمعی در زیر دست و پا، پامال شوند. همان یورش و تزاحم و کوساکوس تا یک ساعت از شب رفته دنباله مخلوق در ورود کشتی قطع شد و در بسته گردید، ولی در آن شب در آن کشتی نجس اشهد بالله که بر جماعت حاج معاینه حال شب اوّل قبر بر اهل عقاب پیش آمد که الهی مسلمان نشود کافر مبیناد! اوّلًا تمام خلایق تا به کمر به خاک

ذغال فرو شده<sup>[14]</sup> که سر تا پای انسان مثل قطران سیاه شده؛ به طوری که صبحش به هرکه ملاحظه میشد مثل این بود که او را از طبقات جهنم خلاص داده، به دنیا رسانده‌اند.

و ثانیاً در آن شب تماماً بی چراغ و روشنی از تضایق مکان و تراحم خلائق از کافر و مسلمان و اناث و ذکور، تمامی چنان باطمه صرف کرده، برای احدی تا صبح پاکشیدن و خوابیدن امکان نیافت و از شدت فشار و کثرت ظلمت و غبار، نه برای کسی عبادت تفصیلی ممکن شد، نه کسی توانست به تعشی و اکل و شرب بپردازد، نه برای دفع ضرورت به مستراح برسد.

ثالثاً قرین سؤال قبر، بعد از ورود به کشتی، تمام تذکرة‌های ما را از ما به عنف گرفتند و ضبط نمودند. در ساعت پنج از شب گذشته اعلان دریافت آن رسید. پس کپیتانِ لامذهب بی‌انصاف در بالا مرتبه نشسته و تذکرات را دسته دسته در دست داشته، از هر کسی درخواست اسم خود و پدرش را می‌نمود. آن وقت تذکرة‌ها را در آن تاریکی برای صاحبش پرت می‌کرد. بیچاره حاجی تا دو ساعت در کشاکش فشار و مبتلای پیدا کردن تذکرة خویش بود و خیلی از تذکرات حاجی بیچاره به این جهت زیر و رو و مفقود شد. بعد از آن، عملجات کشتی به فاصله هر دو ساعت به وسیله ملاحظه بلیت کشتی از جماعت محمولین کشتی انواع و اقسام اذیت و شکنجه را که در عقیده خود بر ایشان واجب می‌دانستند وارد می‌ساختند. کار مزاحمت و اذیت و ازدحام و تضایق عام به درجه‌ای رسید که مشرف به آن شد جمعی تلف شوند. لذا این بنده در صفحه بالای کشتی یک نقطه محقره‌ای تحصیل کرده، با یکی - دو نفر از رفقا برای سهولت امرِ دیگران به آن مکان کوچ نموده، مسکن گرفتیم. بعد از اینکه در ساعت پنج از آن شبِ اوّل گذشته بود که کشتی به راه افتاد. وقت صبحی رسید

به بندرگاه قصبه ازری که بسیار قصبه قشنگ، با صفا و جای تماشا بود. کشتی در آنجا لنگر انداخت. مدتی در آنجا برای تحصیل بار و سرنشین معطل شد. از بندر ازری که حرکت کرد، عصر ضیقی رسید<sup>[15]</sup> در بندر شهر طرابزون که از شهرهای بسیار ظریف معموره روم که بسیار پر نعمت و تماشایی بود. رفتار کشتی از سمت شرق به طرف غرب، شمال دریای سیاه جنوب کوه کشیده به وضع طبرستان که سبز و خرم و جنگل فاصله کوه به دریا، بعضی نقاط یک میدان در بعضی موارد تا یک فرسخ تمام نقاط باغ‌های مصنوعی از چای و فندق و مرکبات زراعتش ذرات. کشتی قرب هشت ساعت در آنجا حمل بار نمود. بعد حرکت کرد. صبح روز دیگرش رسید مقابل قصبه از میر که قصبه قشنگی از دور به نظر می‌آید. در آن بندر لوازم بسیار از فواکه و خوردنی وارد کشتی برای فروش شد، ولی کپیتان بی‌انصاف بی‌مذهب از کمال بی‌انصافی و حرص در این چند روزه در این بنادر که در هر جا لااقل یک نصف روز وقوف نمود، به قدری بار و آدم به کشتی حمل کرد که تمام انبارها مملو از بار، آن هم به خصوص از فندق و یک انبار منحصر شد به هزار گوسفند که یک نفر تاجر یهود واحد العین وارد کرده بود و در طبقات و صفحات کشتی از بس که ازدحام خلائق از مسلمان و کافر، زنانه و مردانه شد، ابداً جای توقف یک مرغ خالی باقی نماند. مخلوق در همه جای کشتی حتی در کوچه‌های صفحه بالا، که معبر موال[مبال] و غیره بود روی هم ریخته، و تا شده بی اغراق قرب سه هزار نفر نفوس بشر را حامل، که غالباً سنی و کافر اجتناب از نجاسات به هیچ وجه ممکن نه. حال کشتی در این هنگام معاینه حال جهنم که مانند «وتد علی الجدار»[میخ به دیوار] مخلوق در او انبار گشته با وجود آن همه صعوبت و سختی و خدمه دریای سیاه بی پایان یک دفعه طوفانی و منقلب گردید، چه

انقلابی، لطمه دریا از کثرت طغیان از طبقه هفتم تجاوز می کرد. از فوق تیرک کشتی می ریخت به کشتی و کشتی در آن امواج به عینه مانند یک تیکه مختصره از پاره چوب که هر لحظه عالیها سافلها می گردید.

<sup>[16]</sup> ساعت به ساعت طوفان در شدت تا به آن درجه ای که عموم مخلوق به استفراغ و اسهال گرفتار، همه مُغمی علیه به روی هم ریخته چشم از مال و جان پوشیده، دست از حیات کشیده مدت دو شبانه روز، کامل اکل و شرب را یکسره فراموش کرده به نحوی که کَلّه حاج مسلمان دم در دروازه فردر این مدت چهل و هشت ساعت مرگ بر تمام اهل کشتی معاین، احدی را قدرت بر تنفس و تحرک ممکن نه. از شدت انقلاب دریا، کشتی یک شبانه روز قطب را فراموش، راه مستقیم را از دست داده، در بحر بی پایان اسود راه را گم کرده، یک تخته اش از شدت امواج شکست خورد، فوراً نجار اصلاح نمود. از کثرت اوقات تلخی اجزای کشتی هم زهرشان را به حاج بیچاره می ریختند تا هر وقت که فریاد و شیون از اهل کشتی بلند می شد، اجزای بی رحم با شلاق بالای سر بیچارگان حاضر یک طرف مشرف به هلاک، یک طرف سرمای هوا، یک طرف انقلاب دریا، یک طرف صدمه گرسنگی و پریشانی. در چنین حالی یک نفر از رفقای محترم ما دفعتاً به اسهال سخت در صفحه بالای کشتی دچار، تا به آن درجه اسهال شد که صفحه به آن عظمت کشتی را یک دفعه ملوث و متعفن ساخت و جاورین آن بزرگوار؛ از عامه و خاصه مسلمه مرگ و غرق را فراموش کرده اجماعاً فریاد واعفونته بلند نمودند. اجزای کشتی اجتماع نمودند. خواستند آن رفیق شفیق ما را به بهانه بردن به مریض خانه به دریای عدمش غرق نمایند. رفقای بیچاره همّت کرده فوراً دماغها را کهنه چپانده<sup>[17]</sup> وی را تطهیر و تنظیف و به چالاکي تغییر جا و مکانش دادند و به زور و قهر زنده اش نگاه داشتند. اما

مدّت سه شبانه روز مُغمی علیه افتاد. کار اسهالش را هم از فوق و تحت اتصال  
زمانی پیدا کرد و بیچاره رفقا هم همه گرفتاری‌ها را به کنار گذاشته، خود را  
وقف توجهات وی فرمودند تا زنده‌اش به کنار رساندند. علی‌ایّ حال، سه شبانه  
روز هنگام امتداد طوفان در آن دریای سیاه بی‌پایان در آن کشتی لنگ پوشیده،  
نجس عالمی بر ما گذشت که خدایا! احدی نبیند که هر وقت متذکر می‌شوم  
انقلاب حالت حاصل می‌کنم.

## [بوغاز اسلامبول]

زحمات و لطمات تمام طریق این سفر الی الله را که در مقایسه با آن دو سه روزه نمایند این قلیل مدت زیادتی می نماید تا عاقبت از اثر دعای بعضی از اولیاء الله ساکنین در آن کشتی پس در صبح یوم جمعه 24 شوال بغتاً خود را در دامنه بغاظ [کذا/ بوغاز] اسلامبول مشاهده کرده، دریا آرام و از لطمات بحر اسود راحت شدیم و به حیات جدید امیدوار گردیدیم. حمدها گزاردیم و شکرها به جا آوردیم. بعد قرب هشت فرسخ، کشتی در بغاظ اسلامبول به راحت و آرام مشغول رفتن شد ولی در دو طرف آن رود بزرگ چه سیاحتها داشت و چه تماشا شد. چه ساختمانهای دیدنی و چه باغها و بوستانهای مصنوعی و کارخانه جات عجیبه و غریبه که به توصیف و تعریف درست نمی آید، مشاهده شد. تمام دو طرف بغاظ در این مسافت هشت فرسخ سبز و خرم مثل اول بهار که انسان را واله میکرد تا آن که فصل ناهاری به بندرگاه اسلامبول رسیدیم. فوراً قایقهای دولتی حاضر شد. از کشتی خارج کانه از عالم قبر وارهیدیم! دم گمرکخانه اسلامبول پیاده شدیم و بر حیات خویش شکرها نمودیم. تذکرهها را امضا نمودند و به ما رد کردند. آن وقت از قرار هر نفری ربع مجیدی در فایتون نشستیم وارد شهر<sup>[18]</sup> در سرای شیخ داود نام از قرار هر شبی هر نفری دو قروش که یک قران باشد مسکن نمودیم. بعد به تماشای شهر اسلامبول پرداختیم.

سیاحت تمام بناهای عجیبه شهر یک طرف، سیاحت پلی که روی بغاظ کشیده شده، و وسعت آن به قدری است که دو کالسکه یک دفعه عبور می کند و حال آن که ابداً مزاحم پیادهها نمی شود و طول آن تخمیناً دویست قدم می شود. یک طرف با وجودی که از عابراین این طرف و آن طرف از هر نفری یک



مطلیک باج می‌گیرند که عبارت از دو شاهی [و] نیم ایران است هر روزی سه هزار تومان اجاره آن پل تحدید شده است.

شهر در غایت صفا و تنظیم، این طرف غربی رودخانه اسلامبول محسوب می‌شود و آن طرف شرقی رود قسطنطنیه موسوم است که پایتخت دولت عثمانی است و مسجد ایاصوفی با آن اتتیک‌خانه معروف که هر دو از تماشایی‌هاست در آنجا واقع است و هرچند عرض شهر چندان به نظر نمی‌آید و در بغله کوه واقع و سه طرف آن مسدود به آب است ولی طول شهر از قرار تقریر خودشان دوازده فرسخ است که گردش شهر موقوف است به فایتون، با این عظمت مردمش متدین به دین اسلام، تجار موسوی [یهودی] هم در وی فراوان، نعمات و اجناس در مغازات آن، عقول را حیران می‌نماید، تماماً متکلم به لغت ترک جغتای، دزد خفایی و جیب بر دارد فراوان، زنانشان تماماً منتقبات محجبات، سلطان‌شان حضرت<sup>[19]</sup> سلطان عبدالرشاد، قواعدشان مشروطه صحیحه، مردمش در کمال آزادی و از پادشاه راضی، محل صدور احکام ایشان از پارلمنت کبیر که تعبیر می‌شود از او به باب عالی، در ترقی دولتش از بابت قواعد مشروطه همین بس که در این اندک زمان برخلاف مشروطه ایران کار استبداد را به جایی رساندند که چهار دولت بزرگ اروپا به اغوای همسایه خرس شمالی اجماعاً و متفقاً یک دفعه حمله به عثمانی آوردند و تا دو سال تمام با آن دولت علیّه جنگیدند؛ به حدی که طلاّیع قشونشان تا شش فرسخی مرکز دولتی رسیدند. پس از قوت و شوکت مبارزان مجاهد اسلامی و همّت کلمه اسلام یک دفعه به قهقرا برگشتند و بی اختیار روی به انهزام و فرار نهادند و در وقت رجعت ایشان دولت عثمانی چنان تاخت و فشاری بر ایشان آورد که تا پای تخت هر یک عنان باز نکشید؛ ولی افسوس که مدت چهل و هشت ساعت نجومی بیشتر در چنان شهری توقف

ما ممکن نشد. همین قدر شد که مناط های روسی را که در قزوین خریده بودیم در آنجا از قرار هر صد مناط به یازده لیره و نیم تبدیل به لیره عثمانی نمودیم و این یک دستگاه ساعت سکسوف با یک عدد قطب معتبر و دو دست لباس احرام از چلوار که عرض آن دو ذرع و یک شبر تمام بود، از قرار زرعی سه قران تهیه نمودیم. بعد از بلیت کشتی روسی از اسلامبول به بیروت از قرار هر نفری سه لیره مأخوذ شد.

<sup>[20]</sup> پس در اوّل زوال ظهر روز یک شنبه 26 شوال برای ورود به کشتی در قایق دولتی از قرار هر نفری نیم مجیدی کرایه قرار گرفتیم و قایق حرکت کرد. از آن [جا] که بارگاه کشتی روسی تا یک فرسخ از ساحل دور بود قایقچی ها برای آن که کرجی را به سهولت و تندی به توسط بادبان ببرند رسید به حیدر پاشا که آن طرف دریا بود. تماشاها نمودیم. از آنجا گذشت، کرجی رسید به التقاء بغاظین که یک بغاظ [بوغاز] مسافت 9 فرسخ از بحر اسود منشعب و یک بغاظ دیگر هم قرب 9 فرسخ از بحر ابیض که دریای عمان باشد منشق و دولت عثمانی در سوابق ایام به چندین کرور مخارج این دو دریا را به توسط این دو بغاظ که دو رود معظم مصنوعی باشند بهم وصل نمود و التقاء و اتصاف بحرین در زیر شهر اسلامبول اتفاق افتاده که هر کس ندیده وقتی که آن همت و دولت و زحمت سلطنت را دید آن وقت می فهمد که سلاطین این زمان ما ایرانیان چه قدر در فکر چهار روزه تن پروری خود و در مقام ذلت و خواری و گرفتاری ما بیچاره ها بودند و به این سبب مورد دعای خیر هر کس که فی الجمله به دول خارجی برخورده است، واقع گردیده اند علیهم ما علیهم.

باری کرجی ما به هزار زحمت با همت بادبان که اوّل ظهر حرکت کرده بود، نزدیک غروب ما را وارد کشتی نمود. اما چه کشتی که بلا تشبیه یک قصر شش

درجه که برخلاف کشتی اوّل، تلافی کثافت و نجاست و رذالت اهل آن را نمود که هرچه<sup>[22]</sup> تعریف شود کم دارد. کشتی نبود بلکه یک شهر معتبر بود که تمام لوازمات در او حاضر و منازل پاکیزه وسیع معتبر، اتاقهای ظریف پاکیزه، بارکشتی منحصر به حاج، آن هم اکثرش از خواص. اجزای کشتی در کمال رأفت و انسانیت، جای هر کسی در کمال وسعت و نظافت به نحوی اسباب خوشوقتی در آن کشتی مهیا شد که تمام مدت وقوف در وی تمامی شبها مجلس اقامه عزای حضرت سید الشهداء برپا. ساعت از دوی شب گذشته، شروع به منبر می‌شد، چهار پنج روزه خوان معتبر که پست‌ترین و آخرین ایشان این بی بضاعت بود تا ساعت پنج، مخلوق را مستفیض می‌نمودند.

جماعتی از حاج خراسان که حمله‌دار ایشان حاج غلامرضای خراسانی بود، یک نوعی با ماها اتحاد و خصوصیت پیدا کرده بودند که تا مکه معظمه همه جا و همیشه با هم بودیم، خصوصاً حاجی میرزا علیخان عطار خراسانی که جوان بسیار بسیار شایسته و معمم و همه چیز تمام زیاده از دیگران به این بنده اظهار عقیدت می‌نمود.

بالجمله کشتی در ليله دوشنبه 27 شوال از بندر اسلامبول به سمت بیروت حرکت نمود. معبر کشتی تا یکی دو - منزل منحصر شد به بغاظ که عبارت از رود بزرگ منشق از بحر ابیض باشد. در تمام این مسافت، در دو طرف بغاظ و جب به وجب سنگرهای محکم مستحکم با عساکر منصوره عثمانی و توپهای قلعه افکن حاضر و آماده مشاهده گردید. دول اربعه اروپا را عبور از این بغاظ و سنگرها عاجز و مأیوس ساخت. دو ساعت از آفتاب روز سه شنبه 28 بالا آمده بود که کشتی رسید به منتهی الیه بغاظ که دامنه بزرگ دریای سفید باشد که در آنجا قرب ده فروند کشتی جنگی عثمانی با استعداد و قورخانه‌جات و

عساکر حاضر و آماده که پرنده را از آنجا بدون اجازه عبور ممکن نبود<sup>[23]</sup> پس  
در کمال احترام به ماها سلام نظام دادند.

## [بندر بیروت]

در طلوع آفتاب روز جمعه، دویم ذی قعده، رسیدیم به بندر بیروت و در آن موقف به حکم قانون دولتی، از بابت فوت دو نفر از عامه، علامت زرد به کشتی راست نمودند و به عنوان قرنطینه، کشتی را با حاج تا 24 ساعت توقیف نمودند. در روز پنجم طبیب دولتی از بیروت آمد و تمام آحاد خلائق را فرداً فرد ملاحظه نمود. آن وقت اجازه خروج داد. و از آن[جا] که حواصل[حوصله] حاج از مکث در کشتی تنگ، لذا در وقت اخراج خیلی به هم مزاحمت دادند. در همان بین هم بعضی از فواکه؛ از قبیل انگور و انار برای فروش حاضر شد. دو قروش برای انگور و انار دادم. سه عدد انار که تخمیناً هر یک بلاغراق بیست تخم می‌شد با دو چارک خودمان انگور تازه دادند که گویا هرگز آن نوع انار و انگور را نوبر نکرده بودیم و به قدر ثلث آن انگور و انار بیشتر خورده نشد.

بعد از اینکه از هر نفری ربع مجیدی گرفته وما را به شهر بیروت کنار آوردند، وقتیکه ملاحظه شهر و نعمای آن را از همه قسم نمودیم، همه عالم را فراموش نمودیم. فی الحقیقه کسی تا بیروت ومضافات و انواع نعمات و اقسام فضایل و فواضل و صنایع و علوم آن شهر والفوی[؟ کذا] و اجتماع همه قسم فواکه را در فصل واحد که در باغات و بوستان‌های آنها حاضر بود سیاحت نکند، معنی بهشت دنیا را نفهمیده، به هرچه وصف کنم از خوبی و ارزانی و طراوت و پاکیزگی، باز از هزار افزون است اما چه فایده که برای ما وقوف کامل که سیر صحیح بشود در آن شهر تماشایی ممکن نشد. تخمیناً سه ساعت بیشتر توقف نکردیم که ماشین<sup>[24]</sup> به راه شام حرکت کرد. مع هذا در آن قلیل زمان، خیلی سیاحت کردیم. فاصله شهر که در کنار ساحل بود تا بیلاقش نیم فرسخ

کمتر بود. در تمام اطراف و اکناف آن به قدری که چشم کار می‌کرد از نشیب و فراز و سهل و جبال، یک شبر بایر و بی نفع دیده نشد. بادنجان‌های مرغوب، لیموی عمان، غوره رطب مانند، بالای درخت انگور به مو آویخته، فالیزه در بوستان از همه جور، انارهای شیرین بسیار بزرگ ارزان، یکی یک شاهی؛ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ ...

## [ورود به دمشق]

یک ساعت از ظهر گذشته بود که در ماشین از قرار هر نفری دو مجیدی تا به شام که قرب سه چهار منزل مسافت بود، قرار گرفتیم. تا روشنایی روز داشتیم چه سیاحت‌ها که از وصف خارج است نمودیم. بعد از چهار فرسخ ماشین رسید به پای کوه لبنان. قرب یک فرسخ و نیم ارتفاع کوه، تمام نقاط راه معموره و ساختمان، عساگر مواظب خط راه همه جا دسته به دسته حاضر.

یک ساعت از شب گذشته بود که رسیدیم به قله لبنان. تمام نقاط کوه به آن عظمت معموره، درخت‌های سرو کوهی ترتیب شده و موهای دیمی نشانده که عقل حیران می‌ماند! صد حیف که ظلمت شب لذت سیاحت بعد را بر ما حرام کرد. دیگر چیزی را نتوانستیم ببینیم تا آن که دو ساعت مانده بود به صبح که وارد استانسیون شهر شام شدیم.

قرب یک ساعت در مهمانخانه معطل ماندیم. بعد به اصرار سید توفیق، آن بی توفیق شامی که مدعی تشیع بود، در فایتون از قرار هر نفری ربع مجیدی در محله معروفه به محله خراب شام به منزل یکی از کسان مشارالیه ورود نمودیم، از قرار هر شبی دو قران و نیم اجرت منزل نمودیم. حیاط بسیار خوب. حوض‌های متعدد. آب‌های جاری بسیار سرد و گوارا، نزدیک بازار. هوای بسیار خوش، منزل خالی از اغیار. بسیار راحت شدیم. از زحمت راه و خستگی و کثافت<sup>[25]</sup>

درآمدیم. از فرق سر تا پا را تطهیر نمودیم. حتی فرش و رختخواب را از بابت احتیاطی که در کشتی پیدا کرده بودند، شستشو نمودیم. آن وقت به زندگی پرداختیم. چه نعمت‌های فراوان ارزان که در آنجا نایل شدیم و چه تماشاها که در

شام خراب نمودیم، به خصوص مسجد جامع شام که معروف به مسجد یحیی و زکریا است و قبر آن پدر و پسر در آنجا محل زیارت است. فیالواقع به حسب صفا و وسعت و زینت، اول مسجد عالم است. ظاهراً بنایش همان بنایی است که ولید بن عبدالملک اموی نهاد که خراج هفت ساله شامات را صرف بنای او نمود.

در یک گوشه آن مسجد، بقعه مزینه مشاهده شد. گفتند بقعه رأس الحسین است. وقتی که به زیارتش مشرف شدیم که اول زیارتگاه ما بود. از بابت مشاهده خون مقدس که در آنجا چکیده شده بود و الیوم نیز از پشت شیشه منصوبه به پنجره فولاد مشهود بود، حال بی‌اختیاری به ما از کمال رقت دست داد. فی الحقیقه بوی مقدس حسین علانیه از آن مکان شریف استشمام می‌شد. این بود که بی اختیار ضجه واحسیناه از ماها بلند گردید و نظیر آن حال فردا صبحی به ماها دست داد که به زیارت قبر مطهر حضرت رقیه خاتون بنت الحسین - علیها و علی آبها السلام - که آن هم در طرف غربی مسجد در یک گوشه با رواق بسیار مزین و گنبدهای طلای عالی واقع بود، مشرف شدیم. بعد از تشرّف به آن آستان مقدس، از بابت اینکه گویا هنوز هم آواز «وا أبتاه مَنْ الذی ایتمنی علی صغر سنی و واغربتاه» از قبر مقدسش به گوش معنی استماع می‌شد و بوی یتیمی و غریبی علانیه استشمام می‌شد که دوباره بی‌اختیار شدیم<sup>[26]</sup> و شیون و اسیدتاه بلند نمودیم.

و از جمله دیدنی‌های شام حمامش بود. وقتی که به حمام رفتیم، از بابت وضع تنظیف و تطهیر و تثویر آن، که از مشک و زعفران عجین شده بود و شیرهای مجرای آب داغ و گرم و نیم گرم و سرد و وضع تراشیدن سر و نظافت اصل حمام خصوصاً ترتیب رخت کردن و پوشیدن عقل را حیران ساخت؛



هرچند از هر جهت هر نفری سه قران دادیم، ولی یک کرور لذت بردیم، فی الواقع به کلی از کثافت و کسالت درآمدیم.

## [محمل مقدس نبوی]

پس در روز دوشنبه، پنجم ذی قعده اعلان دادند که فردا صبحی باید محمل مقدس نبوی ﷺ از شام به مدینه حرکت نماید و فی الحقیقه تماشای حرکت دادن حمل مقدس لازم و برای نادری از حاج اتفاق می‌شود. پس در صبح روز ششم برخواسته و به رفاقت و دلالت صاحب‌خانه برای تماشای حرکت جمل به خیابان ماشین شتافتیم.

با آن که اول صبح به خیابان رسیدیم از کثرت ازدحام عام تماشاچیان از هر ملل و هر مذهب از اعالی و ادانی از صغیر و کبیر و از انات و ذکور از ارباب صنایع و اشراف و تجار، حتی المخدّرات و المجملات تا نیم فرسخ دو طرف خیابان از مرتبه‌های فوقانی حجرات اطراف خیابان که سه مرتبه ساختمان بود تا به سطح زمین به قدر سر سوزنی جای خالی باقی نمانده بود. قرب شش هزار عساکر منصوره عثمانیه با سلاح و استعداد و آراستگی تمام همه قاطر سوار برای تجلیل حرکت حمل صفوف نظامی بسته یک هزار موزیک‌چی مشغول شلیک موزیک و مزقان، چندین عراده توپ در اطراف چیده به وضع حرکت سلاطین با شوکت اسباب اجلال حاضر و آماده، بازارها معطل و تمام دکاکین شام مقفل.

از آن [جا] که حرکت حمل مقدس اندکی تعویق داشت، لذا دلیل<sup>[27]</sup> ما را به قبرستان کبیر شام به زیارت بعضی از بقاع و قبور بزرگان که در آن مزار واقع بود دلالت نمود. چون آن قبرستان وصل به خیابان ماشین بود قبول نمودیم. پس بعضی از بقاع عالیه را در آنجا زیارت نمودیم که در لسان اهالی شام معروف به قبر حضرت سکینه و فاطمه بنت الحسین علیها السلام و ام‌کلثوم از بنات طاهرات

رسالت و قبر حضرت عبدالله بن جعفر و مقام حضرت سجاد عليه السلام بود تا آن که توپ حرکت جمل صدا کرد، فوراً خود را به خیابان رساندیم.

وقتی که از دور کبکبه حمل مقدس و کجاوه حضرت رسالت نمودار شد و به شکوهی هویدا گردید و به جلالی نمودار شد، گویا معاینه وجود اقدس احمدی صلی الله علیه و آله و سلم فعلاً در او جلوس دارد و کأنه نوری از آن محمل مقدس به آسمان تابان است. قرب چندین هزار تومان جواهرات به پرده محمل که پرده سبز ابریشم و اصل محمل پکیارچه از چوب و به شکل مخروطی صنوبری بالا رفته و بر بالای آن شکل مخروط قبه از طلا منصوب و بر شتر حامل آن کجاوه از جهاز و طوق و گردن بند چه زینتها به کار برده و چند نفر از مشایخ از سید و عالم در پیش و پس آن محمل به چه آراستگی و جلال سوار، شکوه اسلام و آیین مسلمانی در آن وقت مشاهده شد که فی الواقع دولت علیه عثمانی حق عظیمی از بابت تجلیات این شعایر اسلامی بر تمام اسلامیان دارند.

قرب نیم ساعت نجومی از بابت حرکت حمل که به تائی و وقار می آمد، تماشای کامل نسبت به حامل و محمول<sup>۱</sup> علیه نمودیم که فی الحقیقه دیگر در مدت عمر چنان سیاحت و لذت نبرده بودیم و نخواهیم برد.

قرب سه هزار عسکر مستعد، مسلح، سرتاپا غرق فشنگ، با تفنگ، سوار قاطرهای مخصوص، با چند عراده توپ قلعه فکن که برای حفظ و احترام خصوص حمل مقدس از جانب دولت معین بودند، حرکت نمودند. تا نزدیک ظهر سرگرم تماشای حمل بودیم. وقت ظهری رجعت به منزل نمودیم.

## [زیارت مرقد حضرت زینب علیها السلام]

بعد از صرف ناهار و فی الجمله استراحت، آن وقت دو عراده فایتون که  
عبارۀ اخرای کالسکه باشد کرایه در دو مجیدی برای ایاب و ذهاب<sup>[28]</sup> نمودیم و  
به تقبیل آستان مقدس حضرت عصمت آیت، خاتون قیامت حضرت زینب بنت  
فاطمه علیها السلام که از شهر دمشق شام به سمت غربی تا آنجا تخمیان چهار میل راه  
بود روانه شدیم.

وقتیکه از شهر خارج شدیم چه تماشاهای که در آن قلیل مسافت از حضرت  
بوستانها و باغات و آبهای جاری خصوصاً از درختهای زیتون مجلسی که  
سرتاپا زیتون داشتند و خدا در قرآن تعریف آن زیتون را می فرماید نمودیم.  
وقتیکه به بقعه طاهره که دارای گنبد طلا بود و تا سه میل راه برق می زد  
رسیدیم، آن مکان و محل را از میامن آن هیکل عصمت چون بهشت مجسم  
یافتیم. یک آبادی بسیار قشنگ با صفای مختصری، دارای آب و هوای خوب،  
تفرجگاه مرغوب، خصوصاً رواق مطهر که از کثرت تزئین و زیادتی آیین، از  
همّت تجار غیرتمند شیعه و از برکات و افاضات آن حضرت که علانیه روایح  
قدسیه کریمه حضرت مرتضی در او استشمام می شد، افاضه حیات جدید به  
ماها گردید. بدون اختیار به مجرد تشرف به رواق مطهر، تا چشم به مرقد  
منورش افتاد شطری از مصائب جانگداز آن حضرت به طریق روضه شروع و  
صدای شیون از در و دیوار رواق مقدس بلند شد و همان ساعت یکی از رفقای  
ما که مبتلا به یک مرض مزمن در اسافل اعضا بود و از استعلاج آن مأیوس  
بود، متوسّل به ذیل آن حضرت شد. هنوز پا از آستانش بیرون ننهاد شفا  
حاصل نمود.

بعد از ادای مراسم عبودیت و زیارت با کمال تأسف رخصت مراجعت حاصل کرده، وقت غروب به منزل آمدیم و بر حصول چنان فوز عظیم، آن شب را شکرها نمودیم. آن شب را که ليله سابعه شهر ذیقعه بود، حاجی محمد حسن گلینکی با صاحبخانه سید توفیق نام، برای تحصیل بلیت خط آهن به ماشین خانه رفتند. یک لیره را هم حضرت حاجی به باد داد و کاری هم نساخت. دو مرتبه آقای حاجی نقیب همان شب را قبول زحمت فرمودند<sup>[29]</sup> بلیت خط راه آهن حجاز را که تخمیناً از شام تا مدینه منوره چهل منزل تحدید شده بود از قرار هر نفری چهار لیره مأخوذ داشتند.

و از الطاف نامتناهی الهی که به ما بینوایان در شام موهبت شد، این بود که به توسط حاجی های سمنان که با ما در یک محوطه هم منزل بودند به مقاطعه مخارجی دو حمله دار معتبر متدین با انصاف که یکی حاجی باشی نام اصفهانی الأصل و نجفی المسکن و دیگری حاجی عباس حمله دار کاظمینی که با هم شریک و دارای اجزای عدیده بودند و هر دو از معاریف و دارای اسم و رسم و تشخص و نوکر و ملازم و سالهای دراز شغلشان مقاطعه حاج ایران بود، در آمدیم. به این معنا که قرار شرعی با ایشان داده شد که تمام زحمات و خدمات راه ما از شام تا مدینه و از مدینه تا به مکه معظمه تا روز ختم عمل که دوازدهم ذی حجه باشد، تمام لوازم در عهده ایشان بوده باشد؛ مثلاً تحصیل منزل در مدینه و کرایه منزل آنجا و بعد هم تهیه شتر برای سواری و کجاوه با لوازم آن حتی روپوش کجاوه و حمل دار و جمال و مشعل و چادر و هیزم و مشک های آب و اخوه اعراب و کرایه منزل مکه تماماً با ایشان و ماها هر نفری از بابت سرنشینی شتر از مدینه به مکه تا روز مزبور 9 لیره به ایشان بدهیم و از جهت سواری کجاوه در آن مدت یازده لیره کارسازی نماییم. با این تفصیل اجرای

صیغه شد و قرارنامه بین ما و ایشان گذاشته و هر نفری دو لیره هم به ایشان قبل از وقت دادیم. و من بنده که دو حجه میقاتیکه به نیابت کربلایی عباس و کربلایی علی قلی، پسران مرحوم معصوم علی خودکاوندی در ذمه داشتم، دو نفر نایب صحیح متدین در همانجا گرفته و صیغه خوانده، به هر نفری هم دو لیره دادم. پس بعد از اتمام امر مقاطعه که نوعی مطمئن و راحت شدیم.

## [حرکت از شام به حجاز]

قبل از طلوع فجر، روز هفتم ذی قعدة، دو عرّاده فایتون<sup>[30]</sup> برای حمل ما و ائقال ما در دم در حاضر شد. پس به توسط ملازمین مقاطعین مرقومین قبل از طلوع صبح هشتم به خط ماشین حاضر شدیم. بعد از ادای فریضه صبح و شرب چای در اوّل طلوع آفتاب که ماشین بنای حرکت را گذاشت، از بابت ازدحام و اجتماع حاج، هرچه خواستیم تحصیل منزل در آن ماشین نماییم ممکن نشد. بعد از حرکت ماشین اوّل به فاصله دو ساعت دیگر ماشین ثانی خواست حرکت کند. ملازمین مقاطعین به هر وسیله بود برای ما تحصیل اتاق دربسته شایسته نمودند و محمولات ما را هم به ماشین حمل دادند. بعد خودمان هم قرار و آرام گرفتیم.

یادگاری که از شام خراب برای خودمان تهیه نمودیم این بود که سه نفر دندان مصنوعی این بنده و چهار نفر حاجی تقیب و یک دهان مرحوم حاجی محمد حسین واعظ از دندان ساز معروف شام که مشهود به ولد درویش بود از قرار هر دندانی ربع مجیدی که دو ریال خودمان باشد خریداری کردیم و خود را لجام زدیم که هنوز هم حاضر است. شرحی از آن جوان دندان ساز که در نهایت تربیت و محاسن اخلاق و سنی مذهب، تازه آثار سبزه خط از رخسار عدیم المثالش که عاشقان جمالش چنان که از خواتین مجلّله شام در آن یکی دو روزه مشهود ما شد فوج فوج بی پرده و پروا به بهانه های مختلفه برای ادارک وصالش، نه یک، نه صد، هزارها، دارم که مجمل تحریر و بسط زیاده از این نیست.

در هر حال دو ساعت از آفتاب روز هفتم بالا آمده بود که از شام به سمت حجاز به توسط ماشین آهن حرکت شد. از جاده معروفه به «تیمور یولی» که حرکت کردیم، بعد از گذشتن یک مرحله از شام، دیگر آثار معموره دیده نشد جز کبیر [کویر] و شورگات و داغستان و بوادی [بادیه‌های] هولناک، مگر همان خط راهکه در رأس هر چهار فرسخ منزلهای استانسون معتبر با عسکر به جهت حفظ جاده از جانب دولت دیده می‌شد.<sup>[31]</sup> تا آن که صبح پنج شنبه، هشتم ذی قعده رسیدیم به استانسون شهر معان که در شانزده منزلی شام در کنار خط راه واقع بود. در آن مهمانخانه همه قسم از لوازم مأكولی و مشروبی را در کمال وفوری و ارزانی حاضر و آماده دیدیم. قدری از کسالت بی‌چیزی درآمدیم.

بعد از حرکت از آن منزل باز از دو طرف جاده غیر از بیابان قفر لم یزرع و کبیر [کویر] و سراب چیزی دیده نشد تا آن که وقت نماز شام رسیدیم به استانسون، محاذات تبوک که در هفده منزلی مدینه واقع است. در آنجا ماشین از برای تعشی حاج، قرب نیم ساعت توقف کرد. در آنجا نیز همه قسم ملزومات حاضر بود؛ خصوصاً رطب تازه از نخل چیده که در آنجا نوبر شده، ولی آب بسیار بدی داشت که ابداً قابل شرب نبود و هوا هم در نهایت گرمی و خشکی بود.

شهر تبوک محسوس نمی‌شد. گویا در یک میلی جاده مکان پستی به سمت غربی واقع بوده است. با وجودی که آن مهمانخانه تبوک قانوناً جای قرنطینه حاج بوده و همه ساله رسماً حاج را در وقت عبور لا اقل پنج شبانه روز در آنجا نگه می‌داشتند، از الطاف خدایی ما را در آنجا بیش از نیم ساعت معطل نکردند که ماشین به راه افتاد؛ ولی اعراب بدوی در دو طرف خط ماشین از اناث و ذکور مانند جانورات آدمخوار به اشکال مختلفه حتی الکلب و الخنزیر به عنوان



تکدّی به طوری حمله به ماشین می‌آوردند که ما را به گمان آنکه باید ماشین و ما را ببلعند؛ یعنی فی الحقیقه [اگر] جلوگیری عساکر مواظبین ماشین نمی‌شد ماشین را می‌خوردند تا آنکه وقت نماز صبح روز جمعه نهم رسیدیم به استونسون، محاذات مدائن حضرت صالح علیه السلام که در آن نقطه از بابت بیچارگی که از بابت حاجت به آب پیدا کردیم، آب گرم متعفن را از آن اعراب کذا و کذا خریداری نمودیم. ناچار رفع حاجت نمودیم. بعد از حرکت از آنجا کوه‌های بزرگ بسیار مطول<sup>[32]</sup> از اطراف مشاهده و تمام آن بیابان سنگستان غیر از درخت‌های مغیلان و تل‌های ریگ و مخروطه و جاهای هولناک مهیب که محسوس و مشهود بود که به عذاب الهی خراب شده‌اند، حتی آن کوهی که حضرت صالح علیه السلام ناقه از وی بیرون آورد، دوباره فصیلش به آنجا غایب شد، مرآی و محسوس ما بود. پس در رأس هفت مرحله‌ی مدینه، ماشین موقوف نمود.

بعضی از حاج برای ادای صلات مغرب، حسب‌العاده از ماشین خارج شدند. بین الصلات ایشان، ماشین‌چی بی‌انصاف بی‌فرستی نمود، سوت اعلان حرکت ماشین را کشیده و ماشین به راه افتاد. هشت نفر مردانه و یک نفر زنانه خر مقدسی نمودند نماز را نشکستند. لذا از سواری ماشین باز ماندند. ماشین‌چی هم متعرض ایشان نشد و در آن نقطه ماندنی شدند. دیگر نفهمیدیم که کارشان به کجا رسید.

اما امان از وحشت آن بیابان! از دوطرف خیابان که اگر فی الجمله به اطمینان آن عساکر مواظب خط راه، که در هر مرحله مستعداً حاضرند نباشد، از بابت مشاهده آن کوه‌های سیاه و صحرای سوخته و برشته معذب شده، بی‌گیاه و جبال محل خروج ناقه و ملاحظه آن اعراب سیاه بی‌شمار آدم خوار گرسنه ریخته و

پاشیده در دو طرف خط راه، انسان دقیقه زهره می‌بازد. با همه این احوال باز وبال ناشکری دامن حاج را گرفت که قانوناً بایستی در شب شنبه دهم ماشین حتماً به مدینه ورود نماید. از آنجایی که دو سه روز قبل اعراب دزد حربی ریخته بودند ماشین را هر چیز نچاپیدند<sup>[33]</sup> ولی قدری عسکر را اذیت کرده و خط راه را هم بر هم زده بودند، به مدینه اعلان شد، چند فوج عسکر برای دفع ایشان و انضباط جاده مقرر و مأمور شد. فوج فوج می‌آمدند. پس احتیاطاً به ملاحظه هرزگی اعراب که مبادا در شب جلو ماشین را بگیرند و صدمه به اهل ماشین زنند، فوراً از مدینه اعلان آمد که باید ماشین در سر دو مرحله‌گی توقف شود. حرکت نکند تا روز شود. پس در استونسون دو مرحله‌گی فوراً ماشین توقف کرد و امر شد که حاج راحت کنند و به فکر لوازم شب باشند.

چه بگویم که در آن شب بر ما چه گذشت! علاوه از آن که با حضور یکی دو هزار عسکر مستعد با توپ و استعداد که مثل پروانه اطراف حاج کشیک داشتند، مع هذا از ترس اعراب تا صبح چون بید لرزان بودیم. در آن شب ابداً تحصیل قطره‌ای از آب گرم شور و شیرین برای احدی ممکن نشد. تماماً به آبی [شاید: بی آبی] صرف نمودیم.

## [مدینه منوره]

بعد از ادای فریضه صبح روز شنبه، دهم ذی قعده پس ماشین حرکت کرد. در تمام آن دو منزل مسافت تا به مدینه، متوالیاً عساکر متعدده برای دفع اعراب در راه بود. می آمدند و به حاج سلام نظام می دادند. امید که خداوند عالم همیشه ایشان را منصور و مظفر بدارد، ولی با همه این زحمات و خطرات و مهالک جای احبّا خالی بود، در آن وقت که به دو فرسخی مدینه رسیدیم و سواد شهر مدینه و برقاً برق گلدسته های طلا و سواد گنبد مینای منور<sup>[34]</sup> خاتم انبیا ﷺ نمایان شد. یک نوع افاضه نورانیت و روحانیت و فرح و مسرت در قلوب خسته و پژمرده و هجران کشیده ماها شد که روحی تازه حقیقتاً به ما افاضه گردید و تلافی آن همه لطمات و زحمات سابقه گردید. یکجا از ذوق و شوق نزدیک [بود] به آن که ارواح ماها به سمت آن آستان مقدّس پرواز نماید.

پس بدون تأمل از ماشین خارج شدیم، با محمولات در عربانه قرار گرفتیم و به دلالت آدم های حاجی باشی وارد محله سادات نخاوله بنی هاشم شدیم. در منزل حاجی سید رضا نام هاشمی مسکن نمودیم و فوراً قصد اقامه عشره برای اتمام عبادات خود نمودیم. ندانستیم که صرف ناهار را به چه نحو نمودیم که از کمال عشق فوراً به غسل مستحبی پرداختیم. آن وقت سر از پا و پا از سر ندانسته به سمت آستان عرش نشان مقدّس نبوی ﷺ روانه شدیم. بعد از وصول به آستان ملایک پاسبان، از آن باب نزول جبرئیلی که دارای حریم با نزهت و با فضای [در اصل: فزای] وسیعی به دلالت شیخ امین نام خادم سنی بعد از تحصیل اذن و ادعیه و تکمیل آداب عبودیت و ادعیه لازمه مأثوره در اذن دخول و پس از سودن جبهه و صورت به آستان مقدّس و باب محترم، از همان

بابی که حضرت روح الامین با پیغام الهی در کمال ادب و کوچکی وارد می‌شد ما نیز وارد حرم محترم و مسجد سید امم شدیم که فی الواقع بعینه با این حیثیت سرتاپا عصیان وارد جنات النعیم الهی شدیم که با این لسان الکن و خامه شکسته زیاده از این بیان آن فوز عظیم ممکن نیست.<sup>[35]</sup> حلوای طنطرانی تا نخوری ندانی. پس از حصول چنان سعادت و حلیت زاد طریق که ما را تا به آن بهشت برین رسانید و تأثیر خیریه شیر مادر و پاکیزگی نطفه پدر که چنین استعداد تحصیل چنان فیض در کمون ما بود به ودیعت سپرد و در این موقع بروز نمود. شکرها گزاردیم و بر روان ایشان در محضر مقدس نبوت ﷺ درودها فرستادیم. پس با قلب صافی که خالی از عموم اغیار بود به وظایف زیارت حضرت خاتم و هیکل عصمت خاتون قیامت بین القبر و المنبر پرداختیم و ادای تحیات زاکیات و صلوات فرایض و نوافل و سجدات تشکر و تعفیر جبین در آن مقام مقدس که فرموده‌اند «بَيْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ» علی قدر المقدور نمودیم. مخصوصاً من بنده حتی الامکان در هر شبانه روزی که لااقل سه مرتبه به تقبیل آن آستان موفق بودیم ادای فرایض و نوافل را از پهلوی ستون مبارک ابی لبابه که نایب مناب ستون حنانه است و معروف است به ستون توبه و واقعه در محاذات رأس مقدس سرور بنی آدم، حضرت خاتم ﷺ است نمیگذشتم. زهی سعادت و شرافت چشمی که تماشای آیین و تزیین آن رواق مطهر و اوضاع بهشتیه آن مسجد مقدس و مقرنس کاری آن را نموده باشد که روحانیت آن مقام قدس و وسعت جا و بنای آن نخستین مسجد دنیا که اصل سطح وی بغیر از حدود اربعه و جوانب چهارگانه، شامل یک صد و نود و شش [196] ستون سنگ یکپارچه به ارتفاع شش ذرع تمام که اغلب آن اساتین مطرز به طلا و قرب یک ذرع از زمین بالا

آمده، چهار طرفش برنج اصل ریخته شده و به غیر از ضرایح ثلاثه، چندین کرور تومان سلاطین چراکسه روم برای تزئین آن فضای [در اصل: فزای] مقدس به کار برده اند که ما به پیوسته تا یوم القیام نام خیر از ایشان در صفحه ایام باقی و برقرار است.

در بدایت تشرف و ورودمان قرب<sup>[36]</sup> یک ساعت به خوبی از نظاره و تماشای آن بهشت مقام، واله و حیران بودیم؛ حیرانتر از آن ساعت وقتی شدیم که تماشای گنبد مطهر را نمودیم که با آن عظمت و وسعت که قبّه‌های هیچ یک از ائمه عراق را به آن عظمت ندیدیم، مع هذا تمام قبّه منوره به مینای اصل ریخته شده که مقدار قیمت و خرج آن خدا می‌داند و بس که طلیعه خضرای وی چشم را روشن و قلب را رونق می‌دهد.

پس در آن روز ورود همانقدر که مسمای زیارت و عبودیت را در آن مکان مقدس که منتهای مقصود ما فقرا بود به عمل آمد و رخصت حاصل نموده، از آنجا برای تقبیل عتبه طاهره ائمه اربعه بقیع عليه السلام که از مسجد نبوی صلى الله عليه وآله تا آن مقام قرب سیصد قدم بیش نبوده است، شتافتیم. بدواً به حکم قانون بدعتی، هر نفری یک مجیدی دادیم. بلیت اجازه زیارت همه روزه آن حجج اربعه الهیه را دریافت نمودیم. از ملازمین خوش عقیدت خوش انصاف آن بقعه گرفتیم. بعد از تشرف به آن بقعه منوره و دست دادن رقت و خشیت بی نهایت، پس فی الجمله دلی در زیارت و گریه و زاری در آن بقعه منوره خالی نمودیم و آن روز را مراجعت به منزل کردیم و راحت نمودیم.

روز دیگر قبل از طلوع فجر ثانی از ذوقی که در دل بود برای فریضه صبح، اوّل به مسجد مقدس شتافتیم و ادای فریضه نموده بعد به زیارت تفصیلی موفق گردیدیم و جبهه تضرع منور سودیم از نعمات عظمای الهیه آن که بسط قواعد

مشروطه صحیح عثمانیه معارضات و معاندات ظاهری بین عامه و خاصه را که از بدو رحلت حضرت نبوت تا چند سال قبل از تقیه و اذیت‌های فوق العاده به حاج شیعه را مرتفع ساخت؛ به طوری که همه کس در همه وقت آزاد و ماها را همه ساعت در نماز و زیارت به طریق مذهب حنیف جعفری علیه السلام ابداً معارض و مانعی نبود الا آنکه درحین انعقاد صفوف جماعت فرایض به واسطه کثرت مأمومین عامه درحالتی که چهار امام جماعت از چهار مذهب عامه فرداً فرد امامت می‌کردند در آن حین عموم زائرین خاصه را<sup>[37]</sup> از اناث و ذکور و وضع و شریف؛ هرچه بودند اول ارفاقاً، بعد غُناً از مسجد اخراج می‌کردند ولی غیر از هنگام انعقاد جماعت، دیگر به ظاهر ابداً تعرضی به کسی نداشتند. این بود که ماها در همه روزه در اول وقت فریضه صبح به لطایف الحیل خود را وارد حرم محترم می‌نمودیم و به ادای فریضه در آن مکان مقدس موفق، بعد از ادای فریضه از ترس اخراج که هنگام جماعتشان بود خود را در زوایای مسجد مخفی می‌داشتیم و به ادای قضای نیابتی از والدین و خود مشغول می‌شدیم. بعد از ادای یک صد رکعت نماز قضای یومیه آن وقت به فراغ خاطر اولاً نیم جزو از کلام الله مجید را در محاذات رأس مطهر قرائت میکردم و ثوابش را ایشار روح مقدس حضرت نبوت مینمودیم و بعد درکمال آسایش به وظایف مفصله زیارت حضرت ختمی مرتبت، بعد از زیارت حضرت خاتون قیامت مشغول می‌شدیم و غالباً من بنده به نیابت مخصوصه از عموم احباء و اقربا و سفارش کنندوها زیارت خاصه به جا می‌آوردم. بعد از خدمت حضرت رسالت، به تشریف زیارت ائمه اربعه بقیع می‌پرداختیم.

بعد از ورود به آن آستان عرش نشان و دعای ورود، اولاً یک زیارت مجموعه می‌خواندیم و نماز زیارت به جا می‌آوردیم. بعد زیارت مستقله

مخصوصه جداگانه برای فرد فرد از ائمه اوّل زیارت حضرت امام مجتبی، رابع اصحاب کسا با نماز زیارت ادا می‌شد. بعد زیارت اوّل آل عبا حضرت سید الساجدین با نماز آن، بعد زیارت حضرت امام محمد باقر علوم النبیین با نماز آن، بعد از آن زیارت مخصوصه مأثوره امام سادس حضرت بحق ناطق جعفر بن محمد بن الصادق علیه السلام که تمامی چهار تن، که هر یک جان تمام عالم اند مرادف هم در میان یک ضریح نورانی فولادی مزین به مليله‌های نقره که تخمیناً پنجاه هزار تومان خرج صنعت و نصب وی از جناب حاجی امین السلطنه ایرانی آن شده، هر یک به فاصله نیم ذرع از دیگری پهلوی هم خوابیده و انوار باهره از آن قبور اربعه طاهره علناً متصاعد از عرش اعظم تا تخوم ارض آن مکان مقدّس را فرا گرفته و فیض می‌رسانند.<sup>[38]</sup> بعد یک زیارت مخصوص مقابل ضریح مقدّس که وصل به دیوار طرف شرقی آن بقعه منوره است و معروف به ضریح صدیقه است، نسبت به خاتون قیامت با نماز زیارت به جا آورده میشد. هرچند مرحوم مجلسی را اعتقاد این است که آنجا قبر فاطمه بنت اسد است و غلطاً به قبر فاطمه زهرا علیها السلام اشتباه یافته است. این بود که بعد از مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم به موجب ظنّ متأخّم به علم، زیارت آن معصومه مظلومه در بیت الأحرانش که در ظهر بقعه مطهره ائمه اربعه قرب سی قدم فاصله واقع هست و بوی آن مخدره از آنجا علناً استشمام می‌شد به جا می‌آوردیم و بعد از آن یک زیارت مخصوصه هم به ابراهیم پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بقعه مبارکه اش چهل قدم فاصله در پیش روی بقعه ائمه است با زیارت حضرت عقیل که بقعه آن جناب در جنب بقعه ابراهیم است عمل می‌آمد و بعد هم دعای مخصوصی در باره بانیان تزیین رواق مبارک چهار امام که فی الجمله ایشان را از غریبی درآوردند، به جا آورده می‌شد ولی افسوس که این مصیبت آن چهار تن معصوم که فی الحقیقه در

خانه خود قرار دارند و به آن درجه ابتذال و ذلت و اهانت نسبت به مرقد منورشان به کار می‌زنند که نمی‌گذارند کسی به توسیع و تزئین آن به مانند بقاع سایر ائمه بپردازند و کذا بالنسبه به زوارشان که اولاً از هر نفر یک مجیدی به عنف می‌گیرند و بعد هم اول غروب آفتاب در رواق را به روی خواص و عوام می‌بندند؛ نه شمعی، نه چراغی، نه عزاداری، مانند قبور سایر مدفونین آن مزار، غریب‌وار خوابیده‌اند.

بالجمله در آن مدت وقوف ما در آن ارض اقدس و شهر مقدس که چهارده روز موفق بودیم همه روزه حسب المقرر از اول طلوع فجر ثانی تا مغرب، علاوه از آن که ادای فرایض یومیه را در آن مسجد منور غنیمت و فوز عظیم می‌دانستم، هر روزی هم یکی دویست رکعت نماز قضا<sup>[39]</sup> در آن مکان مقدس می‌گزاردیم و سه - چهار دفعه هم به زیارت حضرت رسالت ﷺ و خاتون قیامت و ائمه اربعه علی التفصیل موفق می‌شدیم و از بابت تعیش هم به واسطه اعتدال آب و هوای آن ارض طیبه و اهتمام میزبان ..... ما در پذیرایی و انجام ملزومات و اقدام به نظافات بسیار بر ما خوش می‌گذشت و ابداً استشمام کسالت و کدورتی نمی‌کردیم و یکی دو ساعت هم با فراغت بال به سیاحت و تماشای شهر مدینه و اهلس می‌پرداختیم.

شهر به آن مختصری که از جهات اربعه بر حسب مساحت ضربی یک فرسخ شرعی اصل آبادی شهر به نظر می‌آمد، چقدر ظریف و نظیف و روحانیت و دارای همه نوع نعمت، آن هم درکمال ارزانی، از برکات انفاس طاهرات شش تن معصوم، علانیه آثار نورانیت و نزول برکات در هر نقطه‌اش مشهود، در آن چند روزه قرب یک صد و پنجاه هزار نفر حاج از عامه و خاصه در وی اجتماع نمودند، تمام بوم و برزن شهر مملو از مرد و زن حاج به قسمی که اواخرها عبور



از سبک و بازارها از تراحم ناس در کمال صعوبت بود. مع هذا ابدأ تفاوتی در کثرت و قلت نعمات آن دیده نشد.

شبها را نیز موفق به انعقاد مجلس روضه حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه در همان در محله سادات نخواست می بودیم. از بس که اشتیاق زیارت را داشتیم، در آن چند روزه ابدأ به یاد هیچ متعلقی از متعلقات دنیا نبودیم تا آن که در روز پنج شنبه، پانزدهم ذی قعدة، پسران شریف مکه از برای حرکت دادن حمل نبوی و حاج مدینه با هزار سوار عرب و دو عراده تخت روان وارد مدینه شدند؛ آن هم با کمال شکوه و زینت و استعداد در روز شنبه هفدهم، محمل مقدس نبوی ﷺ از شام وارد مدینه گردید.

بعد از استقبال عام و اجلال تمام در حرمش جا دادند. روز دیگرش محمل عایشه با آراستگی تمام از مصر وارد شد. آن هم با کمال زینت و شکوه و جلال در حرم مسکن کرد که <sup>[40]</sup> فی الحقیقه هنگام ورود حملین و ورود پسران شریف با شرف در مدینه طیبه به واسطه آن همه تبجیلات و احترامات خلاق نسبت به ایشان و غوغای عام تماشایی بود.

روز ششم از وقوف ما در آن خاک اطهر بود که با کمال مأیوسی رجماً بالغیب در میان کوچه به ملاقات حاجی ابراهیم نجل ارجمند حاجی امین الشریعه هیدنجی ..... نایل شدیم که در تمام راهها انتظار و نگرانی ایشان را داشتیم. پس ما را به منزل دلالت کرد. به زیارت مرحوم حاجی شیخ محمد امین الشریعه فائز شدیم و خیلی خوشوقت گردیدیم. و همه ساعت به واسطه قرب جوار، با هم بودیم. ولی از آنجایی که باید قضا اسباب کار خود را تهیه نماید تا بعدها آثارش را بروز دهد، این بود که جناب حاجی امین الشریعه با پسر و همشیره اش حاجی ربابه خانم و جناب حاجی سید حسین قزوینی و حاجی

هادی نام که رفیق و هم‌منزل بودند بدون صلاح‌دید رفقا در حمل مقاطعه حاجی حسین نام مکی که یکی عرب بی نام بی‌رسم بوده است واقع می‌شوند و آن عرب به ایشان وعده‌ها و نویدها می‌دهد. بیچاره مطمئن قرب ده لیـره هم مال المقاطعه پیش تحویل می‌دهد. مبالغی گزاف هم صرف مخارج تهیه کجاوه و لوازم ماکولی دوازده منزل راه بین الحرمین می‌نماید. تهیه بسیار کاملی می‌بیند تا آن که در روز حرکت از مدینه سمت مکه، حمله‌دار ما جناب حاجی باشی قرب دویست لیـره که یک هزار تومان متجاوز باشد، به عنوان اخوه از بابت حفظ حاج مقاطعین خود به پسران شریف که امیر حاج بودند تقدیم می‌نماید تا ما‌ها تحت الحفظ ایشان به سلامت بگذریم.

<sup>[41]</sup> پس در روز پنج‌شنبه، بیست و دوم ذی‌قعدة، پسران شریف که امارت و حکومت قافله حاج با ایشان بوده، با دو محمل شامی مصری با سه هزار عسکر مسلح دولتی با توپ و توپخانه و قورخانه کامله با قرب صد هزار حاج از راه شرقی که راه بسیار سخت خطرناک پر وحشت بی‌آب باشد حرکت فرمودند و ما را نیز حرکت دادند. بنده با مرحوم حاجی ملا محمد حسین واعظ به کجاوه از قرار هر نفری یازده لیـره تا روز دوازدهم ذی‌حجه روز ختم عمل قرار گرفتیم. یک نفر آدم مخصوص که عبارت از حکام باشد مواظب کجاوه ما بود. رفقای دیگر ما که شش نفر بودند سرنشینی شتر اختیار کردند. از قرار هر نفری 9 لیـره به شترسوار شدند.

آن شب را که ليله جمعه بیست و سوم باشد در یک فرسخی راه مدینه در اُحد کنار بقعه مبارکه حضرت حمزه سید الشهداء اردو افتاد. از شکوه آن اردو و وضع نظم آن که هیچ سلطانی را اردو به آن شکوه و جلال تصور نمی‌شد، حیران ماند. یک فرسخ در یک فرسخ چادر و خیام و سراپرده کوبیده به نحوی اردو

منظم که پرنده را عبور بارها ممکن نبود. وقتی که وارد شدیم دیدیم یک چادر دوازده‌خانه برای ما کوبیده و چادر خلوت هم وصل به او زده شش خیک بزرگ آب حاضر، هیزم مهیا، مشعل کوبیده، به همه جهت اسباب آسایش فراهم. شکرها گزاردیم.

ولی از طرف دیگر قرب شش هزار نفر حاج به همراهی جناب حاج سید محمد نجل ارجمند حضرت آیت الله سید کاظم طباطبایی یزدی در صبح روز جمعه 23 بدون استمداد کامل از راه معروف سلطانی حرکت می‌نمایند. رؤسای اعراب حربی که از جمله<sup>[42]</sup> ایشان ابن السلیم معلون بود و قرب چهارده کرور از آن اعراب مثل حشرات الأرض در بیابان بین مکه و مدینه و شام و بیابان نجد ریخته و پاشیده و همیشه یاغی دولت هستند از جماعت حاج مطالبه اخوه نمودند. از هر نفری چهار لیره. حسب العاده خودشان درخواست کردند. نصفی از جماعت حاج بدون مضایقه تسلیم کردند. جمعی دیگر به واسطه عدم اقدام پسر آقا مغرور شدند. تمکین به دادن اخوه نکردند و ندادن اخوه غنیمت خود شمردند که از جمله ایشان مرحوم حاجی شیخ محمد امین الشریعه با همراهانش بودند تا به حدی که رؤسای عرب از دوهزار نفر به هشتاد لیره هم اکتفا می‌کند. باز نمی‌دهند؛ یعنی قدری هرزگی را هم حکامها و حمله‌دارهای ایشان نمودند. لذا در هنگام حرکت، رؤسای عرب به حکام اخوه دهنده‌ها می‌سپارند که شما بعد از بستن احرام در مسجد شجره که یک فرسخی مدینه و میقات آن راه است با حاج خود قدری عقب بمانید تا اخوه نداده‌ها جلو بیفتند تا ما به مقصود خود نایل شویم. این حکامها هم به آنها اطلاع ندادند. این شد که بعد از وصول به مسجد شجره و انعقاد احرام، اخوه داده‌ها، چه عقب می‌مانند و چه از راه فرعی کج می‌کنند، آن حاج که اخوه نداده بودند با کمال خاطر جمعی جلو می‌رانند.

همینکه قرب یک میدان از مسجد شجره می‌گذرند و به بغاظمی (بوغاز) می‌رسند، اعراب حربی به سرشان می‌ریزند. شلیک تفنگ می‌کنند. قرب چهارصد نفر از حاج تلف می‌شوند. پانصد شتر هلاک می‌گردد. دو هزار نفر هم از فرق تا قدم چاپیده می‌شوند؛ به طوری که به جز لباس احرام چیزی برای ایشان نمی‌ماند. حتی پسر آقا را هم یکسره لخت می‌کنند. آنانی که اخوه داده بودند؛ چه از راه فرعی چه از راه سلطانی، به سلامت گذشته، اما چه سلامتی که تا مکه هر شبی را از هر نفری برای کشیک و اجرت آب و لوازم دیگر حکام خوش انصاف که خوردن خون حاجی را مباح می‌دانند یک لیره می‌گرفتند تا نیم جانی در موقعش به مکه رساندند، ولی یغما شده‌ها اضطراراً با دست خالی به مدینه رجعت نمودند.<sup>(1)</sup>

1- گزارش سفرنامه شیخ علی در باره حمله به کاروان در مدینه، در سال 1330 (به نقل از به سوی ام‌القری) و بالجمله رفته رفته روز بلند شد و از حرکت خبری نشد. پسران شاهد که مقوم این حمله‌دارها و این قافله بودند حاضر شدند و عذری غیرموجه آورده، رفتند به مدینه که تصفیه امور خود کنند و برگردند، الی بعد از ظهر نیامدند، جمعی را همراه ایشان فرستاد برگشتند و باز عذر غیرموجه آوردند و اظهار داشتند که شخصی راه را سد کرده در گفتگوی با او هستیم، کم‌کم شب شد و الیوم حرکت تعویق افتاد. حجاج به زمزمه و ولوله و فریاد درآمدند، لیکن لاعلاج مثل شب گذشته مشغول به مدافعه با اشرار شدند، معذک بعضی مجروح و مقداری اموالشان را بردند، در این شب مهنا پسر شاهد با پسر مصری که راه را سد کرده بودند، مشغول مذاکره بود و در چادر ما هم آمد و خیلی صحبت شد به جایی نرسید بالأخره او رفت و مطلب در بین

حمله‌دارها مطرح شد، جمعی از ایشان مطلب را اهمیت دادند که تا تصفیه امر این قبیله نشود عبور حاج مشکل است؛ جمعی خیلی تهاون به خرج دادند که خیر مطلبی نیست همه ساله همین اشکالات تولید و رفع می‌شود، نتیجه دست نیامد؛ صبح سه‌شنبه قافله حاج بار کرده مبلغ سی لیره هم از حمله‌دارها جمع کرده به مهنا دادند که بدهد به پسر مصری و رفع غایله را بکند و این ترتیب برحسب اقدام خود مهنا بود والا حاج از این که ثانیاً پولی بدهند چندان حرفی نداشتند، حضرت آقا مانع از دادن پول بودند به عنوان این که این فقره بدعتی می‌شود بر عابرین.<sup>[43]</sup> در آنجا سه فرقه شدند. یک جمعی در مدینه ماندنی شدند و ابداً قابل حرکت به سمتی نشدند. یک فرقه هم از راه ماشین به شام از آنجا به بیروت که با کشتی به جده بروند، از این راه خود را به مکه برسانند تا از اعراب حربی مستخلص باشند. آن جماعت که قرب هزار نفر می‌شدند

یک حالی در بیچاره مشاهده شد که خدایا احدی نبیند! این شد که ده لیره از جناب حاجی نقیب استقراض نمودند. همین قدر شد که عمل حج را حسب التکلیف در موقعش طوری انجام دادند، اما ما هشت نفر که در حمل حاجی باشی بودیم، از توجهات اعلی حضرت، امام زمان علیه السلام و همّت جناب حاجی باشی چنان که سابقاً اشاره کردم از راه شرقی به یک خوشی به مکه آمدم که ابداً معنای ناامنی و تشنگی که از لوازم ذاتیه آن راه بود حتی صدمات دیگر و مخارجات قهریه را تا مکه به هیچ وجه نفهمیدیم. بنده و مرحوم حاجی واعظ در کجاوه قرار داشتیم. رفقای دیگر سرنشین. یک شتر مخصوص حمل آب ما بود. شش نفر جمّال و حکام داشتیم. وقتی که خواستیم در روز پنج‌شنبه 24 از مدینه حرکت کنیم آن شب را فراشان حرم در ساعت پنج و شش از شب گذشته با چوب و تازیانه و خنجر مانند اجل در منازل سادات نخواستند به بالین چادر

حاج آمده از هر نفری یک مجیدی و نیم<sup>[44]</sup> گرفتند و رفتند. بالجمله پس از این که با حجاج ثمانیه به صحابت دو محمل معتبر یکی شامی و یکی مصری به امارت پسر با شرف شریف مکه وقت ظهر روز پنج شنبه 22 ذی قعدة از مدینه طیبه به عزم مکه مکرمه حرکت نمودیم. دو ساعت مانده بود به غروب که در کنار مرقد مطهر حضرت حمزه علیه السلام در صحرای احد اردو افتاد. یک فرسخ در یک فرسخ را اردو گرفت. چنان نظم اردو برقرار و کشیکچیان از تمام اطراف مواظب بودند که پرنده را عبور به اردوی حاج ممکن نبود، چه رسد به انسان.

تا صبح، مشاعل در دم خیام حاج، مشتعل و شلیک توپ پیایی. هنگام رحیل شلیک توپ می شد. وقت سکون هم کذلک. بعد از حرکت هم مشعلچیان تا طلوع آفتاب مشعل در جلو اردو می کشیدند. عساکر منصوره عثمانی که قرب شش هزار قاطر سوار با شش عراده توپ شربل و مسلسل و قورخانه از زمان رحیل تا وقوف از ابتدا تا انتهای اردو را که تخمیناً مسافت چهار فرسخ را ممتداً و متوالیاً داشتند مواظب بودند و به نحوی اهتمام در حفظ شؤونات حاج به واسطه توصیه امیر حاج داشتند که احدی از حکام و جمال آدم خوار حاجی کُش که در خون خوردن حاج آنی منفک نیستند، قدرت به حرکت چشم به حاج نداشتند. چه قدر بر خصوص شخص ما در چنان معبر خطیر مهلک که در کجاوه قرار داشتیم راحت و خوش گشت. اولاً از صبح تا زمان نزول از شتر در میان کجاوه پرده دار به راحت می غنودیم. گاهی خواب و زمانی بیدار، لوازم اکل و شرب همگی در کجاوه به قدر ضرورت حاضر. حکام و جلودار هم دقیقه ای از شتر و کجاوه غافل نبودند. در کمال اقتدار، وقت وقوف، ما را در<sup>[45]</sup> جلوی چادر به آرامی از کجاوه فرود می آوردند و در منزل قرار می گرفتیم و ابداً تشویش بار احمال نداشتیم. حتی هیزم طبخ ما را هم حاضر می کردند و چادر مبال هم در

پهلوی چادر منزل زده شده بود و دیناری هم کسی از ما مطالبه مخارج و شلتباقایه که رسم بود نمی‌کرد.

بالجمله، آن شب را شکوه قافله و کثرت حاج بر ما چندان معلوم نشد. صبح روز جمعه 23 که از احد، از راه شرقی حرکت نمودیم. آن وقت اجلال امرای قافله و امرای [دیگر] مشهود گردید. مخصوصاً تشخص امیر حاج که شخصاً به علاوه از عساکر و استعداد دولتی دو هزار سوار عرب از خودش داشت که تماماً مسلح سوار بر شتران ذلول سفید برق رفتار به طریق نظامی با طبل و مُزیک راه می‌رفتند و هاله‌وار اطراف حاج را داشتند. تخت روان امیر را شش قاطر می‌کشید و مزید اعتبار قافله و اطمینان آن پاشاه مصری بود که به همراه حمل امّ المؤمنین آمده و این دو محمل اسباب مصاحبت این دو رئیس معتبر و عساکر عثمانی شده بودند که این همه پیرایه و اعتبار و ازدحام و اطمینان قافله را باعث همراهی آن دو حمل شده بود. به علاوه جناب حاجی ملک تجار مازندرانی عاملی به جلال و تشخص حرکت کرد که مورث افتخار تمام حاج ایرانی شد و این قافله کذایی که تقریباً از حد هزار متجاوز بودند با آن همه اسباب اعتبار در کمال آرامی و وقار به راه می‌رفتند. مع هذا از وحشت قهریه آن بیابان قفر هولناک غیر معموره بی آب سنگستان که به غیر از وحشت مگیلان چیزی به نظر نمی‌آمد. حتی پرنده دیده نمی‌شد. از ترس اعراب حربی انسان طبعاً در هراس بود. تا آن که بعد از پیمودن چهار فرسخ تمام، عصر ضیقی در یک بیابان بی آب افتادیم. شب را در آنجا بیتوته نمودیم. فردا بعد از طی نمودن شش فرسخ، دو ساعت مانده بود به غروب شب یکشنبه 20 ذی قعدة رسیدیم به منزل هجری یک قطعه سنگستان ضیق مسطح، واقعه در بین چهار کوه<sup>[46]</sup> از چهار طرف که راهش منحصر بود به یک خط دره باریک پر خار و در دوازده فرسخی مدینه

واقع به اردوی منصوره افتادیم در حالتی که آب قافله به کلی تمام شده بود. بعد از ورود به آن مکان چه نیکو جایی که در چنان سنگلاخی که عقل مبهوت بود قرب پنجاه چاه مصنوع آبی متوالیاً که هر یک بیست قدم با دیگری فاصله داشتند که آب بسیار صاف زلال شیرین از همه آنها می جوشید و بالا می آمد و چندان عمقی هم نداشتند. تمام اردو در عرض یک ساعت از آب مستغنی شدند و فی الواقع همه را احیاء کرد بلکه عملة جات قافله تهیه آب فردا تا پس فردا را هم نمودند و بر حاج در آن شب بسیار بسیار خوش گذشت.

فردا صبح که بنای حرکت بود بناگاه اعلان شد که پاشاه مصر که مواظب حمل مصری بود از دنیا رحلت کرده است. پس امیر حاج برای تجهیز و تجلیل وی قافله را در آن روز در آن مکان توقیف نمود. هرچند در حیات مشار الیه اجلال وی چندان مشهود ما نشده بود. همان قدر می دیدیم که در تخت روان، تحت قبه مطرّز به طلا که چهار قاطر حامل بودند نشسته ولی بعد از مماتش احترامات وی تماشایی بود. بعد از حفر قبر وقتی که بنای تغسلیش شد هزار نفر مُزیکچی اطراف نعش شلیک مزیک و مزقان آن قدر نمودند تا از تغسیل فارغ شدند و در مزیک و مزقان نوحه سرایی به ذکر لا اله الا الله، عباد الله می کردند. وقتی که جنازه را به طرف قبر حمل دادند با آن که از مغسل تا قبر یک صد قدم بیشتر مسافت نداشت، عده ای از عساکر عثمانی همه کفن پوشیده جنازه را روی دست گرفته هزار نفر از یمین هزار نفر از یسار مزیک چی ها هم در جلو با مزیک و مزقان، قرب یک ساعت کشید تا به قبر رساندند.

دو ساعت هم کشید تا دفن نمودند. آن قدر با مزیک و مزقان مشغول ذکر بودند تا قبر را تسویه نمودند و بعد هم بنا حاضر کرده درختهای معتبر را نجّار خرد نمود، تخته کرد قبر را بعد از مرتد کاری بقعه برای وی ساختند که تا از کار



قبر و بقعه پرداخته بود برکشید. ماها به علاوه از آن همه تماشا در آن روز آن آب های زلال ملایم بی معارض تغسیل و تنظیف کامل از فرق سر تا پا نمودیم و تهیه ناهار و شام صحیحی نمودیم. ولی شب دیگرش را که قهراً در همان نقطه<sup>[47]</sup> ماندنی شدیم با آن همه اعتبار قافله و اسباب حفظ، مع هذا تا صبح از ترس اعراب آرام نگرفتیم. ظاهراً بعضی از دزدهای چابک حربی برای دستبرد به حاج خود را به اردو در خفا نزدیک ساخته بودند. کشیکچیان اردو شب را ملتفت شدند. آن شد که تا طلوع صبح از اردوی حاج صدای شلیک تفنگ گوش فلک را کر ساخت و دزدها به مقصود نرسیدند الا آن فردا که حرکت کردیم وقت ظهری چند نفر عسکر برای پاس قافله در عقب بودند. اعراب فرصت کرده شش نفر عسکر به قتل رساندند. سه نفر هم از خودشان کشته شد. آن شب را هم که لیل دوشنبه باشد باز در یک بیابان بی آب افتادیم. ولی آفرین به همت حکام های با همت ما که حسب التوصیه حاجی باشی نگذاشتند که صدمه بی آبی را ما استشمام نماییم تا آن که شب دیگر را رسیدیم به منزل معموره پر آب که مشهور به سفینه بود که در آنجا هم خوش گذرانیدم و عملجات تهیه کامل از آب نمودند. به همین قیاس می رفتند که یک منزل بی آب منزل دیگر شب را به آب می رسید، چه بیابان ها طی کردیم. چه وادی ها را پیمودیم تا آن که صبح روز دوم ذی الحجه الحرام که درسه مرحلگی مکه و یکی از مواقیت خمس و میقات اهل جبل و میقات ما هم در آنجا قرب دو فرسخ امتداد داشت در وادی مسلخ وی همان سر سواری تمام حاج شیعه خلع لباس کرده تماماً محرم گردیدند. چه قدر لذت بردیم که به اختیار خود کفن آخرت پوشیدیم و خلع تمام تعلقات دنیا نمودیم. خدا می داند و ما مخصوصاً این بنده، وقتی که بدن پوشیده معصیت پرورده را به لباس احرام زینت دادم خدایم

شاهد است که به قدری لذت بردم که از لباس دامادی آن قدر لذت نبردم. پس قبل از طلوع آفتاب که هوا خیلی برودت هم داشت محرم شده لبیک گویان روانه شدیم.

حجاج سر برهنه و محرم گشاده پای لبیک گو خدای طلب کار زان حرم نزدیک به ظهر بدن‌ها مان گرم شد تا نزدیک غروب عموم قافله را از عامه و خاصه هر رنگی و فردی بدون استثناء<sup>[48]</sup> از رییس و مرؤوس بدون استثناء حتی جمال و عسکر را محرم دیدیم. شب را اردو رسید به بغاظی [بوغاز] که قرب یک زرع شاه که زمین شن زار را حفر می‌کردیم آب زلال می‌جوشید و بالا می‌آمد. گویا تمام آن دره بعد از دور کردن یک پرده از ریگ، آب بود. حتی پشت چادر با حفره، آب پیدا شد که آن شب هم بعد از اشراب تمام قافله تهیه فردا و شب دیگر را هم از آب دیدند و بسیار خوش گذرانیدم. فردا معبر منحصر به همان بغاظ بود. تا رسیدیم به وادی لیمون که در انتها الیه آن بغاظ واقع شده بود و قرب دو فرسخ امتداد داشت و از آنجا تا مکه چهارده فرسخ مسافت بود، اما چه وادی لیمونی که در کمال نظارت و خضرت و آب زلال جاری قرب یک سنگ این بغل و آن بغل بغاظ جاری باغ‌های سبزی کاری و سیفی کاری و مرکبات بسیار تماشایی، چه قدر نارنج و لیمو ترش و شیرین و پرتقال موجود بود. همه جور سبزی‌های خوردنی موجود، خیلی با صفا و مرغوب بناء و ساختمان اهالی آنجا در دو طرف بالای بلندی‌ها که از سیل بهاری محفوظ ماند. شب را به زحمت زیاد رسیدیم. شش فرسخی مکه که آن مکان معروف بود به بئر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که آن منزل دارای همان یک چاه فقط بود که یکی هم جز همان اعراب اطراف وفا نمی‌کرد.

دو ساعت مانده به صبح روز چهارشنبه ششم ذی الحجه اردوی حاج شبانه حرکت نمود. بعد از طی دو فرسخ که قبل از طلوع آفتاب بود رسیدیم به حدود حرم خداوندی که مانند دروازه علامت برقرار و در چهار فرسخی واقع شده که از آنجا ( وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ) قبل از ظهر رسیدیم به پای کوه نور که علامتی بالای کوه از گنج موجود. در یک فرسخی مکه که سواد شهر مقدس نمایان که چه حالی به ما به واسطه رسیدن سواد حرم دست داد از تحریر درست درنیاید. در آن سر جماعت استقبالیان حملین مقدسین که عبارت از اشراف مکه و صاحب منصبان دولتی و مشایخ عرب باشند پیدا شد، خصوصاً جناب شریف که به وضعی پیدا شد<sup>[49]</sup> که واقعا تماشا داشت. تا یک میدان راه از دو طرف عسکر عثمانی به ترتیب نظامی صف سلام برای حملین بسته مشغول مزیک و مزقان تا محمل‌ها آمدند و گذشتند. به جلالتی آن دو حمل را وارد شهر نمودند که هیچ سلطانی را به آن جلال در ورود کسی نشان نگفته. پس وقت ناهار مرسوم می دارد شهر.

در همان ابتدای شهر نزدیک به قبرستان حضرت خدیجه علیها السلام در اتاق سه مرتبه که آدم‌های حاجی باشی در سه لیره تا آخر عمل برای ما اجاره کرده بودند ورود نمودیم. با وجودی که از اشتیاق زیارت خانه بی‌قرار بودیم مع هذا آن روز را که به حسب فصل، آخرهای عقرب و اوّل برج قوس بود از خستگی و گرمی هوا برای طواف روز مقدور نگردید. لاجرم شب هفتم را به دلالت حاجی عباس مطوّف در ساعت چهار از شب رفته به طواف عمره مفرده و سعی موفق گردیدیم. در ساعت شش فارغ شده آمدیم به منزل، خلع احرام کرده محل شدیم. مثل آن که تازه از مادر متولّد گردیده‌ایم. فردا را هم با کمال فراغت پیش از ناهار باز به دلالت مطوّف به طواف استحبابی و سعی پرداختیم. آن وقت به

سیاحت و تماشای شهر و وضع و مردم آن مشغول نماز فریضه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در مسجد الحرام با نمازهای قضا موفق بود. بعد از ظهری هم باز به طواف و سعی مشغول می‌بودیم تا آن که در وقت ظهر روز جمعه هشتم رجماً بالغیب که یوم التروییه باشد حکام های ما یعنی آدم های حاجی باشی شترها و کجاوه‌ها را دم منزل ما حاضر ساختند که بسم الله! فوری بروید از آب زمزم غسل کنید و احرام حج تمتع و حجه الاسلام که میقاتش آنجاست ببندید که امشب که شب نهم به عزم عرفات باید در منی بیتوته نمایید.

لاجرم به تعجیل تمام به غسل و احرام پرداختیم. بلکه یک طواف که هفت شوط باشد با سعی بین صفا و مروه نمودیم. آمدیم در منزل را بستیم. با ملزومات چهار پنج روزه مخففاً و محرماً سوار شده از مکه حرکت کردیم، آمدیم به ابطح که تا خانه یک میل مسافت دارد و یک ساعت به غروب وارد قصبه منی شدیم. اول حضرت شریف سراپرده زد و ورود فرمود بعد جماعت<sup>[50]</sup> حاج از عامّه و خاصّه بلکه قاطبه مسلمانان مکه و اهالی تا شانزده فرسخ مانده به مکه برای ادای حج قران که همه ساله بر آنها فرض است از زنانه و مردانه متواتراً و متوالیاً رسیدند. آن شب که نهم باشد در منی اجتماع نمودند، هرچند منی در بین دو کوه و دره مانند واقع و هوای بسیار کثیف دارد، اما آب زییده خاتون که از طائف می‌رسد به عرفات و از آنجا به مشعر الحرام و از آنجا به منی، بعد می‌رسد به مکه غالب معبر را آباد کرده، خصوصاً منی را که قصبه بسیار قشنگ پر نعمتی و ساختمان‌های خیلی عالی، دکاکین زیاد از همه قسم مایحتاج دارد که هرچه لازم شود موجود است.

محل قصبه کم وسعت است، ولی از آنجا که تجاوز شد آن وقت صحرای وسیعی است که محل وقوف یک کرور حاج و یک کرور قربانی در عید اضحی است.

باری آن شب در منی بیتوته شد. صبح روز نهم حرکت به عرفات که سه فرسخ مسافت بود. دو ساعت قبل از ظهر که فصل ناهاری بود رسیدیم به صحرای عرفات در پای کوه که راه طائف از همین جا و تا قرن المنازل که میقات اهل طائف است نزدیک است. عده جماعت حاج از عامه و خاصه در آنجا مشهود می شود.

معاینه حسابگاه قیامت تمام حاضرین آن صحرا که چهار فرسخ در چهار فرسخ را چادر و خیام و قاعد و قائم فرو گرفته، و عدد رؤس حاج به 320 هزار تعداد شده بود، تماماً حفاه عراه بغیر از کفنی ساتر نداشتند. همه سربرهنه و پابرهنه، سرها به آسمان، دستها به دعا بلند زبانها به ذکر مشغول، چشمها گریان، دلها لرزان، فی الواقع امتثال فرمان خدایی و آثار حکم الهی و مقام قدرت نمایی و اظهار کبریایی خلاق متعال در آنجا معلوم می گردد و حقیقتاً تمام جزئیات قیامت از حشر و نشر و حساب کائنات محسوس اهل بینش می شود. پس هر کسی در منزل و مقام خود بعد از صرف ناهار مشغول کار تضرع و دعا و ابتهال نزدیک به آن شد که خلاف کلی در بین عامه و خاصه از بابت تعیین غره ماه و بودن آن روز، روز عرفه پدید آید تا به آن درجه که حاج شیعه تا بعد از زوال نیز مردد بودند که به کوری شیطان و علی رغم .... به واسطه شهادت جمعی از متدینین شیعه رؤیت هلال را در روز جمعه تا عصری رفع خلاف شد. به جناب حجت الاسلام آقای حاجی سید محمد نجل ارجمند حضرت آیت الله آقای آقا سید کاظم طباطبایی روز عرفه بودن ثابت گردید. آن وقت حضرات

شیعه متفقاً مشغول دعای روز عرفه شدند و نیت وقوف را که رکن است جزماً نمودند. و بعد از ادای<sup>[51]</sup> فریضتین و اتیان به نوافل هر کسی مستغرق بحر تضرع و ادعیه و طلب مغفرت و حاجت و راز و نیاز با معبود خود گردیدند و وقت را غنیمت شمردند و جز مأثور مشهور از معصوم علیه السلام را که فرمود: هر که در آن مکان مقدس بعد از ادای وظایف دعاهاى مأثوره و شرایطش و نصب العین قرار دادن گناهان و طلب آمرزش نمودن گمان کند که دعایش مستجاب نشده است، این گمان وی از گناهان کبیره است، در حق وی به نظر آوردند تا آن که بعد از غروب آفتاب توپ حرکت حاج به سمت مشعر صدا کرد.

یک دفعه اردو به حرکت آمد تا از حدود عرفات گذشتن. دو ساعت از شب عید قربان گذشت تا آن که در ساعت چهار از شب رفته رسیدیم به مشعر الحرام که مزدلفه باشد. چادر و دستگاه را از عرفات به منی آوردند و کوبیدند؛ لذا ما در آن شب در مشعر میان ریگ بیابان بی چادر و خیمه افتادیم. بعد از ادای فریضتین جزئی تعشی به عمل آمد. آن وقت تهیه جمرات عقبات منی را که تهیه اش از آنجا ورود دارد، قرب هفتاد سنگ ریزه مخصوصه جمع نمودیم و ذخیره کردیم. بعد حضرات رفقا در فراش خواب به راحت آرمیدند. من بنده به تنهایی به احیاء لیلہ در چنان مکان مقدس از بابت آن تأکیدات اکیده از معصوم موفق شدم و وقت را در چنان جایی غنیمت شمردم. به طلب حوایج دنیوی و اخروی و مناجات با قاضی الحاجات، و بعضی از نوافل پرداختم و به این جهت وقتی که آثار نسیم صبح شد از بابت احیاء و برهنگی تصرفی در وجودم حادث شد. فوراً پیچش و درد شکم و قولنج و اسهال آمد تا اندک زمانی به آن درجه شدت کرد که عرق ترس از جبینم ظاهر شد و از حیات خود قطع امید نمودم و در میان کجاوه دسترسی به چیزی نبود. دادرسی به غیر از خدا متصور نه. هم

کجاوه من هم جناب حاجی واعظ یک مجسمه محض در بی حالی، بدتر از من به زحمت خود را ضبط کرده و متوسل به حضرت امام زمان علیه السلام شدم.

<sup>[52]</sup> با آن همه قبض و بسط و فشار درد، خودداری نمودم. سه ساعت از آفتاب روز عید سعید اضحی بالا آمده وارد صحرای منی شدیم. به مجرد نزول از کجاوه رفقا بدون مکث و تأمل و پرداختن برای بنده که محتضر بودم برای رمی عقبه که از منزل تا آنجا تخمیناً چیزی کمتر از میل مسافت از معالجات قابضه اقدام کردم. فوراً براء کاملی حاصل نموده، سماور و چای را به جا گذاشتم با دماغی شنگول برای رمی جمره رفتم.

از همت امام زمان علیه السلام بر رفقا در آن عمل رمی که اوّل اعمال روز عید بود سبقت گزیدم. رفقا به مسجد خیف رفتند. بنده برای احتیاط و پاس ملزومات منزل به موقف خود رجعت نمودم. بعد از ساعتی رفقا هم مجتمع شدند تا صرف مختصر ناهاری شد. صحرای به آن وسیعی از گوسفند قربانی که صبحش یک راست نایاب بود پر شد. از کرور متجاوز گوسفند به نظر آمد. فوراً هر یک از ماها یک رأس گوسفند بسیار مرغوب در سه مجیدی و یک ربع خریده قربانی نمودیم.

پس برای تبرک یکی دو دست از گوسفند قربانی را برای تهیه خود ذخیره کردیم. عسکر عثمانی که به امر شریف مواظب قدغن اکل گوشت قربانی از حاج بود، یک دست را فهمید و گرفت. دست دیگر را به منزل رساندیم برای شب خورشت صحیحی به عمل آمد و صرف شد. بعد از قربانی تقصیر جزئی نمودیم. بعضی از حاج در همان روز به مکه مشرف شد و حج تمتّع را به جا آوردند. و یازدهم هم حج نساء را به اتمام رساندند، ولی ما عده ثمانیه آن روز از بابت خستگی در منی ماندیم.

صبح روز یازدهم شتر کرایه<sup>[53]</sup> نمودیم. رفقا بعضی پیاده رفتند. بعضی هم هر دو نفر یک شتر ایاباً و ذهاباً از منی به مکه در نیم مجیدی اکثراً نمودند. من بنده به تنهایی یک نفر شتر در پنج قران اختیار نمودم. بعد از ورود به شهر مکه در برکه حضرت مجتبی علیه السلام غسل نمودیم. بعد وارد مسجد الحرام، اول حج تمتع و حجه الاسلام با شرایط آن به جا آوردیم. بعد صرف ناهار مختصری در بازار صفا کردیم. آن وقت به ادای حج نساء پرداختیم. تا دو ساعت بعد از زوال از تمام عمل فارغ شدیم. کانه تازه از مادر متولد شدیم. و برای توفیق به ادای چنین تکلیف بزرگ که رشته حیات باقی ماند، شکرها نمودیم و مهرها گذاردیم. گویا از ذوق در پیراهن نمی گنجیدیم. پس به منزل رفتیم. چای با کیفی صرف شد. لباس احرام را خلع نموده در ساروق بستیم به نیت روز آخر عمر، و لباس مرسوم پوشیدیم. به منی برای بیتوته شب دوازدهم آمدیم. دو ساعت به غروب به منی رسیدیم. فوراً حلق تمام رأس به یک قروش عرب نمودیم. موهای گندیده را در آن صحرای شریف دفن نمودیم. به نیت آن که خداوند این دولت جاوید و سعادت کلی نصیب اولاد و احفاد ما فرماید و صحرای منی را هم گماشتگان شریف با شرف از کثافات و قاذورات و میتات آن هم اضحیه برای رفع میکروب وبا که غالباً موروث می شد از بابت حفر و دفن چنان پاک کرده بودند که ابداً اثری از هیچ عفونتی نمانده بود.

این شد که یک ساعت از لیل دوازدهم که برآمد به جهت شکرانه ... اثر مرض موحش و باد سلامت حاج بعد از آن که تمام نقاط اسلام تلگراف شد شروع به شلیک آتش بازی گردید. صفحه آسمان پر از<sup>[54]</sup> کواکب حمراویه ناریه ستاره های آتشی به الوان مختلفه صفحه آسمان را پر ساخت. از دو طرف شلیک توپ های کوه افکن یکی از طرف محمل مقدس نبوت یکی از طرف محمل



مصری، زمین و زمان را چون کشتی در روی بحر مواج به اضطراب آورد تا مقارن صبح ثانی چنان آتش بازی در صحرای منی شد که چشم هیچ اهل دولتی در مملکت خود ندیده بود و چشم احدی از مراقبین آن صحرا به خواب نرفت. در صبح روز دوازدهم تا رمی عقبات ثلاث که فریضه بود به عمل آمد. دو سه ساعتی از روز بالا آمد. آن وقت توپ اعلان حرکت حاج به مکه صدا کرد. فریاد الرحیل بلند شد. وقتی که بر کجاوه برآمدیم به وسط قصبه منی که اول عقبات بود رسیدیم. فشار تمام این سفر را در آنجا از بابت تراحم قطار اشتران محامل و تضایق معبر فراموش نمودیم، به درجه‌ای اجتماع راکب و مرکوب سیما محامل و کجاوات اعراب متعصب و عابریں هر طرف رسید که بدون اغراق قرب سه ساعت نجومی به علاوه از سه طریق و شکستن جهاز شتر و چوب محامل و انفصام مهار مرکوب عمّا قریب که جان لطیف جسم کثیف را از آن تضایق و تراحم وداع گوید. تمام عابریں حیاری و سکاری نه قادر بر حرکت نه قابل بر رجعت تا آن که عساکر دولتی با هزار شکنجه و زحمت یک طرف را به قوّت قهریه مفتوح ساختند و تا نزدیک ابطح قطارها به ردیف نظامی جلو بردند. کم کم پس مانده‌ها هم به راحت از قصبه منی خارج گردیدند. آن کشاکش و تراحم کار را در تعطیلی قافله به جایی رسانید که اهل حاج آن مسافت یک فرسخ را تا به مکه رسیدن بعضی ضیقی کشانید که آن روز بغیر از رفع خستگی و تجدید تنفس کار دیگری از طواف و سعی ممکن نگردید.

آن شب را به راحت آرمیدیم. نماز صبح روز سیزدهم را در مسجد الحرام موفق شدیم. طواف و سعی استحبابی هم به عمل آمد.

خصوص بنده در آن روز شرح سلامتی را با هزار شکرانه از بابت توفیق ختم عمل به توسط پست خانه دولتی که در طرف جنوب خانه مبارکه و مسجد الحرام واقع بود مشروحاً نوشته به ایران فرستادم.

<sup>[55]</sup> در شب و روز چهاردهم و پانزدهم هم به علاوه از سیاحت شهر و بازارها و اقمشه و امتعه آن متواتراً و متوالیاً گاهی به طواف و سعی مستحبی و نیابت از اقارب و عشایر و احیاء و اموات و گاهی به ادای فرایض و قضا به طور اتمام در مسجد الحرام و مقام حضرت ابراهیم و حجر اس

در عصر روز پانزدهم تذکرها را بر حسب قانون دولتی به قونسول ایران ارائه داشته، از هر نفری سه مجیدی و نیم بلکه تا چهار مجیدی گرفت و صحّه کشیده، بیچاره حاجی امین الشریعه دارایی به یغما داده تذکرهاایش از دست رفته، با خواهر عورت و پسر جوان تیر خورده مجروح زمین گیر که برای یک شاهی خرج روزی معطل و با هزار رواندازی ده عدد لیره عثمانی از جناب حاجی نقیب استقراض کرده با دو صد مرارت هم دو سه تذکره از حاج که بین راه تلف شده بودند به دست آورد.

قونسول بی انصاف با علم به احوال این گونه اشخاص یغما شده باز همان چهار مجیدی از برای صحّه مطالبه داشت. در هر صورت همان روز چهاردهم ذی الحجه اجازه حرکت حاج از اقبال بلند ماها از جانب جناب شریف صادر گردید و معاونت از راه بین الحرمین برای حملین و حاج که خیال مدینه داشتند از بابت هرزگی اعراب قدغن شد؛ مقرر گردید که تماماً با حملین از راه جده حرکت نمایند.

فعلی هذا در روز شانزدهم ذی حجه اولاً هر نفری نیم مجیدی به جای عباس مطوّف با هزار مرارت و توسط آدم قونسولگری که مسلمان با انصاف همان یک

نفر را دیدیم دادیم و خلاص شدیم. هشت نفر شتری تا جده از قرار هر شتری چهار مجیدی و دو قروش عثمانی که یک قران باشد کرایه نموده، در صبح شانزدهم طواف و سعی وداع با ادعیه مأثوره به عمل آمد. پس نزدیک ناهاری با دلی پر حسرت و تمنای عودت حرکت به سمت جده تا از سواد شهر مکه که تقریباً یک فرسخ طولاً مسافت داشت خارج شدیم.<sup>[56]</sup> از ظهر گذشت. هرچند تأسف بسیار به مفاد اخبار که «الخروج منها شقاوه و المقام فیها سعادۀ» به ما دست داد ولی از شرّ اهلش خلاص شدیم که فی الحقیقه با آن شرافت و جلالت و تقدّس ارض حرمین شریفین که خدا را از این دو حرم جایی عزیزتر و نفیستر نیست خلقی اشرّ از ساکنین این دو حرم مشاهده نگردید. واقعاً (وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) مصداق واقعی شد.

بالجمله تا از حدود حرم که علامت معین بود گذشتیم، آفتاب غروب نمود. بعد از فریضتین ظهر و عصر به تاریکی شب دچار شدیم. تا ساعت پنج از شب رفته، گرسنه و تشنه به منزل بی آب خراب معروف به بحری رسیدیم و رحل شب انداختیم. در میان خاک و کثافات افتادیم. با آب گرم نیم شور دو سه پیاله چای تهیه کرده، لقمه نانی صرف نمودیم. هر نفری یک قران هم حقّ الارض دادیم. سه ساعت به صبح مانده حرکت نمودیم. از بابت عجله و ناهمواری و نا هنجاری جمّالهای نانجیب نحس وقت حرکت آفتابه مس که هیجده قران قیمت داشت در آن منزل بجا گذاشتیم و رفتیم.

## در جده

آن روز تا عصری دچار سواری شتر در آن هوای گرم و بیابان قفر از گرسنگی شکم‌ها به پشت چسبیده و از تشنگی و بی‌آبی لب‌ها تفتیده با گرد و غبار و حال پریشان وارد شهر جده شدیم. در خانه شیخ جعفر نام شافعی منزل نمودیم. وقتی که بدی آب و هوای آن شهر و خشونت مردم آنجا را دیدم اهل مکه و مدینه فراموش شد. «از دوزخیان پرس که اعراف کدام است».

حاج صنعا و یمن و حبشه و هند و زنگبار و غیره روی هم ریخته، منتظر حضور کشتی، میکروب و بایی محسوس، همه چیزش متعفن و گران، آتش بسیار گرم و نیم شور و تلخ، مع هذا این به بهای جان، شب نوزدهم که سیزده تیرماه قدیم بود از کثرت گرما تا صبح مانند مرغ سرکنده پر و بال زدیم. از بدی آب و هوا و اهلش، به هرچه وصف کنم از هزار افزون است<sup>[57]</sup> در شب هیجدهم لیلۀ عید سعید غدیر خم از کثرت تلخی به واسطه گرمی هوا و مدمنت انحراف نداشتیم برما چه گذشت.

روز هیجدهم بیچاره حاجیامین الشریعه با حال پریشان و متعلقان به جدّه ورود نمودند. پس مُصراً بلیت کشتی اسلامبول برای ایشان در پنج لیـره مأخوذ شد و ایشان روانه نمودیم. حرکت خودمان از بابت اختلاف آراء رفقا به تأخیر افتاد. چهار پنج نفر از ما اتفاق نمودند که از راه اسلامبول معاودت نمایند. من بنده با دو نفر دیگر جداً مهبای عتبات عالیات شدیم. توفیق رفیق با فقه قلیله گردید. به مفاد (كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً) حقیر بدون تردید بلیت کشتی بصره را از برای خود [و] دو نفر دیگر از قرار هر نفری شش لیـره از جدّه تا بصره مأخوذ داشتیم. رفقای دیگر نیز بعد از مشاهده این تصمیم ایشان نیز

همّت نمودند مهیای راه بصره گردیدند تا اتحاد ماها محکم شدند دو فروند کشتی از حاج پر شد و حرکت نمود. لاجرم ما در کشتی سیم «بدری» نام محمول شدیم.

پس در روز جمعه بیست و دوم از عنایت ازلی به عزم زیارت قُباب طاهرات ائمه عراق علیهم السلام از منزل به نیم مجیدی کرایه، خود را به کشتی رساندیم. اما وقت خروج از شهر به بهانه تعداد رؤوس و دیدن طبیب دولتی ما را در یک سرای ضیقی معطل نموده قرب سه ساعت چنان فشاری خوردیم که نزدیک شد تلف شویم.

باری بعد از ورود به کشتی پوسیده از حال افتاده عرب که به کلی مندرس و روی به انهدام آن هم در یک مکانی منزل نمودیم که متصل به آتش خانه و در خفگی و گرمی معاینه گرمخانه حمام های داغ شهر که جای تنفس ممکن نبود محمول کشتی منحصر به حاج قرب سه هزار جماعت ولی تلافی بدی مکان و گرمی هوا<sup>[58]</sup> را مهربانی و خوشرفتاری و مسلمانی اجزاء کشتی که چهار کاپیتان داشت نمودند. هر ساعت سرپرستی و احوال پرسی از آحاد حاج و روزی چند مرتبه طبقات کشتی را تنظیف و تبخیر ادویه معطره مُزیل عفونات می نمودند. طبیب جوان حاذق مسیحی دمی هم داشت که فی الواقع اعاده جان به قالب موتی می نمود. چنان چه مجاناً چند نفری که مُشرف به موت شدند بعضی از جراحت اعراب، بعضی از اسهال، یکی از بابت حبس بول به سهولت معالجه نمود که اسباب حیرت شد. ولی بعد از جلوس در کشتی تا قرب پانزده شبانه روز به واسطه حدّت گرمی هوای حجاز و بخار کشتی و بدی آب که به نوبه و میزان به هر نفری در صبح و عصر قرب چهار کروانکه آب شیرین گرم می دادند.

یک قیامت طی کردم در این مدت، نه به اکل و شرب صحیح توانستیم، نه راحت دیدیم. در واقع مغز استخوانها گداخته گردید و دوباره رویید.

بالجمله در روز سیم حرکت کشتی در آن دریای بی پایان عمان که به یک اعتباری محیطش می گفتند که جانوران بحری از قبیل سگ ماهی و غیره علناً دورتا دور کشتی را داشتند و منتظر جثه آدمی بودند و آن دریا ظاهراً به اغلب نقاط عالم راه داشت.

کشتی رسید به باب اسکندر که در میان دریا جایی بود که دو طرف آن کوههای سنگ بسیار قشنگ که گویا مصنوعی را می ماند و معبر منحصر بود به وسط آن کوهها که اگر کشتی خطی از میزان قطب خود تخطی می کرد دچار کوه سنگ و قطعاً تلاشی می شد که بایستی در کمال احتیاط از آنجا بگذرد. آن هم در روز، کما آن که در چند سال قبل یک فروند کشتی حاج وقتی خواستند از آن مکان بگذرند چون شب ظلمانی بود و کاپیتان هم به واسطه کثرت شرب مخمور و بی حال، راه قطب را خطا کرد. کشتی به سنگ خورد. شکست. قرب هشت صد نفر غرق دریای فنا شدند. اقلّ قلیلی جان در بردند. لذا به همان ملاحظه دولت عثمانی در آنجا قراولخانه ساخته تا علامت باشد.

<sup>[59]</sup> و مواظب های دولتی هم حاضر، کمال مذاقه را در حفظ سُنْ داشتند. پس در کمال احتیاط کشتی از آنجا گذشت.

در روز چهارشنبه رسید به بندر عدن متعلق به دولت انگلیس ملعون که واقعا شهر با تماشایی از دور به نظر می آمد. کشتی یک روز تمام در آنجا به جهت آب گیری و تهیه ذغال سنگ وقوف نمود. در بین حمل ذغال دو نفر حاج ترک در میان کوچه صفحه بالای کشتی به زیر گونی های ذغال ماندند. یکی فوت کرد. دیگری جان دربرد.

پس همه نوع لوازم مأکولی و مایحتاج هم از عدن به کشتی رسید. حاج راحت شدند. از جمله حصیرهای نازک الوان، جان نمازی، قرب دو زرع و یک زرع نیم از قرار هشت فروش تا شش فروشی به جهت فروش از عدن آوردند. اعراب حاج، برای سوقات خیلی تهیه نمودند. وقتی که از آنجا حرکت شد تا قرب هشت شبانه روز بغیر از آب شور دریای عمان و آسمان چیزی از سواد ساحل از هیچ طرفی مشاهده نگردید. کشتی هم بسیار سست راه و ضعیف العنصر در کمال آرامی مثل الاغ لنگ راه می‌پیمود. از بس که اسقاط بود. چاره جز مدارا نبود. زیرا که در دو سال قبل ممنوع از کار شده بود و این یکی دو سال هم به قوت رشا و تمناً دایر بود، لذا ما یحتاج حاج باز رو به نقصان نهاد و حوصله ها هم از بابت طول مکث خیلی تنگ شد. کمال لطف الهی که مورت شکر بی‌منتها بود این بود که در این مدت آثار طوفان [مشاهده] نگردید و الا امکان نداشت که عادتاً چنان کشتی، سالم بیرون رود کما آن که در مراجعت از بصره به موجب خبر تلگرافی ... انقلابی غرق آن دریای عظیم شد.

باری در روز چهاردهم جلوس ما کشتی رسید محاذات بندر عباس که متعلق به ایران ما بود و از دور تماشا کردیم. از آنجا هم بدون وقوف و معطلی گذشت تا آن که رسید به جبل السلامه که عبارت از دو قطعه کوه سنگ در وسط دریا و معبر منحصر<sup>[60]</sup> به وسط آنها و آن کوهها را به مناسبت آن که هر کشتی که از طرف جده تا به آنجا خود را رسانیده عادتاً از خطرات غرق و کسر محفوظ می‌نماید، لذا آن کوهها را جبل السلامه می‌گفتند. این بود که در آن نقطه، احساس فرح و خرسندی زیادی در اجزاء کشتی شد.

فردای آن روز که یوم ششم محرم بود، کشتی رسید به بندرگاه لنگه که شهر بسیار ظریفی واقع در طرف جنوبی دریا، مردم آن تماماً شیعی مذهب و فارسی

زبان. شهرش از مضافات فارس، متعلق به ایران، قرب یک صد نفر حاج برای آنجا از کشتی خارج شدند. عادتاً از لنگه، غالب لوازم و ضروریات معایشه حاج را وارد می‌ساختند، ولی در آن که اوقات از بابت اشتغال به عزاداری سرور شهیدان، کسی از اهل شهر اقدام به فروش چیزی نکرد. وقت عصری کشتی از آنجا حرکت نمود.

پس در روز شانزدهم جلوس ما که شنبه هشتم محرم باشد کشتی رسید محاذات زبیر که یک قصبه ظریفی از دور به نظر می‌آمد و متعلق به دولت عثمانی بود و خیلی از حاج عرب در اینجا خارج شدند. این زمان از بابت تمام شدن ملزومات و نرسیدن بدل ما یتحلّل از بندرات از برای همه چیز بسیار به حاج سخت شد تا به حدّی که فریاد واجوعا از اکثری بلند گردید و من الاتفاق کشتی هم شب راه را خطا رفت و در میان دریا حیران بود تا آن که با هزار ترس و لاحول و کشمکش رسید به دو فرسخی بندر بحرین که در آنجا هم بغتتاً از بابت مد و جزر آب کشتی به گل نشست. پس قرب یک صد و پنجاه نفر در آنجا از ترس پیاده شدند و به بحرین رفتند و خلاص شدند.

کشتی هم تا دو ساعت از روز دوشنبه تاسوعا بالا آمده مثل الاغ پیر در وحل [گل] فرومانده حرکت نمی‌کرد و مقارن آن حال طبیب دولتی هم از بحرین آمد. حاج را ملاحظه کرد و اجازه حرکت داد و رفت. بعد از اندکی از الطاف الهیه کشتی به قوّت قهریه بخاریه به راه افتاد. از آن که مکث در کشتی از جده تا آنجا برخلاف عادت بیست روز کشیده بود تمام لوازم زندگی هم تمام شده بود. آب گرم شیرین بی‌مایه هم به پیمانه می‌رسید.<sup>[61]</sup> گوشت گوسفند به حقه‌ای یک تومان خریده می‌شد. ذغال هر حقه سه قران به حاج بیچاره فروخته می‌گردید. و قس علی هذا فعلل و تفعلل. و کذا تبدیل و تطهیر هم غیر ممکن. چرک و



شپش سرتاپای مخلوق را فرو گرفته. حال تصور شود که بر حاج بیچاره که با همه این احوال دسترس به جایی ابداً ندارد چه خواهد گذشت. طوری صعوبت حال و پریشانی حواس و انقلاب احوال به آحاد ناس احاطه کرده بود که با آن غیرت تشیع و محبت مکنونی و عصیت فطریه ایام عاشورا یکسر وظایفش از نظرها محو شد. احدی به یاد عزاداری نیفتاد مگر آن که چند نفر حاج انزلیچی این بنده را دعوت کرده، محض تیمّن و تبرک در صفحه بالای کشتی چهار پنج مجلس موفق به روضه خوانی گردیدم و چهار پنج مجلس هم به خواهش رفیق شفیق خودمان جناب حاجی سید جلیل به موجب نذری که کرده بودند مشغول شد. تا آن که در شب عاشورا یک انقلاب حال قهری در اهل کشتی حادث گردید. مخصوصاً جماعت اعراب و سینه زدن و مرثیه خواندن کشتی را به اضطراب آوردند و از اثر عاشورا آن شب دریا هم انقلابی پیدا کرد، ولی زود آرام شد.

فردا که روز سه شنبه عاشورا باشد کشتی رسید محاذات بندر بوشهر که بایستی حتماً لوازم حاج از آنجا برسد. آن روز هم چون شهر را بالتمام بسته و توقیف کرده، مشغول لوازم مصیبت داری بودند با آن که کشتی تا عصری هم معطل ماند ابداً اثری از شهر نشد. این مسأله مزید احتیاج و اضطراب حاج گردید. دیگر احدی دارای هیچ اقل ما یقنع نبود، ناچار به جبر اجباری تا آن که لیل چهارشنبه باز دایم کشتی حرکت کرد. در روزش که روز بیستم جلوس ما در آن کشتی نحس بود رسید به شطّ العرب به آب شیرین.

وقتی که وارد شطّ شدیم از بابت خضرت و نظارت و تماشای دو طرف شطّ و گوارایی آب و هوای خوش، صدمه بی چیزی و اضطراب به کلی مرفوع گردید. جان تازه<sup>[62]</sup> حاصل شد. صدمه کشتی و خستگی و کسالت و غصه

بی‌چیزی از بابت تماشای اطراف شط که معاینه در صفا و طراوت و سبزی در آن فصل چله زمستان مثل بحبوحه فصل بهار بود فراموش شد بلکه تماشای شامات و اسلامبول را هم پوشانید و این شعر به خاطر رسید و در آن هنگام خواندیم:

عسی الکرب الذی أمسیت فیه      یکون ورائه فرح قریب  
بگذرد این روزگار تلختر از زهر      بار دیگر روزگار چون شکر آید

پس در روز پنج شنبه کشتی رسید به محاذات معموره که مشهور بود به مقام علی علیه السلام که در طرف شرقی شط واقع بود که مسجد آن حضرت آثارش در آنجا باقی بود. پس کشتی تا وقت ظهر توقف نمود. طبیب عثمانی آمد. تمام حاج را ملاحظه کرد و حکم به صحت مزاج ایشان کرد. ولی از بابت قانون دولتی که رسماً معاینه جماعت حاج در آن مکان مدّت ده شبانه روز قرنطینه می‌ماندند. به این عنوان محض کمال احتیاط است و چهار ساعت نجومی ما را در آن مکان توقیف و ملبوس ما را بخور دادند. بعضی از اجزاء رنود عثمانی خواستند یک پول شلتاقی از حاج بگیرند. چنان چه در اول وهله به عنوان این که باید هر نفری نیم لیره بدهیم تا بدون معطلی و قرنطینه در جهاز عثمانی برای رفتن بغداد بنشینند. و بعضی از حاج ساده لوح مثل اهل مازندران و گیلان هم دادند، ولی ماها و بقیه ابداً مهره به طاس ایشان نینداختیم و در جهاز عرب هم که کشتی یک مرتبه در فراخور شط بود از قرار هر نفری دو مجیدی تا بغداد نشستیم. و همه قسم لوازم معیشت از بصره در کمال گرانی تهیه گردید. جناب حاجی نقیب و دو نفر از رفقا مباشر تحصیل آن شدند. حتی یک جلد خرما به قیمت خیلی سهل خریدند که خیلی به درد ماها دوا کرد. ولی هنگام خروج از کشتی اول برای رفتن به قرنطینه خانه از بس که حوصله‌ها ضیق شده بود در

هنگام خروج چه بگویم که چه شد و تراحم حاج نزدیک به آن رسید که در دم معبر کشتی جمعی پایمال شوند.

[63] حتی بنده که رفقا جلو رفته بودند، من یک دست خورجین و یک دست بسته رختخواب با مشک آب و کوزه همین که به دم معبر رسیدم جماعت حاج اتراک بی باک چنان فشاری به من آوردند که مُغمی علیه روی زمین افتادم. یک وقت به خود آمدم که نه خورجین دیدم نه بسته رختخواب. پس خورجین را به زحمت یافتم ولی بسته رختخواب که عبا و لباده هم در او پیچیده بود و به طناب بسته شده بود مفقود ماند. هرچه معطل شدم و تفحص نمودم نیافتم و احدی هم به داد من نمی‌رسید. (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) را مشاهده کردم. مأیوسانه به قایق نشستم. وقتی که به قایق نشستم در ساحل مقام علی عليه السلام پیاده شدم. همین که قایق خالی شد، پس بسته رختخواب را در ته قایق پیدا کردم که معلوم شد از کوس کوس جماعت در دم کشتی قهرا به قایق افتاده بود. شکر خدا را نمودم.

بعد از جلوس به جهاز عثمانی دونفر از رفقا از ما تخلف کردند در جهاز دیگر نشسته دیگر خبری از آنها نیافتم تا به کاظمین عليه السلام ایشان را سالم دیدم. حرکت مان در کشتی جهاز عثمانی از بصره برای بغداد یک وضع دیگری بود. اولاً این کشتی برای خصوص شط ساخته شده بود. دارای یک آتش خانه و محتوی هر یک مرتبه آن هم بی روپوش منازل حاج منحصر در آن صفحه غیر مسقف، هر یک اتاق مختصری در مرتبه سفلی که او را قمره می‌گفتند. جمعی از متشخصین در آنجا منزل کردند. یک اتاق در صفحه بالا داشت که منزل کاپیتان بود. طبقه سفلی مسکون نبود. تمام حاج در همان صفحه بالا قرار گرفته چون جهاز جای تحمل بار را به ظاهر نداشت، لذا دو جهاز یک طبقه دیگر که هر

یک قابل حمله یک صد خروار بار بود در یمین و یسار این کشتی بسته و وصل بوده که به قوه آتش خانه این کشتی و حرکت او، آن دو هم حرکت می کردند. در واقع پیرایه این جهاز بودند و تمام<sup>[64]</sup> شط را جمعاً ره می پیمودند و به کمال احتیاط کشتی را می برد که مبادا به وحل فرو رود چنان چه دو سه دفعه اتفاق افتاد که با زحمت زیاد کشتی را خلاص نمودند. در بدو جلوس ما در این جهاز مخفف یکی دو سه لیموی بسیار درشت خوردم. پس از بابت برودت هوا و غلبه رطوبت کشتی فوراً مبتلا به اسهال سخت شدم. یک شبانه روز تمام قوای مرا به تحلیل برد. چیزی از حیاتم نماند. عاقبت به امداد الهی انار شیرین و تریاک رفعش نمود.

روز دوشنبه شانزدهم محرم کشتی دو سه جا قدری وقوف نمود. لیل سه شنبه هفدهم رسید به قصبه عماره. تا نزدیک سحر در آنجا توقف کرد. اعراب هرزه برای وسیله سرقت که عادت داشتند در آن نیمه شب که اغلبی از اهل کشتی در خواب بودند، قدری نان و گوشت وارد کشتی برای فروش نمودند، ولی بحمدالله که دستبردی نکردند. بعد از سحر کشتی راهی شد. فصل نهاری رسید به قصبه کریت.

شب چهارشنبه هیجدهم رسید به قریه معروفه به غرب علی. در آنجا هم تهیه لوازم حاج به قدر ضرورت شد. در همان نواحی روز را می آمدم که زنانه ایلات اعراب بدوی نمک زیادی برای فروش در کنار شط به نزدیک کشتی رساندند. از قرار هر یک من شاه ما، یک قروش. ظاهراً حاج اعراب خیلی مشتری شد. یک نفر از حاج ترک که از حال آن زنانه مسبوق بود از میان بارکش جهاز دست رسانید. یک سبد نمک در یک قروش از یکی از زنانه گرفت، نمک را خالی کرد. ظرفش بدون پول نمک به کنار شط برای صاحبش

انداخت. ضعیفه برای آن یک قروش که مقصود حاجی تماشا و سیاحت دادن  
 ماها بود تا یک فرسخ راه در لب شط میان خار و خسک دوید. گاهی کلوخ  
 تمام لب شط را با دست و دندان کند و بر سر تمام حاج ریخت. گاهی به قدر  
 دو زرع از زمین می جهید و می رقصید. گاهی ..... گاهی شتم می کرد. حاجی هم  
 ابداً اعتنا به او نداشت. دیگران هم تماشا می کردند. عاقبت عبای ساتر عورت  
 خود را بالا زد و بنا کرد به مکشفه العوره شدن و موی زهار کردن و به طرف  
 حاجی انداختن. آن وقت حاجی قروش را پرت کرد به سمت او تا راحت شدیم.  
 حال ببینید که رذالت و نانجیبی اعراب تا به چه مرتبه است. آن وقت یقین  
 می شود که اعراب صحرای کربلا تماماً از این جنس اند. <sup>[65](1)</sup>مقارن آن حال هوا  
 به درجه ای سرد شد که نزدیک شد که از شدت سرما در جهاز تلف شویم.  
 علاوه از بابت نا بصیرتی در اهمال مأكول و امساک رفقا در چنان سرما به کلی  
 بی خوردنی ماندیم و دسترسی به جایی پیدا نکردیم که لاعلاج یک شب تا فردا  
 بی غذا صرف کردیم تا آن که مقارن طلوع فجر لیلہ شنبه بیست و هفتم محرم  
 رسیدیم به بندر بغداد تا روز روشن شد. بعد از فریضه صبح فوراً از کشتی  
 خارج در غفہ ای [یوستینی: برای عبور از روی آب که به جای پل استفاده می  
 شود]. از قرار هر نفری یک قران ایران قرار گرفتیم.

وقت طلوع آفتاب وارد گمرک خانه بغداد جدید، از گمرکچی

---

1- کلمه اخیر حدسی است.

تذکره احوال را بدون مایه و زحمت گرفتیم. از آنجا وارد بغداد قدیم شدیم. فایتون حاضر بود. هر نفری ربع مجیدی دادیم به توسط فایتون دو ساعت از آفتاب روز بیست و هشتم [محرم] بالا آمد، صحیحاً و سالم‌اً وارد مشهد مقدس امامین هم‌امین حضرت کاظمین - علیهما و علی آبائهما السلام - شدیم. تذکره‌های ما را میزبان ما حاجی عبود نام در بغداد به صحت قنسول رسانید و ما را راحت کرد ولی از سرما خشکیده بودیم. همین قدر که در کاروانسرای حاجی حسین نام نزدیک حرم مطهر رحل انداختیم. بعد از صرف مختصر چای بلا تأمل به حمام شتافتیم. تنظیف کامل و غسل زیارت به عمل آمد. رفع خستگی شد. از نیل این سعادت و مشاهده وفوری نعمت و طراوت شهر گویا دوباره از قبر و قیامت به دنیا عودت نموده‌ایم. رفع تمام لطمات و صدمات شد. دو سجده شکرانه در اوّل بجا آوردیم. بعد به زیارت مرقدین منورین با کمال آرزو و شوق موفق گردیدیم. بعد از تکمیل زیارت در دو شبانه روز و تصفیه قلوب و تحصیل سعادت، پس در شب دوشنبه بیست و سوم محرم به توسط عربانه از قرار هر نفری یک مجیدی مخففاً روانه ارض مقدسه کربلا شدیم. چند طغری پاکت سفارشی روانه و طی نمودیم به این نشانه که چار [پار] را در بین راه چاپیدند، یکی از آن پاکتها هم به جایش نرسید.

یک ساعت مانده به شب یکشنبه 24 وارد کربلا گردیدیم، بلامهلت جای دوستان خالی با همان خستگی و غبار راه به موجب فرمایش خودشان به تقبیل آستان مقدس حسینی و حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف، منزل را در کاروانسرای حاجی علیخان دو سه روز دیگر حرکت به نجف اشراف، در آنجا هم به آرزو رسیدیم. مراجعت به کربلا مجدداً هم در عرض چند روز زیارت کامل حاصل.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا ثَانِيًا وَ ثَالِثًا وَ ارْزُقْ أَحْيَانًا بِحَقِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بقیه احوال مراجعت مستغنی از شرح است.

تحریراً فی خامس شهر شعبان من شهور 1332 ق.

## تفصیل سفر مکہ معظمہ

اشارہ

زادھا اللہ شرفا

نوشتہ میرزا محمود خان مدیر الدولہ



نویسنده این سفرنامه میرزا محمود خان مدیر الدوله وزیر لشکر برادر میرزا احمد خان مشیر السلطنه است که فرد اخیر از رجال مشهور دولت قاجاری، وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. اما نویسنده ما سالها در آذربایجان مشغول کار بوده و از این حیث مورد اعتماد مظفرالدین شاه بوده است. در تهران از همان سال 1314 که سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه است تولیت آستانه قدس رضوی به وی سپرده شده و بعدها وزیر لشکر شده است.

آنچه در ذیل در باره وی خواهد آمد تقریباً همه برگرفته از مرآت الوقایع مظفری است که اشارات قابل توجهی به وی از سال 1314 تا 1322 دارد. بر اساس نخستین اطلاع موجود در این کتاب، مدیر الدوله در ذی حجه سال 1314 تولیت آستان مقدسه شده است. ملک المورخین نوشته است: جناب میرزا محمود خان مدیر الدوله که از وزرای دیندار و خداترس و درست و امین و خیر خواه ملت و دولت است به تولیت آستانه مقدسه رضویه سلام الله علی ساکنها مفتخر شد (مرآت الوقایع: (چاپ میراث مکتوب، 1386) ص 85). همو نوشته است: در ماه جمادی الثانیه 1315 جناب میرزا محمود خان مدیر الدوله متولی باشی آستان مقدس که از وزرای دیندار و خداترس مملکت ایران است، خدماتی شایان به تولیت جلیله نموده از جمله مبالغی آستانه مقدسه قرض پیدا کرده بود. مدیر الدوله خرج را با دخل برابر کرده ... گفتند مدیر الدوله در آن سال دوازده هزار تومان حق التولیه خود را تقدیم مخارجات آستانه متبرکه نمود (مرآت: 126).

بنا به نوشته ملک المورخین وی در عشر سوم صفر 1318 ق به وزارت کشور منسوب شده و این به پیشنهاد اتابک اعظم بوده است (مرآت الوقایع: 578).

از مقدمه همین سفرنامه بر می‌آید که وی در هنگام آغاز سفر وزیر لشکر بوده است اما شگفت آن است که عبدالحسین خان ملک المورخین نوشته است: در شهر اول ذی حجه 1322 مدیر الدوله وزیر لشکر از وزارت لشکر معزول شد. با این که میان نوکرهای شاه مرد درست و دیندار و خدا ترس می‌باشد و هیچ خلاقی هم از او سر نزده (مرآت الوقایع: 740). این تاریخ، درست زمانی که است مدیر الدوله در حج بسر می‌برد. بنابراین باید اشتباهی برای ملک المورخین رخ داده باشد. بسا این مربوط به سال بعد باشد. همو در وقایع سال 1320 نوشته است: در عشر آخر رمضان پس از آن که امین الدوله از وزارت وظایف و اوقاف استعفا کرد شاه شغل او را به حاجی مدیر الدوله داد (مرآت الوقایع: 782). نویسنده در این سفرنامه، از پسرش ثقه السلطنه یاد کرده و ملک المورخین هم ذیل رخدادهای سال 1320 نوشته است: ثقه السلطنه بن حاجی مدیر الدوله وزیر وظایف و اوقاف به نیابت وظایف و اوقاف و استیفای وظایف سر بلند شد (مرآت الوقایع: 908). شاید پسر دیگر او مشیر نظام باشد که باز به نوشته ملک المورخین در عشر دوم ذی قعده 1317 لشکر نویس باشی آذربایجان شده است. (مرآت: 496). اعزاز الدوله هم فرزند دیگر او بوده که در پایان با اشاره به مستقبلین از او یاد کرده است.

بدین ترتیب آشکار شود که نویسنده از چهره‌های برجسته پایتخت بوده است. خود افزون بر اشاراتی که در ابتدای سفرنامه و انتها در دید و بازدید علما و سیاسیون مهم پایتخت از جمله شیخ فضل الله نوری از خود دارد، نامه ای هم

از مظفرالدین شاه در پایان سفرنامه در باره سوغاتی که برای فرستاده آورده است، در این یادداشت شاه چنین می‌نویسد:

مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم، ان شاءالله حج شما قبول و دعاهایی که می‌دانم قبلاً به ما کرده‌اید مقبول است، حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود، ثقه السلطنه و اعزاز الدوله در غیاب شما خوب خدمت می‌کردند، کمال رضایت را از خدمات آنها داریم، به شما هم کمال التفات را داریم، اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بود رسید، بسیار مستحسن و پسندیده افتاد، شهر صفر المظفر 1322

## این سفرنامه

سفرنامه حاضر در ادامه حرکت سفرنامه نویسی حج در دوره قاجاری است که توسط یکی دیگر از صاحب منصبان این دولت نوشته شده و مسیر او نیز درست مانند غالب افرادی که این زمان از تهران به حج رفته اند، از طریق شمال ایران به سمت دریای سیاه و از آنجا به استانبول و اسکندریه و کانال سوئز و سپس جده و بازگشت از همان طریق بوده است. این سفرنامه به تفصیل سفرنامه های مفصل این دوره مانند فرهاد میرزا، امین الدوله، میرزا عبدالحسین خان افشار و ... نیست اما به رغم اختصار حاوی نکات جالبی در باره مسیر راه و حرمین است.

نسخه ای از این سفرنامه در 17 صفحه به شماره 3899 در کتابخانه ملک نگهداری شده و در فهرست آن کتابخانه

(ج 3، ص 366) معرفی شده است. نسخه اندکی بد خط و تصویری که در اختیار بنده قرار گرفت کم رنگ و رو بود. به همین جهت کلماتی ناخوانا ماند. این سفر در شعبان 1321 قمری آغاز شده و تا صفر 1322 به طول انجامیده است.

تاریخ پایان سفرنامه اول شهر صفر المظفر 1323 (شاید: 1322) است که علی القاعده یا باید سال مذکور 1323 باشد یا اگر در 1322 است باید اول آن نه بلکه دست کم پس از روز پنجم باشد که روز ورود او به طهران است. کار مقابله این سفرنامه و سفرنامه مرجانی با همکاری سرکار خانم سعیده خاوری به پایان رسید. با اظهار سپاس از ایشان، امیدوارم انتشار این اثر نیز گامی دیگر در نشر ادبیات حج در زبان پارسی باشد.

رسول جعفریان

15 محرم 1429

## [22 شعبان 1321: آماده حرکت از تهران]

روز پنجشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم، توشقان نیل 1321 برای مرخصی شرفیاب خاک پای مقدس اعلی حضرت همایون ظلّ الهی - ارواحنا فداه - گردیده، پس از بذل مراسم و تفقدات کامله و تقبیل خاک پای همایون خسروانه، به اتاق نظام رفته، درحالتیکه عموم جنابان لشکرنویسان عظام حضور داشتند، جناب نعیم السلطنه منشی باشی، اداره وزارت لشکر، دستخط آفتاب نمطکه بر حسب استدعای خود این بنده برای نیابت وزارت لشکر خطاب به حضرت اشرف والا سپهسالار اعظم به افتخار جناب جلالت مآب فرزند ثقه السلطنه شرف حضور یافته بود، قرائت نمود و کلیه لشکر نویسان فخام، اظهار کمال رضامندی از خود این بنده حضوراً نمودند و سبب محوّل شدن نیابت وزارت لشکر به عهده جناب ثقه السلطنه زاید آنچه اظهار مسرت کردند و بعد از صرف نهار از اتاق نظام با لشکر نویسان وداع نموده، به منزل مراجعت شد.

## [روز جمعه 23 شهر شعبان: خداحافظی]

صبح جناب فضایل و فواضل نصاب، مجتهد الزمانی، آقای حاج شیخ عبدالنبی به دیدن تشریف آورده وداع فرموده، دعای مسافرت به گوش‌های این بنده خوانده، تشریف بردند. بعد از رفتن ایشان به کالسکه سوار شده، به زیارت حضرت شاهزاده عبدالعظیم - علیه التحیه و التسلیم - مشرف شده، وداع کرده و از حضرت احدیت در آن بقعه متبرکه و مضجع مقدس از خداوند تبارک و تعالی مسألت نمود که ادراک فیض آن سفر بزرگ به صحت و سلامت نموده، صحیحاً سالم‌اً معاودت کند و از آنجا به منزل جناب مستطاب اجل اکرم افخم، آقای مشیر السلطنه، وزیر مالیه و خزانه به عنوان نقل مکان آمده، نهار آنجا صرف شد و از حُسن اتفاق نوبه و تبی که روز قبل عارض مزاج ایشان شده و عرق کرده بودند دیگر آن روز جمعه بحمدالله نوبه نیامد و حالت بهبودی برای ایشان به حصول پیوست و نگرانی خاطر این بنده که اقصی الغایه بود، مبدل به فراغت گردید و از این حیثیت، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد و آن شب را در خانه‌های ایشان اقامت نموده، روز شنبه هم همانجا مانده، به رفع نواقص اسباب سفر اقدام شد.

عصر شنبه جناب فضایل و فواضل نصاب ثقه الاسلام آقای آقاسید ریحان‌الله - سلّمه الله - تشریف آوردند. جناب مستطاب اجل آقای بحرینی - سلّمه الله - به نیم ساعت بعد تشریف ارزانی داشته، بعد از صرف چای و غیره، هر دو این آقایان محترم دعای مسافرت خوانده تشریف بردند.

پس از آن، جناب افاضل و افادت نصاب حجه الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله مجتهد مازندرانی - سلّمه الله - تشریف آورده، به قدر یک ساعت نشست،

برخواسته و دعای عزیمت سفر نیز ایشان لطف فرمودند به گوش‌های بنده خواندند و با ایشان نیز وداع نموده تشریف بردند.

بعد، نواب شاهزاده دارا و جناب جلالت مآب مقتدر السطنه و جناب جلالت مآب حاجی صدر الدوله و جنابان حاجی رفیع الدوله و آصف السلطان و عین الدوله و بصیر همایون آمدند. آنها نیز وداع نموده رفتند.

<sup>[2]</sup> چون دو دستگاه کالسکه و چاپاری از دارالخلافة الی رشت اجاره شده به وعده روز شنبه، رییس راه شوسه پیغام داده بود که جمعی دیگر هم مثل جنابان مجدالدوله و مشیر الملک برای روز یکشنبه از راه رشت می باید بروند و سفیر دولت ... <sup>(1)</sup> هم بعد از آن می باید از همین راه مر یقولون انّ الموت صعب و لکن مفارقه الأحباب أصعب

1- جای یک کلمه در اصل سفید است.



## [صبح یکشنبه 25: ورود به قزوین]

از شهاب آباد حرکت کرده، عصر دوشنبه 26 به قزوین وارد شده، در عمارات دیوان‌ها که جناب جلالت مآب، میرزا صالح خان سالار اکرم حاکم و پذیرایی نمودند [مستقر شدیم].

جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله ایلخانی قاجار که دو ساعت قبل از بنده وارد قزوین شده و تمدّد اعصابی نموده بودند، بعد از ملاقات ایشان عازم به طرف رشت شدند. این بنده هر شب را در یکی از آن عمارات، چون نواب علیه حرمه السلطنه همراه بودند، اقامت کرده در ساعت هشت از شب گذشته، کالسکه‌ها و گاری چاپاری را که کرایه شده بود حاضر نموده، عازم به طرف رشت گردیدم و در مدت پنج شبانه روز از منازل مفصله گذشته، شب جمعه سلخ شهر شعبان وارد رشت شد. اما در راهها تا درّه ملاعلی چندان صعوبتی نداشت.

بیونک: چهار فرسخ از بیونک به بیک کندی: دو فرسخ از بیک کندی به نورباشی چایی: دو فرسخ از نورباشی چایی به درّه ملاعلی: دو فرسخ از درّه ملاعلی به پاچنار: دو فرسخ از پاچنار به بالابالا: دو فرسخ از بالابالا به منجیل: دو فرسخ از منجیل به رودبار: دو فرسخ از رودبار به رستم آباد: دو فرسخ از رودبار به امامزاده هاشم: دو فرسخ از امامزاده هاشم به کدوم: دو فرسخ از کدوم به رشت: پنج فرسخ. ولی از درّه ملاعلی که به پاچنار و بالا بالا و منجیل و رودبار که تماماً درّه و کناره‌های رودخانه منجیل بود، با آن که راه‌ها شوسه و اغلب طرف پردگاههای [پرتگاه‌های] راه، به قدر سه چارک ارتفاع و چهار ذرع عرض با سنگ و آهک و گچ، دیوار کشیده‌اند که مال و آدم و کالسکه و گاری

پرد[پرت] نشود. مع هذا زهره انسان آب می‌شد، از تصوّر دیدن آن که مبادا شخص فرد[پرت] شود.

[3] اما از آنجا که فضل خداوند شامل حال بندگان می‌باشد از خطرات عظیمه حفظ می‌فرماید. در رشت حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد افخم الدوله شاهنشاه زاده اعظم عضد السلطان - دامت شوکته الوالا - هنگام ورود بنده به رشت کالسکه و یدک و چند نفر از معاریف عمله‌جاتشان را به استق مختصراً یک ساعت و نیم از شب گذشته به خانه جناب حاجی سید رضی وارد شدیم. فردای آن روز[حاکم] ایالت[ظ] رشت یک طاقه شال کشمیری مرحمت فرموده، به عنوان تبریک ایفاد و التفات فرموده بودند. به آورنده ده عدد اشرفی داده شد. روز بعد از ورود، خودم شرفیاب حضور مبارکشان شدم. کمال تفقّد و مرحمت مبذول داشتند. یک ساعت خدمتشان بوده، یک پیاله چای صرف و مستظهِراً از خدمتشان مرخص گردیده، به منزل مراجعت شد؛ ولی در همان شبانه روزی که در منزل حاج مشار الیه اقامت داشتم، محرمانه از او و از عمید السلطنه و سالار، تحقیقات سلوک و رفتار حضرت شاهزاده معظم که استفسار شد، خیلی خوب از خود حضرت والا و اجزاءشان تعریف و تمجید و دعاگویی به ذات مقدس همایون ملوکانه - ارواحنا فداه - مینمودند. خداوند ان شاء الله تعالی روز به روز بر عمر و استقامت وجود مسعود این پادشاه رؤوف مهربان - ارواحنا فداه - بیفزاید که عموم اهالی ایران در ظلّ ظلیلشان مرفّه‌الحال روزگار بگذرانند.

## [اول رمضان: در رشت]

بالجمله، دو شب و یک روز میهمان حاجی سید رضی بوده، روز شنبه غره رمضان از رشت با کالسکه حاج مشارالیه حرکت نموده، به پیر بازار رفتم، در حالتی که جنابان عمیدالسلطنه و سالار بدرقه آمده، به مرداب نشسته شد. عمیدالسلطنه را از همانجا وداع نموده، مراجعت کرد ولی سالار به همراه بود الی انزلی.

در انزلی به فاصله نیم ساعت که مکث شد کشتی تجارتنی حاضر گردیده، با سالار هم وداع نموده، او به انزلی رفته و بنده با جناب اجل مجد الدوله و اتباع طرفین در کشتی، متوکلّاً علی الله نشسته روانه شدیم.

دریا شب و روز اول عیبی نداشت و از دهنه بی تلاطم گذشت، ولی از آستارا به بعد که سه ساعت به غروب مانده حرکت نمودیم از محاذی لنکران، دریا بنای تلاطم گذاشت و خود بنده حالم به هم خورد، لکن استفراغ ننمودم اما جمیع اعضايم غرق غرق شده بیحال افتاده بودم. همراهانم تماماً افتاده و متصل قی میکردند.

مختصراً دو شب در دریا بودیم. صبح روز سیم رمضان شد، مرده بیجان به بادکوبه قبل از ظهر رسیدیم. یک شب و دو روز در مهمانخانه آنجا با کمال تنفر اقامت شد. بعد از ظهر<sup>[4]</sup> روز سه شنبه، 4 رمضان به ماشین خانه بادکوبه رفته، در صورتیکه جناب اجل مشیر الملک وزیر مختار بطرزبوغ [پترزبورگ] برای راه انداختن با قونسول های بادکوبه و تفلیس حاضر شده بودند.

بلیت از بادکوبه الی باطوم گرفته با حضرات وداع کرده به درجه ...<sup>(1)</sup> راه آهن، خود و حرمه السلطنه و افخم السلطنه و یک خدمتکار زنانه نشسته و ما

بقی نوکر و آدم دو نفر در نمره دوم نشستہ و حاجی بشیر خان و دو نفری کہ در نمره 3 کہ حاجی تقی و حاجی ابراهیم آشپز باشند، نشستہ از دو ساعت بہ غروب مانده سه شنبہ 4 رمضان الی چهار ساعت از شب پنجشنبہ 6 گذشتہ وارد باطوم شدیم کہ در سی ساعت از بادکوبہ بہ باطوم طی این مسافت گردید. بعد از ورود بہ باطوم قونسول آنجا حاضر شدہ چون عیال ہمراہ بود، دیگر در میهمانخانہ اقامت نکردہ، بہ منزل مشہدی علی اکبر ترک رفتہ، اقامت نمودیم. جناب مجد الدولہ در همان میهمانخانہ ماندند. عصر پنجشنبہ بہ دیدن بندہ تشریف آوردند. صبح پنج شنبہ قونسول باطوم آمدہ،

---

1- دو کلمہ ناخوانا شاید: [نمرہ اول]

تذکره ها به ایشان داده شد که بدهند قونسول روس و عثمانی قول کشیده، امضا نمایند. دوازده منات برای امضای کارگزاران دولت عثمانی به تصدیق جناب میرزا آقا خان قونسول باطوم داده شد.

در باطوم درخت چای بسیار است. از حیثیت آبادی شهر باطوم از بادکوبه کمتر و بادکوبه به آنجا رجحان دارد. به حمام باطوم رفتم، خیلی پاکیزه و منظم می باشد. چهار منات به حمامی و یک منات به درشکه در ذهاب راه حمام داده شد. قونسول برای شام به منزل خودش دعوت نمود. عذر خواستم. جناب مجدالدوله رفتند. معهذا یک مجموعه شام در ساعت چهار از شب گذشته، از منزل قونسول فرستاده بودند، در حالتیکه خود ما شام صرف نموده بودیم. قونسول از اهل خراسان است که به باطوم مأمور شده.

جناب مجدالدوله بعد از دو شب اقامت در باطوم به کشتی تجارتي سوار شده از برای طرابوزن و سامسوم رفتند که هفت روزه به اسلامبول برسند. به قونسول باطوم یک طاقه شال شیروانی که سی تومان ابتیاع شده، به عنوان ارمغان فرستاده شد.

## [12] رمضان: حرکت از باطوم]

در باطوم هفت روز اقامت شده، عصر چهارشنبه، 12 رمضان به کشتی فرانسوی نشسته، قونسول هم به کشتی برای راه انداختن آمده. قریب به غروب با ایشان وداع نموده به باطوم رفتند و کشتی حرکت نموده، از اوّل شب الی صبح به طرابوزن رسیدیم. آن روز را الی عصر کشتی در کنار طرابوزن ایستاد. بارهایی که به طرابوزن می‌بایست برود با قایق‌ها حمل کردند و از طرابوزن آنچه می‌بایست بارگیری کنند نیز آورده، داده، شش ساعت از شب پنج‌شنبه گذشته، کشتی حرکت نمود، الی صبح به اسکله کراسوم، که شهری از خاک عثمانی است، ایستاده و از کراسوم قایق‌های متعدده آمده، آنچه به آنجا حمل شدنی بود بردند.

در باطوم بعد از سوار شدن به کشتی، دیدم مشهدی محمد آقای صراف با برادر و برادرزاده‌اش در همین کشتی می‌باشند. جناب حاجی سید محمد قزوینی مشهور به مستجاب الدعوه نیز با ایشان آمده‌اند. از این فقره که لامحاله شخص عالمی در این کشتی هم‌زمان و مونس گردید زاید آنچه خشنودی حاصل گردید، ولی از جهت آنکه شخص حکیمی مسیحی با عیال و دو نفر بچه‌اش در کشتی، همسایه اتاق مسکونی بنده واقع شده و یک نفر از بچه‌اش گریه و بی‌آرامی می‌نماید خیلی سخت می‌گذرد و از طرفی خوف کشتی این شعر حافظ به نظر آمد:

شب تاریک و بیم موج و گردابی      کجا دانند حال ما سبکبالان  
چنین حائل \_\_\_\_\_ س \_\_\_\_\_ احلها

در کراسوم وقتی که کشتی لنگر انداخته<sup>[5]</sup> و آفتاب طلوع نموده بود، پس از خواندن و قرائت جزوی از کلام الله مجید، تفصیل از باطوم الی کراسوم تحریر شد تا بعد از این، چه پیش آید؛

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

». روز جمعه، 14 رمضان به روم، که یکی از اسکله هاست، آمدیم تا عصر کشتی لنگر انداخته، قریب به غروب حرکت نموده الی ساعت سه از شب پنج شنبه گذشته به گونیا وارد شده، نیز در اینجا الی عصر کشتی ایستاد و در آنجا نیز بارگیری نموده، شبانه از آنجا حرکت نمود.

## [ورود به اسلامبول]

مجملاً اینکه: شش شبانه روز بر روی دریای قرادانگیز بوده، صبح بیستم شهر رمضان به دهنه اسلامبول، که قریب چهار فرسنگ الی شهر اسلامبول مسافت دارد وارد شدیم. در طی این مسافت دو طرف آبادی و عماراتی که همه به یکدیگر وصل و فاصله نداشت، دیده شد که در هیچ جا مشاهده نشده بود. بعد به اسکله که رسید هنوز پیاده نشده بود که از جانب جناب مستطاب اجلّ پرنس ارفع الدوله، سفیر کبیر، دو نفر صاحب منصب که یکی از آنها قونسول بود که برای پیاده شدن و بردن بارها و دادن گمرک حاضر شده بودند؛ پس از نیم ساعت خود جناب سفیر با جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله که سه روز قبل از بنده وارد شده بودند به کشتی آمدند، به قدر یک ربع در کشتی به واسطه پیاده شدن سایر اشخاصی که از زوآر و غیره در کشتی بودند، مکث نموده بعد به اتفاق ایشان به منزل سفارتی رفته، یک پیاله چای صرف شده، به منزلی که قریب دو هزار قدم به سفارت خانه مسافت دارد و برای بنده اجاره کرده؛ یعنی تعیین نموده بودند، رفتیم.

همان روز عصرش، جناب مجدالدوله برای خرید سوار راه آهن شده بونیه رفتند وبا بنده قرار دادند که الی آخر ماه رمضان مراجعت خواهند نمود. من هم چون خیالم قصد اقامه و روزه گرفتن بود، با ایشان قرار دادم که خواهم ماند و از روز 21 رمضان روزه گرفتم. جناب سفیر کبیر عصر همان روز که به منزل آمدم یک سینی شیرینی به عنوان تبریک و فردای آن نیز یک دوری سرشیر و سه قوطی عسل سفید بسیار خوب فرستاد و عصر هم خودشان به دیدن آمدند و لازمه پذیرایی به عمل آوردند. بنده هم یک فرد قالیچه ابریشمی اعلا که



شصت - هفتاد تومان قیمت آن بود با یک طاقه شال شروانی که چهل - پنجاه تومان ابتیاع شده بود به رسم ارمغان برای ایشان فرستادم.

سه شب بعد از ورود، جناب سفیر به سفارتخانه برای افطار دعوت نمود. در آن شب شیخ الاسلام لنکران میهمان بود؛ ما بقی، اجزای خود سفارت بودند و امین خاقان هم میهمان بود. روز 25 رمضان هم سفیر اعلام نموده بود که در سفارت حاضر شده متفقاً به مسجد ایاصوفی در حالتی که نماز جماعت می خواندند و وقت نماز عصرشان بود، رفتیم. چه طرفه مسجدی و چه بنای عالی که تماماً از سنگ سماق بنا شده، پنجاه - شصت ستون سنگ سماق داشت که چهل ذرع قد هر یک بود و پس از نماز هرگوشه جماعتی نشست، قرآن تلاوت می نمودند.

پس از تماشای آن مسجد، [به] مسجد سلطان احمد که از ابنیه اجداد سلطان عثمانی بود، آن هم بنای بسیار عالی بود، رفتیم. در مراجعت چون جمعی از وکلای دولت عثمانی را که وزیر دول خارجه و وزیر اوقاف و پسر شیخ الاسلام عثمانی و غیره و غیره را برای افطار دعوت نموده بودند و مرا هم دعوت کرده بودند، نیز به سفارتخانه دعوت کرده، افطار سرشیر مفصلی تهیه کرده بودند و تا ساعت سه از شب گذشته در سفارتخانه بوده و سفیر مرا به ایشان و ایشان را به بنده یک یک معرفی نمودند. در ساعت سه مراجعت به منزل شد.

در شب بیست و چهارم رمضان هم برادر حاجی محمد اسماعیل مغازه چی طهران بنده را با جمعی از معارف تجار با جناب سفیر برای افطار در منزل خودش دعوت نموده بود. نیز آن شب هم در آنجا با سفیر صرف افطار شده، سه ساعت از شب گذشته به منزل مراجعت شد جناب سفیر در یکی از این لیالی که با ایشان بودیم اظهار کردند که تجار آذربایجانی از شما با این لفظ [ظ] عموماً<sup>[6]</sup>

اظهار رضامندی غیباً نمودند که فلانی در چهل سال که متصدی خدمات عمده دولتی در آذربایجان بود به طوری رفتار نمود که احدی از اعلی و ادنی از ایشان نرنجید. با کمال حسن سلوک با عامه مردم رفتار نمود و بعد از این اظهارات، خواهش آنها این شد که چون حاجی شیخ محسن خان، سفیر مقیم اسلامبول، درحال حیات خودش چند فرد شعر به خط خودش از مرثیه محتشم نوشته و در آنجا در تکیه خان والده که تجار آذربایجانی و غیره در ایام تعزیه‌داری حضرت خامس آل عبا - علیه آلف التحیه و الثناء - نصب می‌نمایند. اگر فلانی از آن کتیبه‌های اشعار محتشم که به خط خود نوشته‌اند یا همه آن یا بعض آنها را بدهند که در آن ایام در خان والده نصب کنیم، خیلی باعث ترویج شرع مبین و مایه تشکر و امتنان ماها و اجر اخروی برای خود فلانی خواهد شد.

جواب دادم در این فقره که مسبوق نبودم و الا به قدر ده - دوازده از آن اشعار به نقد در طهران موجود داشتم. اگر می‌دانستم می‌آوردم. ان شاء الله عهد می‌کنم که اگر از این سفر صحیح و سالم و دلخوش به طهران مراجعت نمودم آنچه موجود دارم از آنهایی که نقل شده می‌فرستم؛ بقیه را هم ان شاء الله می‌دهم نقل نموده و طلا و روغن زده و تخته چسبانده، می‌فرستم که در خان والده از خطوط اهل ایران این یادگار برای دعاگویی دولت ایران و یادگاری از بنده بماند.

چون تا عید رمضان در اسلامبول اقامت شده بود، جناب سفیر اصرار نمودند که مجلس سلام عید سلطان عثمانی را خیلی باشکوه منعقد می‌نمایند. بهتر این است که این مجلس را ببینید و به آن جهت خود سفیر صورت به وزیر تشریفات داده بودند که از باب عالی اذن حاصل بشود که شش نفر از نوکرهای معتبر دولت علیه ایران که خودشان با پسر و بستگانشان باشند، بیایند.

## [حضور در مجلس سلام سلطان عثمانی]

زمان انعقاد مجلس سلام در بالاخانه‌های مجلس که سفرای خارجه می‌نشینند، آنها هم آمده وضع سلام اینجا را تماشا کنند، اذن داده بودند. به این جهت بنده و جناب مجدالدوله و هر یک با دو نفر پسر و برادر جناب مجدالدوله و امین خاقان هم که جزو حاج به اسلامبول آمده بود، در آن بالاخانه به راهنمایی سفیر قبل از انعقاد سلام رفتیم. سفرای خارجه هم هر یک با مادام خودشان در آنجا آمده بودند. قریب یک صد نفر در آنجا مجمّع شده بود. میز بزرگی از شیرینی و میوه‌آلات و چای و غیره حاضر نموده بودند. پس از دو ساعت که پنج ساعت از روز گذشته بود، سلطان با لباس ماهوت سیاه ساده با قراره نظامی ساده در کمر بسته، به مجلس وارد شدند که فوراً چند دسته موزیک که در بالاخانه مقابل سلطان بود، سلام زدند.

بعد از سلام، خود سلطان دست رو به آسمان بلند نموده، دعایی خواندند و به طرف یمین تختی که از نیمکت قدری بزرگتر بود، مثل آنکه روی صندلی بنشینند جلوس نموده، ابتداءً صدر اعظم و وزرا، که ارباب قلم بودند، آمدند به وضع خودشان، هر یک سه چهار دفعه تمناً نمودند و کم کم نزدیک شده، دامن پالتو نظامی سلطان را تقبیل کردند. یک یک همینطور به همین وضع هی آمده، تمناً نموده و بوسیدند دامن سلطان را، رفتند.

پس از آن، بنای آمدن وزیر جنگ و سرداران و امرای تومان و غیره شد. قریب دو هزار نفر همینطور به ترتیب، به ردیف با لباس نظامی ...<sup>(1)</sup> قداره هر یک آمدند و زمانیکه بنای آمدن اهل نظام شد سلطان از طرف یمین همان نیمکت برخاسته به طرف یسار تخت جلوس کردند و در پهلوی تخت در طرف

یسار شخصی با لباس نظامی ایستاده و ریشه در دست داشت که سر آن شبیه <sup>(2)</sup> دست بود و ریشه داشت. پس از تمنا، آن وقت نزدیک آن شخص حامل رفته، آن را می‌بوسیدند و به طور قهقهه‌ها مراجعت، در دور مجلس سلام می‌ایستادند.

---

1- یک کلمه ناخوانا.

2- یک کلمه ناخوانا.

قریب دو هزار نفر اینطور آمدند. بعد از آن منشیان و نویسندگان به همین ترتیب آمدند. از آن به بعد، بنای آمدن علما شد. دو نفر از آنها که آمدند، سلطان از روی نیمکت برخاست و ایستاد. آنها دستشان را بلند نمودند، مثل قنوت چیزی خواندند. سلطان هم با ایشان همان طور چیزی خواندند.

بعد آنها رفتند و علمای متوسط آمدند و سلطان باز نشست و آنها با حمایل انداخته، هی یک یک آمدند، به همان ترتیب اهل نظام و غیره لوازم تمنا به جا می‌آوردند و می‌رفتند و مجلس ختم شد.

همینکه سلطان برخوست موزک‌نچیان یک دفعه سلام زدند و اهل نظام و غیره، که همه در اطراف مجلس چهار پنج صفا ایستاده بودند، یک دفعه صدا به «سلطان ساق اولسون» بلند نمودند و سلطان رفتند.

هنوز ماها از بالاخانه پایین نیامده بودیم، وزیر تشریفات نایب خودش را<sup>[7]</sup> فرستاد از جانب سلطان نسبت به بنده و جناب مجدالدوله اظهار تفقد فرموده بودند. ماها هم به طوریکه مقتضی بود جوابی متشکرانه دادیم. در مراجعت باز سفیر ما را به سفارتخانه دولتی برده، چای و ناهار در آنجا صرف شده، جناب مجدالدوله برای خریدن ... به مغازه‌ها رفتند و بنده برای ادای نماز و دعاگویی به پادشاه، به درگاه حضرت رب العزه ارزقنی، عجز و نیاز [کذا] مراجعت منزل نمودم و مشغول آن شدم.

#### [4 سوال]

چهار روز از ماه شوال گذشته، جناب سفیر برای دیدن شاگردان معلّم خانه اسلامبول و امتحان آنها دعوت به معلّم خانه نموده بودند، به مدرسه رفته، حقیقتاً متعلّمین خیلی خوب امتحان دادند ...<sup>(1)</sup> فارسی و درس عربی و زبان فرانسه و جغرافیا می خوانند و چند نفری هم از شاگردان که یتیم و بی بضاعت هستند، آنها هم چند نفر به نجاری و چندی خیاطی و چند نفر به کفشدوزی مشغول بودند که چیزی نمیگذرد هریک استاد کامل خواهند بود که از حرفه خودشان گذرانشان به نحو اکمل میگذرد. بنده و جناب مجدالدوله، هر یک پنجاه تومان به جهت اعانه شاگردهای مدرسه نقد دادیم و مراجعت نمودیم.

## [9 سوال: حرکت به طرف اسکندریه]

نهم شهر شوال از اسلامبول با کشتی پستی حرکت نموده به طرف اسکندریه. زمان حرکت تلگرافی به جناب اجل مشیر السلطنه نمودم که بدانند از اسلامبول حرکت نمودیم.

یک روز قبل از حرکت به جهت رفتن، در مجلس عمومی سفارت که قرب چهار صد نفر مدعو دعوت نموده بودند، حاضر و بعد رفتیم به صرف خوراکی. <sup>(2)</sup> استکان شربت آبلیمویی داده، خورده شد. شب تبی عارض گردید، با خوردن کنه کنه و امساک فی الجمله عرق نموده، بهتر شده، شکر حضرت ربّ العزّه به تقدیم آمد.

صبح چهارشنبه، نهم شوال که بنای حرکت کشتی بود، به دعوت جناب سفیر به سفارتخانه رفته با ایشان الی لب دریا آمدم. طرّاده که

---

1- به اندازه یک کلمه سفید.

2- خوراکی حدسی است. شاید: فواکه

مخصوصاً مال سفیر بود حاضر نموده بودند. با ایشان به طراده نشسته قریب یک میدان بُعد کشتی بود، رفتیم و آنجا به کشتی رفتیم با سفیر. جناب اجل، مجدالدوله، شب چهارشنبه به کشتی رفته، اقامت نموده بودند که صبح آن روز با سفیر بنده رفتیم. بعد از نیم ساعتی هم ایشان در کشتی اقامت نمودند، دو جعبه شیرینی یکی برای بنده و دیگری جهت جناب مجدالدوله با آدم‌های خودشان به کشتی آوردند. حقیقتاً کمال مهربانی را به عمل آوردند. حتی خانه‌هایی که در اسلامبول معین نموده بودند، کرایه آن، که هشتاد تومان بود، خودشان داده بودند. بنده هم دیدم این زحمت فوق العاده بود و هر قدر اصرار شد کرایه را نگذاشتند خودمان بدهیم. بنده هم در کشتی همان چهل تومان که حصّه کرایه خانه بنده می‌شد به آدم‌های جناب سفیر، که در اقامت اسلامبول زحمت کشیده بودند، به توسط سید روضه خوان ایشان دادم. بعد ایشان رفتند و کشتی قریب به ظهر حرکت به طرف اسکندریه نمود.



[پنج شنبه 11 شوال: از میر]

آن روز و شب پنج شنبه الی یک ساعت از روز پنج شنبه یازدهم شوال گذشته که کشتی در حرکت بود، به شهر ازمیر رسیدیم. کشتی برای دادن مختصر باری که داشت در اسکله ازمیر ایستاد. شهر بسیار قشنگی از دور مشاهده شد. جناب مجدالدوله از کشتی پیاده شده، برای تماشای ازمیر رفتند. بنده چون در این سفر همی به جز زیارت قبر حضرت رسول ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام و زیارت مکه معظمه در نظر نبود و نمی‌باشد، پیاده نشده، این افراد به خاطر

گفت معشوقی به عاشق کی فیت      و به غربت دیده‌ای چون شهرها  
پس کدامین شهر زانها خوشتر      گفت آن شهری که در وی دلبر  
است      است

ان شاء الله خداوند تفضل فرماید و توفیق بدهد که آن فیوضات عظاما درک بشود. دیدن این شهرهای دنیوی چه فایده بر آن مترتب خواهد بود. به این جهت ابدأً میل به پیاده شدن هم ننمودم.

از ازمیر باقلای تازه آورده بودند. دو حقه ابتیاع شد، از قرار حقه شهر از او پانصد دینار. چون درین فصل زمستان باقلای تازه، تازگی داشت. یک ساعت به غروب مانده شب جمعه از مقابل ازمیر حرکت نموده، صبح جمعه دو ساعت از آفتاب گذشته به یکی از شهر یونان که مسمی به بریه بود، کشتی رسیده، محاذی آن کشتی ایستاده، بعد از نیم ساعت صدای چند عدد شلیک توپ [شنیده] شد. استفسار نمودم. گفتند: زن پادشاه یونان به اینجا تازه با کشتی

آمده بود. جهت تشریفات ورود او شلیک نمودند. شهر بسیار قشنگ خوبی به نظر آمد.

مجموعاً از اسلامبول به اسکندریه چهار شب و پنج روز<sup>[8]</sup> بر روی آب بودیم. چهار - پنج ساعت قبل از پیاده شدن از کشتی، دریا تلاطمی نمود. اما الحمد لله زود ساکت شد. جناب مجد الدوله رفتند به میهمانخانه ارامنه، و لکن من به واسطه آن که میهمانخانه‌ها خیلی نجس بود، از بابت آنکه خدمتکار مسلمان ابداً به هم نمی رسید و می بایست الجاء غذای آنها خورده، به این جهت در خانه مسلمانی به روزی چهار تومان کرایه نموده رفتم.

## [اسکندریه]

در این شهر اسکندریه نخل خرما به عمل آمده، از شدت پشه هیچ خواب و راحت ممکن نشد. در اسکندریه قبر منور جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه در نیم فرسخی خود شهر اسکندریه واقع است. گنبد و بارگاهی و مسجدی؛ خدیو قدیم مصر که پدر این خدیو باشد ساخته و بنا نموده. به راهنمایی مشهدی محمدعلی تاجر رشتی به کالسکه نشسته به زیارت آن بزرگوار رفتیم.

اسکندریه شهر معتبری است. عمارات و ابنیه عالیه بسیار دارد. بندر بزرگی می باشد. کشتیهای متعدد به اینجا می آید و از چهار هزار کالسکه و درشکه بیشتر شبانه روز در آن حرکت می نماید. خیابان متعدد نظیف دارد که اغلب با سنگ تراشیده و مابقی شوسه می باشد. از حیثیت پاکی و تمیزی به اسلامبول ترجیح دارد. ساخلو آن از سرباز و پلیس انگلیس است. سکنه آن با آنکه انگلیس و غیره است، هر یک به زبان خودشان تکلم می نمایند، ولی اهالی خود اسکندریه به زبان عربی حرف می زنند. واگون و بارکش های بسیار علی الاتصال از صبح الی هشت ساعت از شب گذشته در حرکت هستند.

جناب مجدالدوله یک روز بعد از ورود آمدند، با بنده وداع نموده، چهار- پنج روزه به مصر رفتند که در سوئیس [سوئز] یا ینبوع به بنده برسند. این طور مذکور داشتند که نذر نموده اند برای قبر مالک اشتر که در مصر است بدهم گنبد و بارگاه بسازند، به آنجا می روم که به توسط تاجری پول و دستور العمل داده، پس از آن به ینبوع بیایم. ولی بنده چون در مصر کاری نداشتم و خیال سیاحت در نظر، در این سفر نبود، به جز زیارت، به مصر نرفتم. در همین اسکندریه با راه آهن به سوئیس [سوئز] ان شاء الله تعالی خواهم رفت.

قبر حضرت لقمان و اسکندر ذوالقرنین ودانیال، درهمین اسکندریه است که بر سر قبر آنها فاتحه خوانده شد؛ قبوری نیز در پهلوی همین مقابر، در جای علی حده بود به موجب تفصیل ذیل که برای تماشا رفتم، قبر هر یک با سنگ مرمر بسته شده:

والده طوسون (دختر محمدعلی پاشا) - همسر ایضاً - خود طوسون پاشا - سعید پاشا - والده سعید پاشا - برادر ایضا - همشیره ایضاً - محمدعلی. برای هریک به وضع علیحده لوحی از مرمر به خط جلی نستعلیق و نسخ کنده بودند. معلوم شد از توابع عثمانی بودند. جایی در اسکندریه که چهار سال است مذکور نمودند، در زیرکوهی پیدا شده که از صد پله متجاوز، به طور گشتن و گردیدن. زمان رفتن به پایین می خورد که پله های هر یک، یک چارک کمتر است و برای روشنایی بعد از پیدا شدن در هرگردش چراغ لیتریک گذاشته اند که مستحفظین آن می پیچاند روشن می شود، ولی از قدیم دو نفس کش از سنگها تراشیده اند؛ مثل تنوره خیلی بزرگ است که هم پایین روشنایی بدهد و هم هوا از آنها داخل بشود که شخص بتواند تنفس نماید و پله هایی دورادور آن نفس کش ها تراشیده اند که با آن پایین می رود.

در آن زیر عمارتی بزرگ از همان کوه تراشیده اند که ستون های سنگی متعدد دارد. بنده تا هشتاد پله رفتم. کوه و هوای آن، مرا گرفت و از بدنم بنای ریختن عرق گذاشت. دیگر نتوانستم به زیر آن کوه و ده بیست پله دیگر را بروم. همان مستحفظ باز چراغ لیتریک آن زیر را دست زده روشن نمود. از همان دور دیده، مراجعت کردم، ولی افخم السلطنه روز قبل رفته دیده بود مفصلاً.

دو آنتیک خانه متصل به هم<sup>[9]</sup> در جای علیحده دارد که آدمهای مرده روغن زده، از سالیان دراز در تابوت سنگی گذاشته اند که کفن های آنها پوسیده نشده،

مرد، زن، بچه و غیره در آنجا بود. سکه های قدیمی بسیار از سلاطین روی  
زمین نیز آنجا جمع نموده اند.

## [حرکت از اسکندریه]

یک روز قبل از حرکت از اسکندریه، پاشا و محافظ نویس به دیدن آمد. خیلی اظهار مهربانی نمود. روز یکشنبه 21 شوال از اسکندریه الی سوئیس، در ده ساعت طی مسافت نموده شد. در ساعت ورود، قونسول آمده، دیدن کرده و تلگرافی که قونسول مصر به خواش جناب مجدالدوله به قونسول سوئیس کرده و استفسار حرکت بنده را از آنجا نموده بودند، به من نمود. جواب داده شد که ان شاء الله پنج شنبه 25، در همانجا با کشتی حرکت خواهد شد به طرف ینبوع. اگر شما امروز و فردا تشریف بیاورید، متفقاً به ینبوع خواهیم رفت. یک قبضه طیانچه رولور که در اتاق نمره اول راه آهن و دو عدد چتر که اقامت نموده بودیم، سهواً افخم السلطنه در آفیس راه آهن در وسط راه گذاشته، مانده بودند. تلگرافاً به مصر اطلاع داده شده بود که با ...<sup>(1)</sup> کارخانه در آنجا مانده و شمندفری به مصر رفته، از عجله که در

---

1- یک کلمه ناخوانا.

آفیس شمندفر در وسط راه سوئیس نمودند همانجا مانده، پس از سه ساعت هنوز وارد سوئیس نشده آورده در سوئیس به من فوری تحویل داده انعامی به آوردنده داده تحویل نمودند. پنج روز در سوئیس اقامت شده، 6 لیره صاحب خانه در سوئیس گرفته 31 لیره برای بلیت کشتی الی جده داده شد. بعد از سوار شدن به کشتی، که از اوّل شب حرکت نمود، صبح آن یک ساعت از روز گذشته بود که به طور سینا رسیدیم.

حکیم و غیره از طور سینا آمده، اهل کشتی را دیدند و به قدر یک ساعت نشسته رفتند. باز کشتی حرکت نمود.

مختصراً چهار روز و سه شب کشتی به حرکت بود تا به ینبوع رسید، ولی در شب آخر دریا بنای موج و تلاطم گذاشت. از اوّل شب الی صبح، مثل اینکه خداوند تفضل فرمود که پس از دو ساعت از روز گذشته قریب به ینبوع، قدری آرام گرفت و بحمدالله به سلامت از کشتی پیاده شده، به قایق نشسته، به قدر یک میدان در قایق بوده، به ینبوع وارد شدیم.

در لب دریا میرزا اسماعیل خان قونسول ینبوع ایستاد، مرا به منزل خود برده، دو پیاله چای صرف شده، به منزلی که روزی دو لیره کرایه آن بود، آمده نشسته، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد.

یک ساعت از شب گذشته، مفخم السلطنه، قونسول جدّه که برای مراقبت حال حجاج در مکه خواهد آمد، به دیدن آمده، فردای آنهم جناب مجدالدوله با قونسول جدّه و امین خاقان و مشهدی محمد آقای صراف آمده، دیدن نموده، رفتند. مشهدی محمد آقا و امین خاقان که با ما به مدینه آمدنی بودند، در ینبوع اقامت نمودند و قونسول با کشتی عازم جده شد. یک لنگه یخدان با اسبابهای زیادی که دیگر به کار هوای عربستان نمی آمد، با رضای قونسول، به حاجی نقی

نام سپرده شد که در مراجعت در جدّه تحویل بدهد تا مشیت الهی چه باشد. از اتفاقات روزگار این است که کشتی که بعد از هفت هشت روز حرکت ماها از اسلامبول، که جناب مستعان السلطنه ناظم خلوت و مشهدی محمد آقای صراف و برادر زاده او و جناب حاجی سید محمد قزوینی در آن نشسته بودند، هنوز خیلی از اسلامبول دور نشده بودند، کشتی دیگر مصادف با آن کشتی که حضرات نشسته بودند شده، به هم خورده و خوردن آن کشتی به این کشتی باعث این گردید که این کشتی حامل جناب مستعان السلطنه و سایرین شکسته ولی خداوند تفضل فرموده که در آن بین، کشتی دیگر رسیده، اهالی این کشتی شکسته را به زودی حمل نموده، ولی به قرار تقریر امین خاقان و مشهدی محمد آقای صراف، یکی<sup>(1)</sup> از حاجی های آن کشتی شکسته، که به عجله پایین میآمد، زخمی شده و دو روز بعد که در آن کشتی دیگر نشسته بودند، او فوت و بعد از غسل و کفن او، نعش او را به دریا انداخته‌اند ولی سایرین بحمدالله سلامت رسیدند.

و اما بعد از ورود به ینبوع، شاکر که از طایفه حرب اعراب و خیلی در این راه مدینه به اعراب شترداران و قطاع الطريق بادیه نشینها

---

1- «یکی» حدسی است.



مسلط است و شش برادر می‌باشند که همه مسلط هستند و در حقیقت امیر  
حاج این طرف راه مدینه منوره هستند، حاضر نموده، یک طاقه شال کرمانی ....  
... (1) داده<sup>[10]</sup> که الی مدینه همراه بوده، از شرّ خودش و اشراری که توابع او  
هستند، بعد از فضل خداوند محفوظ بدارد تا چه پیش آید.  
54 عدد لیره با هم کرایه و خاوه به شاکر و پنج عدد لیره به اکام(عکام) که از  
ینبوع الی مدینه به همراه آمدند داده، پنج روز در راه ...

## [16 ذی قعدة: در بقیع]

روز شانزدهم ذیقعدة، چهار ساعت به غروب مانده، وارد مدینه منوره شده، روز پنجشنبه هفدهم بعد از غسل و تطهیر نمودن در حمام، به زیارت حضرت رسول ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع مشرف شدم و به جناب مشیرالسلطنه و اولاد و دوستان و اقربا دعا کردم و مخصوصاً و یک سید خلخالی را دیدم که در روضه منوره ائمه طاهرین در بقیع روضه می خواند. گریه زیادی نموده و به دعای وجود فائض الجود همایونی - ارواحنا فداه - دعا نموده، سلامت ذات مقدس را از خداوند عالم - جلّ شأنه و عظمته - مسألت کرده، پس از روضه، به سید گفتم ذات مقدس ملوکانه را در ملاّ دعا کرده، به منزل مراجعت نمودم.

خداوند ان شاءالله جناب مشیرالسلطنه را هم به این فیض

---

1- به اندازه دو کلمه ناخوانا.



سِرِّحاج بحمدالله شد. دیگر در سایر منازل به ظاهر متعرّض نشدند، اما دزدی در  
میان حاج در وقت بار کردن می نمودند.

## [ششم ذی حجه: ورود به مکه]

در هر صورت به هر زحمت بود روز شش ذیحجه، پنج ساعت به غروب مانده، وارد مکه شدیم و عمل احرام عمره تمتع را به جا آورده، با مطوّف ها به بیت الله مشرف شده، هفت شوط نموده، پس از آن، هفت مرتبه سعی فیما بین صفا و مروه نموده و بعد قدری از موی سر را مقراض کرده، که تقصیر شد و مراجعت به منزل نموده، احرام را برداشته، لباس پوشیده شد.

باز مجدداً در تروییه، در منزلیکه در مکه گرفته بودم، غسل نموده، برای حج تمتع احرام بسته، به مسجد الحرام رفته، هفت شوط نموده و در زیر ناودان طلا، که مشهور به «ناودان رحمت» است، رفته و طلب مغفرت از درگاه حضرت ربّ العزّه نموده و دعا به ذات ملکوتی صفات قبله عالم - ارواحنا فداه - کرده و به طوریکه دستخط مبارک به حرمة السلطنه، برای انجام مقاصد قلبیه خودشان صادر فرموده بودند، به همان تفصیل نموده و از ایام عمر مبارک و شکوه دولت ایران از خداوند مسألت و در مقام حضرت ابراهیم - علیه سلام الله الملك المنان - دو رکعت نماز خوانده، معاودت به منزل کرد و شتر و کجاوه و غیره، که حاضر نموده بودند، خود و حرمة السلطنه و افخم السلطنه و کلفت زنانه و نوکرهایی که به همراه آورده بودم، همه را برداشته روانه منا شدیم و شب در آنجا بیتوته نموده، وقت طلوع آفتاب با حجاج به عرفات رفته، قریب ظهر به عرفات رسیده، تا غروب مشغول ادعیه و نماز و غیره شد. نیم ساعت از شب گذشته با حجاج مراجعت به مشعر نمودم که دو فرسخی مکه است.

صبح، وقت طلوع آفتاب حرکت نموده<sup>[11]</sup> قبل از ظهر به منا آمده و روز عید بود تقصیر نمودم. قدری از موی سر را تراشیده و هشت رأس گوسفند ابتیاع و

قربانی نموده، سوی ....<sup>(1)</sup> و سنگ جمره عقبه را زده و شب در منا اقامت کرده، صبح یازدهم که به مکه معاودت شد، باز سنگ جمره زده به حرم رفتیم، هفت شوط نموده و در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام نماز طواف به جا آورده، بعد به صفا و مروه رفته، هفت دفعه سعی به جا آورده، مجدداً برای حج نساء مراجعت به حرم شده و هفت شوط نموده، باز در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز خوانده و از خداوند متعال مغفرت و خیر دنیا و آخرت را مسألت کرده و دعای مخصوص به پادشاه - ارواحناه فداء - نموده و برای جناب مشیرالسلطنه و پدر و مادر و مرحومه همشیره ها و صبیّه، که مرحومه شده واجداد و اولاد و خاله ها و عمه و جدّه و خاله زادگان و مخصوصاً جناب موثق الملک و بدیع الملک و دوستان و آشنایان در نظر بودند، دعا نموده و یک یک اسم برده شده است.

برای جناب مشیرالسلطنه مستدعی به اولادی شد مکه اگر مقدر گردیده انشاءالله مرحمت بشود! همچنین بقای نوادگان و اولاد همشیره زادگان نیز دعا کرده قریب به ظهر مراجعت به منزلی که در

---

1- یک کلمه ناخوانا.

مکه داشتیم شده، ناهاری صرف شده دو ساعت به غروب مانده باز مجدداً به کجاوه ها و غیره سوار شده، به منا برگشتیم که در آنجا چادرهای متعدده، که از اسلامبول خریده بودم و زده بودند، اقامت نمودیم.

شب را که جناب مفخم السلطنه خودش به چادر بنده آمده، دعوت شام نموده بود، رفتم. جناب اجل مجدالدوله و جناب ناظم خلوت و جمعی از حجاج ایرانی را نیز دعوت نموده بود. همه در آنجا حاضر بودند. صرف شام شده و آتش بازی بسیار مفصلی هم در مقابل حمل شامی که آنها توپ متعدد مفصل شلیک می نمودند و آتشبازی میکردند، تهیه کرده، با موزیکانی که از موزیکانچیان هندی یا مصری آورده بود، تا سه - چهار ساعت از شب گذشته، موزیکان می زدند و چراغانی هم نموده بود. من هم در مقابل چادرهای خودم دوازده مشعل تهیه کرده بودم و ده عدد لاله فتری تا ساعت چهار - پنج داده روشن کردند و خاتمه مجلس عموماً به پادشاه - ارواحناه فداه - دعا نموده، هر یک به چادر خود مراجعت کردیم.

فردای آن روز، که روز دوازدهم شهر ذیحجه باشد، تا بعد از ظهر در منا اقامت کردیم. نماز ظهر را در منا خوانده، سوار شده، باز قبل از مراجعت، پیش از ظهر سنگ جمره عقبه را زده، بعد از ظهر با حمل شامی و مصری، که از سیصد هزار نفر می گفتند جمعیت حجاج زیاده بود، یک ساعت و نیم به غروب مانده به مکه معظمه معاودت نمودیم و بحمدالله عموم حجاج به سلامت، به جز یک نفر مریض تماماً به مکه معاودت کردند.

## [اقامت شانزده روزه در مکه]

شانزده روز هم در مکه اقامت نموده و در هر روز یک دفعه در بیت الله طواف، که هفت شوط باشد، از روی استحباب به عمل آمده، قبور حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه و حضرت عبدمناف و محل تولد حضرت فاطمه و خانه حضرت امیر المؤمنین - سلام الله علیهم اجمعین - نیز زیارت شده و مطوّف مکه یک طاقه شال و ده لیره و به خواجه های مکه ده لیره و به اکام(عکام) و عملجات ده لیره و یک طاقه شال، برای ...<sup>(1)</sup> باشی دو طاقه شال و ده لیره و به علی آقا حمله دار شیرازی ساکن شام سوای یک صد و بیست لیره که بابت کرایه داده شده، یک طاق شال هفتاد تومان به عنوان خلعت داده شد.

بیست و دوم شهر ذیحجه الحرام با یک دسته حجاج از مکه معظمه - زاده‌الله شرفاً - حرکت نموده، یک روز و یک شب در راه بوده، روز دوم، سه ساعت به غروب مانده، به احتمال خوف از قطاع الطريق عرب به جده رسیدیم و حال آنکه ملکه هندیه در این حمل همراه بود. در سر جمیع قلّه های کوه و در چند نقطه نیز سرباز حاضر نموده و مستحفظ قرار داده بودند. معهذا برای حجاج نیمه جانی از خوف اشرار عرب باقی مانده بود. دو نفر هم جنازه در کنار معبر افتاده بود که بر حسب ظاهر دو - سه روز بود کشته بودند.

حقیقت، از ینبوع الی مدینه و مکه و جده، نهایتِ اضطراب برای

---

1- یک کلمه ناخوانا.



عموم حجاج حاصل بود و احدی خود را صاحب جان و مال از حجاج نمی دانست و حالا که به جده رسیده ایم، با اینکه به کشتی می باید نشست و بیم غرق هم در مقابل است، مثل این می ماند که از زندان مستخلص شده ایم! با آنکه خودم با هفت نفری که همراه بود، دو هزار و پانصد تومان از ینبوع الی جده پول داده ام و حالا برای نشستن محتاج به قرض شده، برای آنکه سه طاقه شال کشمیری و شیروانی و ده طاقه شال کرمانی و دو فرد قالیچه اعلا به عنوان تعارف و خلعت در ینبوع الی جدّه داده ام. معهذا به اندازه ای سختی کشیده شده، جهت قطع الطريق که ما فوقی بر آن متصور نیست.

بعد از ورود به جده، تلگرافی از جناب مستطاب اجلّ اکرم افخم مشیر الدوله برای ابتیاع نمودن دو نفر خواجه کوچک حسب الامر رسیده است. به دعای ذات مقدس همایون ملوکانه - ارواحناه فداه - که مایه زندگانی و رفاهیت حال عموم چاکران و خاصه اهالی ایران می باشد، اشتغال ورزید. و پس از آن، به استحضار جناب مجدالدوله و ناظم خلوت به تفحص برآمدم. معلوم شد به واسطه قدغن انگلیس، سیاه از کنیز و خواجه نیاورده اند. و از کشتی ها رد نمی دادند بلکه ان شاء الله در اسلامبول به توسط و استحضار جناب ارفع الدوله، سفیر اسلامبول این خدمت انجام پذیرد.

## [در قرنطینه طور سینا]

در جده، کشتی یکسره الی اسلامبول کرایه شده، به هشتاد و هشت لیره، بعد از آمدن به کشتی، شش لیره هم اجزاء کشتی، برای جای آشپزخانه گرفتند. دو شب در روی آب خوابیده شد تا به طور سینا آمديم. در طور سینا حکيم آمده، اهالی کشتی را برای اشخاصی که در قمره اوّل کشتی سکونت داشتند پیاده نموده، به قرنطینه طور سینا برده و در آنجا قریب دو هزار باب چادر زده بودند که اهالی کشتی‌هایی که متواتراً از حجاج می‌رسیدند، پیاده نموده، به قرانطینه می‌بردند و هر کشتی اهالی آن را چهار شبانه روز در قرنطینه نگاه می‌داشتند؛ چنانچه این کشتی که ماها در آن بودیم، چهار روز اهالی آن را نگاه داشته و ماها در کشتی که در روی آب لنگر انداخته، اقامت نموده، معطل و انتظار مرخصی و اجازه رفتن کشتی به طرف اسلامبول داشتیم.

چون از کاپیتان این کشتی، در دادن جا، خیلی اظهار انسانیت شد، یک حلقه انگشتر فیروزه بسیار خوب که در اطراف آن الماس ریزه نصب نموده بودند و هشتاد تومان متجاوز قیمت آن، به کاپیتان کشتی دادم.

در روز اوّل و دویم که کشتی در طور سینا لنگر انداخته، بادی در روی دریا می‌آمد و موج‌ها بلند می‌شد که زهره آب می‌گردید، بعد از دو شبانه روز فی الجمله باد آرام گرفت و شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد.

یک روز به مرخصی حجاج از قرنطینه مانده، یک نفر دکتر انگلیس با سه چهار نفر اجزاء به کشتی [آمد و] خدام کشتی را نیز به قرنطینه فرستاد و از آدم‌های قمره اوّل مرا با افخم السلطنه و حرمه السلطنه و یک نفر خدمه زنانه را به هزار لیت و لعلّ در کشتی گذاشته،

چهار نفر نوکر مرا به قرنطینه فرستاد و جنابان مجدالدوله و ناظم خلوت را در کشتی گذاشته، امجد السلطان پسر مجدالدوله و ساعد همایون و دو نفر نوکر مجدالدوله، دو نفر نوکر ناظم خلوت را نیز به قرنطینه فرستاد. مختصر این است یک روز و یک شب هم در کشتی بدون آدم و خدمتکار در کشتی مانده و خدمت خودمان را<sup>[13]</sup> خودمان می نمودیم. و همین قدر متشکر بودیم که ماها را به قرنطینه نبرده و لخت ننموده و آلا تب عارض می شد. در هر صورت سه لیره هم پول قرنطینه دستی گرفته و هشت عدد نوشته قرنطینه به خودم و همراهان داده و صبح روز پنجم قرنطینه عموم حجاج این کشتی که از پانصد نفر متجاوز بودند، مرخص نمودند که کشتی حرکت نموده برود. روز پنجم کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر، ولی پنج روزی که در راه بودیم دریا متلاطم و حجاج به واسطه تلاطم عموماً بدحال و همه را قی میکردند و پنج نفر از حجاج که مریض بودند وفات نموده، آنها را بعد از غسل و کفن به دریا انداختند. پس از رسیدن به هورلا، نزدیک ازمیر، کشتی را برای قرنطینه نگاه داشته، اهالی کشتی را سوای قمره نشینهای درجه اول پیاده نموده و قرنطینه برده، چهل و هشت ساعت نگاه داشته، روز عاشورا آنها را مرخص نمودند که وقت ظهر کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر برود.

یک روز قبل از حرکت، حکیم حافظ الصحه، که در این قرنطینه گذاشته بودند، با اجزایش به کشتی آمده، یک ساعت اهالی قمره اول، که ماها بودیم، ملاقات نموده و دو لیره که حق قرنطینه خود بنده و همراهان بودند، اخذ نموده، نوشته قرنطینه داده و از سایر حجاج قمره اول نیز حقوق قرنطینه هر یک را گرفته معاودت کردند تا اینجا به این نحو گذشت. تا بعد چه پیش آید! و جرأت نشستن در قایق ننموده، سه لیره داده، پرکاس حاضر نمودند و در آن نشسته با

جناب حاجی ناظم خلوت و حاجی افخم السلطنه و همراهان به سلامت وارد  
اسکله و پیاده شدیم.

در آنجا جناب صفاء الملک مستشار سفارت و حاجی میرزا موسی خان  
منشی باشی و سایر اجزاء سفارت از قوبس و غیره و کالسکه حاضر نموده  
بودند، به سفارت تقدیر الهی چه باشد.

## [در استانبول]

مجملاً این است: هیجده شبانه روز روی آب بودیم تا به اسلامبول رسیدیم. چون این کشتی به قدر نیم فرسنگ از اسکله دور ایستاد و دریا هم متلاطم رفتیم و حاجیه حرمه السلطنه و کلفت و نوکر ما را که کالسکه و گاری برای حمله انتقال کرایه نموده بودم، به خانه های آقا سید حسین و آقا سید حسن که از اهل تبریز و در اسلامبول سکونت دارند و به ده لیره مشهدی میررحیم تاجر، مشهور به گلابی که در خان والده تجارت می نماید و با بنده طرف داد و ستد بود، کرایه کرده بود فرستادم.

در سفارت، بعد از صرف چای مراجعت به خانه ای که کرایه نموده بودند کرده، عصر آن روز مستشار و اجزای سفارت، که من جمله پسر حاجی موسی خان مؤتمن نظام بود آمده، دیدن کردند. تجار دیگر از اهل آذربایجان ساکن اسلامبول آمده دیدن نمودند. روز بعد، تذکره های ایران به مستشار داده شد که نزد وزیر مختار دولت بهیه روسیه بفرستد که تذکره جدیدی برای گذشتن از دریای قرادانگیز و نبردن ماها به قرنطینه روسیه، که در کفه به جهت حجاج معین نموده اند، بدهند. بعد از سؤال و جوابهای زیاد، راضی شدند که سند نبردن در قرنطینه بدهند و چون بندگان اعلیٰ حضرت ظلّ اللّٰهی - ارواحنا فدا - دو نفر خواجه تلگرافاً فرمایش فرموده بودند که در جده ایتّیاع کنم و در آنجا آنچه تجسّس شد، به واسطه قدغن دولت انگلیس دو سال بود که نمی آوردند و از آنجا یأس بهم رسید.

در اسلامبول به شارژدافر اظهار کردم که چون در اسلامبول بصیرت از همه چیز دارند و تجار ایرانی با آنها آمیزش و سروکار دارند، محرمانه بلکه ایتّیاع و

پولش را بدهم و خواجه ها را هم به سفارت بدهم که آنها را به هر تدبیر شد به ایران برسانند. چند روز معطل شدم. عاقبت مستشار پیغام داد که عجالتاً هر جا تفحص شد برای خواجه پیدا نمی شود. لابداً مشهدی میر رحیم تاجر را با مستشار<sup>[14]</sup> موجه ثلاثه [ظ] که هر ساعت که مستشار، خواجه به دست آورد، قیمت آن هرچه باشد الی یک هزار تومان و یک هزار و پانصد تومان داده و خواجه را پس از گرفتن تحویل سفارت بنمایند که جناب سفیر روانه ایران کنند. در این فقره که فی الجمله اطمینان حاصل شد، روز چهارشنبه 19، با کشتی پُسته که میگویند، چهار روز به باطوم می رود سوار شده روانه شدیم با جناب حاجی ناظم خلوت، اما جناب حاجی مجدالدوله عجله نمودند و روز شنبه چهار روز قبل از حرکت ماها، عازم شدند. غالباً در این سفر رسمشان این طور بود که شرایط رفیق راهی را کمتر ملاحظه می نمودند.

عصر روز چهارشنبه 19، کشتی حرکت نموده، روز جمعه 21، دو ساعت به صبح مانده درکنار سامسوم اسکله کرده بار و اشخاصیکه به سامسوم رفتنی بودند، از کشتی پیاده شده رفتند. در حقیقت یک روز و نصف و دو شب در روی دریا کشتی حرکت نمود تا به سامسوم رسیدیم، ولی بحمدالله در این دو شبانه روز کشتی بسیار آرام و بی تلاطم حرکت نمود. خداوند ان شاءالله تفضل فرماید که الی باطوم هم به همین قسم دریا آرام باشد. از ظهر روز جمعه 21 هم باز کشتی حرکت نموده الی چهار ساعت به صبح شنبه 22، به طرابزن رسیده، باز کشتی اسکله نموده، لنگر انداخت و مشغول دادن بار به قایقها شدند که به طرابزن ببرند. چند نفری از مرد و زن ارامنه، که در سامسوم به کشتی آمده سوار شده بودند، در طرابزن پیاده شده رفتند و الحمدلله والمنه دیروز و دیشب و امروز که کشتی به اینجا رسید، دریا تلاطمی ننموده تا به آنجا به خوبی رسید. امیدوارم

از عصر امروز هم که کشتی به طرف باطوم حرکت خواهد نمود، دریا به همین آرامی باشد که بی تلاطم و فرتنه به باطوم به سلامت برسیم، ولی از اتفاق، یک کشتی که در مقابل همین کشتی که ماها نشسته بودیم و در طرایزن اسکله نموده بود، گردش کرده آمد به این کشتی چسبید، خداوند تفضل فرمود که روز بود و هر دو کشتی اسکله نموده در حرکت نبود که به کشتی‌ها آسیبی برسد. عمده جات هر دو کشتی اتفاق نموده، دو سه ساعت اوقات صرف کرده، کشتی‌ها را از یکدیگر جدا نمودند.

مجملاً این است که کشتی شب حرکت نموده، سه ساعت از روز گذشته به باطوم رسیدیم. قنصل باطوم پس از یک ساعت به کشتی آمد و تذکره‌های ما را داده از جانب دولت روس امضا نموده، قول کشیده و بارهای ما را بدون آنکه بازکنند رییس گمرک خانه روسیه هم به کشتی آمده بود، کمال معقولیت را متعرض نشده، به منزلی که در باطوم معین شده بود بردند و خود من هم در کشتی سوار به قایق نشسته با قونسول باطوم و به اصرار و اظهار قونسول مرا با حرمه السلطنه و خدمه ایشان با حاجی بشرخان به منزل قونسول رفتیم و شب را در آنجا نموده، صبح روز دوشنبه 24 شهر محرم، دو ساعت از روز گذشته، به ماشین خانه با قونسول باطوم رفتیم و 25 لیسه داده، به جهت خودمان و بارهایی که داشتیم داده، سه ساعت از روز مزبور گذشته با قونسول وداع نموده، ماشین حرکت نمود.

## [ورود به بادکوبه]

آن روز و شبِ دوشنبه الی سه ساعت به غروب سه شنبه 25 مانده، وارد بادکوبه شدیم که سی ساعت در راه بودیم. از باطوم الی بادکوبه وقت پیاده شدن از شمندفر، اجزای قونسولگری بادکوبه حاضر شده بودند، به میهمان‌خانه مسلمان‌ها که جای بسیار خوبی بود رفته منزل نمودیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم از اسلامبول با من رفیق سفر شده بود. همراه بنده به همین میهمان‌خانه آمد. یک ساعت بعد از اقامت در میهمان‌خانه، جناب اجل حاجی مجدالدوله آمدند دیدن و قونسول بادکوبه پسر مرحوم حکیم الممالک نیز آمدند، ولی جناب حاجی مجدالدوله چون چهار روز قبل از ماها به بادکوبه رسیده بودند و کشتی برای رفتن به طرف رشت گرفته بودند با آن که باد تند می‌آمد وداع نموده، عازم شدند ولی خیال بنده این شد<sup>[15]</sup> که ان شاء الله تعالی روز پنج شنبه 27 شهر حال که محرم الحرام است و موقع حرکت کشتی پُستی از بادکوبه به رشت می‌باشد، خداوند تفضل فرماید که باد قدری آرام بگیرد کرایه نموده، از بادکوبه به رشت برویم تا مشیت حضرت قادر متعال به چه تعلّق پذیرفته باشد. امیدوار به رحمت حضرت پروردگار هستیم که چنانچه در این سفر از خطرات عظیمه مستخلص فرمود، از این دریا هم به سلامت بگذریم.

سه ساعت از شب جمعه 29 گذشته کشتی بنای حرکت گذاشته، سه ساعت از روز گذشته، محاذی لنکران ایستاد، لنگر انداخت که 12 ساعت از بادکوبه الی لنکران کشتی حرکت می نمود تا به لنکران.

کرایه میهمان‌خانه مسلمان‌ها که اقامت شده، چهار لیره و کرایه کشتی، که از اسباب چادر و غیره همراه داشتم، سیزده لیره داده شد و قونسول بادکوبه الی سه



ساعت از شب گذشته، که کشتی می‌خواست حرکت کند در کشتی بود. زمان حرکت، وداع نموده رفت. به آدم قونسول که تذکره ما را برده به گماشتگان روسیه ثبت کنند، یک اشرفی دوتومانی و به سید نقیب بادکوبه که به کشتی آمده، یک اشرفی داده و ....<sup>(1)</sup> دیگر که آمده بودند داده شد. به پیشخدمت های میهمان‌خانه بادکوبه یک تومان انعام داده شد. به نایب الحکومه انزلی هم تلگراف نمودم که پرکاس یا کشتی دولتی ایران را در انزلی، که

---

1- یک کلمه ناخوانا.

دیگر این کشتی پستی به جهت عمیق نبودن دریا پیشتر نمی‌رود، حاضر کنند که بعد از پیاده شدن از کشتی، ان شاء الله تعالی با جناب ناظم خلوت و افخم السلطنه و سایر همراهان نشسته به آستارا و از آنجا به پیره بازار برویم.

با آنکه کمال خوف از این دریا داشتم، به تفضل خداوند متعال، در مدت دو شب و یک روز دریا ابداً تلاطم ننمود و صبح شنبه 21، به قرب انزلی رسیدیم. کشتی ایستاد و در این بین پرکاس دولتی را آوردند. معین دیوان نایب الحکومه آستارا با نواب منوچهر میرزا، که از جانب موسیو نوز مأمور انزلی شد، ایشان نیز حضور به هم رساندند و پذیرایی کردند. به کاپیتان پرکاس ده تومان و دو نفر که با پرکاس آمده دو اشرفی انعام داده شد. در مقابل گمرک آستارا دو نفر از فرنگی‌هایی که رییس گمرک خانه آنجا باشند آمده دیدن نموده، بارها نیز تفتیش نمودند. دیدند چیزی که قابل گمرک گرفتن باشد به همراه نبود. با کمال معقولیت و مهربانی خداحافظی کرده رفتند. باز پرکاس حرکت نمود، به قدر یک ساعت حرکت نمود تا به دهنه رودخانه رسیدیم. در آنجا سه عدد قایق حاضر نموده بودند. به قایق سوار شده یک ساعت قایق‌چی‌ها پارو می‌زدند. بعد که به رودخانه رسیدیم. قایق‌چی‌ها طناب‌های چند به دکل قایق بسته خودشان به کنار رودخانه رفتند و آن طناب‌ها را میکشیدند تا بعد از یک ساعت که پیره بازار رسیده پیاده شدیم. به قایق‌چی‌ها شش تومان و به کنار رودی‌ها سه تومان انعام داده شد، و جناب حاجی ....<sup>(1)</sup> برادر کوچک

---

1- یک کلمه ناخوانا.

جناب حاجی سید رضی که از آستارا .... شده بود دیدم ایستاده‌اند. معلوم شد به استقبال آمده بود با دو یدک و چند رأس اسب سواری. به ایشان گفتم حاجت سوار شدن اسب ندارم. سه دستگاه درشکه کرایه که در پیره بازار حاضر بود سوار شده با برادر جناب حاجی سید رضی به خانه حاج معزی الیه وارد شدیم و به درشکه های کرایه سه تومان دادیم. پنج ساعت به غروب مانده بود، ناهاری حاضر نموده بودند، صرف و شکر حضرت معبود متعال به تقدیم آمد. سجده شکر کردم که الحمد لله از دریا به خوبی گذشتیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم به خانه جناب میرزا نورالله خان پیشکار رشت رفت. بعد از صرف ناهار تلگرافی به جناب مستطاب اجل مشیر السلطنه وزیر مالیه و تلگرافی به جناب فرزندی ثقه السلطنه نموده، ورود خود را<sup>[16]</sup> به رشت به سلامتی با همه همراهان و اقامت دو روزه و عازم شدن بعد از دو روز اطلاع داده شد.

جناب حاجی مجدالدوله، همان طور که از بادکوبه دو روز پیش [راه] افتاد در رشت هم همان روز ورود بنده حرکت به طرف دارالخلافه نمودند. من هم دادم به چاپارخانه سه دستگاه از کالسکه و دلیجان و گاری مبلغ دوست تومان کرایه نمودند که ان شاء الله دوشنبه غره شهر صفر از شهر رشت حرکت کنم و یک زوج یخدان که ملبوس و چهار طاقه شال کشمیری و دو طاقه کرمانی و یک طاقه امیری اعلی و لباس های حرمه السلطنه و دوازده قالیچه اعلی و پاره ای اسباب دیگر که پول چاپاری حمل نمودن لزومی نداشت و سه باب چادر دودی رکی و قلندری کتان گلدار و چادر قلندری کتان ساده و شش خوب [؟] در خانه جناب حاجی سید گذاشته شد که اخوان ایشان

با مکاری روانه کنند و جناب حاجی ناظم خلوت هم چون در چاپارخانه روز دوشنبه و موقع حرکت پست بود، عذر رییس چاپار این شد که زیاده از

چهار دستگاه مال ندارم. قرار شد یک روز بعد از حرکت بنده [عازم] طهران بشود.

از علما و اعیان، جناب شریعتمدار و جناب میرزا نورالله خان پیشکار و پسر مرحوم حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود که کارگزاری رشت به عهده او محوّل است، آمده دیدن نمودند، با چند نفر از تجار و غیره که آشنایی داشتند. خداوند - ان شاء الله تعالی - تفضّل فرماید که به سلامتی به طهران برسیم و احیاء را به صحت ملاقات کنیم.

روز دوشنبه، غره شهر صفر، بعد از ظهر از خانه‌های جناب حاجی سید رضی با اخوانشان وداع نمودیم، قریب به غروب به رستم آباد که پنج فرسخی شهر رشت می‌باشد رسیدیم. به جهت آنکه از رشت تا آنجا راه شوسه خیلی بد و معشوش از گل و آب بود، اما از آن به بعد راهها عیبی نداشت و در همه جا سنگتراش و عمله با مهندسین مشغول وسعت دادن راه بودند، لکن حقیقت از دیدن فرودگاهها [پرتگاهها] زهره انسانی می‌ترکد.

سه روز، در روز پنج شنبه، 4 صفر - ان شاء الله تعالی - از این میهمان‌خانه بیک کندی به قزوین وارد خواهم شد. از دو فرسخی به بیک کندی مانده، آن درّه ها کم‌کم تمام شده، به زمین مسطح رسیدند؛ و در بیک کندی مانده و با آن که شام را پیش خودم طبخ نموده؛ از برنج و روغن و قند و چای و غیره، برای همه طبخ غذا و بخاری و ذغال سماور و اقامت یک شب در آنجا، چهار تومان داده شده، صبح سوار شده و ناهار وارد قزوین در عمارات دیوانی گردیدیم. جناب اجل، میرزا صالح خان سردار امجد، حاکم قزوین کالسکه و یدک و چند نفر فرستاده بودند.

مختصر این است که چهار روز و سه شب در راه رشت بودیم. در قزوین برای عوض نمودن اسب چاپاری با کالسکه ها و گاری نزد رییس چاپارخانه آنجا فرستاده بود و پیغام داده بود که حضرت اقدس ارفع امجد والا ولیعهد گردون مهد چون از دارالخلافة اعلام شده که شنبه 6 شهر صفر از آنجا حرکت خواهیم فرمود، اگر الآن از اینجا شما حرکت نکنید فردا مال های چاپارخانه را برای ملتزمین رکاب مبارک حضرت اقدس خواهند برد و یک هفته در اینجا می باید اقامت کنید تا مال ها برسند. به این جهت ناهار صرف، نماز ظهر و عصر خوانده با جناب سردار وداع نموده، عازم شدیم و الی پنج ساعت از شب گذشته به مهمانخانه های حصارک خود را رسانیدم و صبح جمعه 5، سه ساعت از روز مزبور گذشته، به میهمانخانه شاه آباد وارد گردیده، ناهار صرف و نماز ظهر و عصر خوانده و سجده شکر حضرت قادر متعال به تقدیم آمده، عازم شهر طهران شدیم.

در بین راه شاه آباد، حضرات مستقبلین که جنابان ثقه السلطنه و مشیر نظام<sup>(1)</sup> واعزاز الدوله و مستوفی نظام رسیدند. روی فرزندان را بوسیده و شکر حضرت ذوالجلال را به جای آورده روانه شدم.

---

1- کپی ما کمرنگ بود و این اسم ناخوانا. بنابراین حدسی است. مشیر نظام یکی از فرزندان مدیر الدوله است.

همینکه به امامزاده حسن رسیدیم، جناب مستطاب اجل اکرم آقای مشیر السلطنه<sup>(1)</sup> و جناب اجل موثق الملک و جناب بدیع الملک و حاجی سید رضی و جناب سلطان الواعظین و امیر الأمراء قلیخان امیر تومان و جناب نعیم السلطنه و جناب امین حضرت و نواده‌ها و غیره و غیره که در آنجا انتظار داشتند، همه را به تفضل خداوند متعال صحیحاً سالملاً ملاقات کرده، زبانم به این فقرات گویا شد:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ).<sup>(2)</sup>

پس از ساعتی مکث، از آنجا که قریب دو ساعت به غروب مانده بود، با جناب مستطاب اجل، آقای مشیر السلطنه در کالسکه نشسته و حضرات آقایان هم هر یک در کالسکه های خودشان روانه شهر شدیم و به خانه خود وارد گردیدیم و از سلامتی اقارب و از اینکه خودم هم به صحت از این سفر دور مراجعت نموده، همه را به دلخوشی ملاقات کردم، به درگاه حضرت رب العزه متشکر شدم، حمداً لله، فثمّ حمداً لله.

فردای آن روز در دوشان تپه، که موکب مسعود همایونی در آنجا نزول اجلال داشت رفته، شرفیاب خاک پای مقدس همایون ظلّ اللهی - اروحناه فداه - شده، تقبیل خاک پای مبارک را نمودم و اظهار

1- مشیر السلطنه برادر مؤلف، که مدت‌ها وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. بنگرید: مرآت الوقایع

مظفری: 1359

2- فاطر: 43

کمال مرحمت را فرمودند و مستظهِراً مراجعت به شهر شده، مشغول پذیرایی آقایان علمای اعلام - کثر الله أمثالهم - و وزرای عظام و آقایان و دوستان گردیدم و پس از دو روز، که یک زوج طپانچه هشت تیره، که از اسلحه های ممتاز تازه درآمده فرنگستان و پاره ای از ظروف کار ژاپون و شال شیروانی اعلی، که هر یک در جای خود ممتاز، که سوغات مکه معظمه - زاده‌ها الله شرفاً - بود به عنوان سوغات تقدیم حضور باهرُ النور همایون ملوکانه - ارواحناه فداه - با فرزندان «ثقه السلطنه و» اعزاز الدوله شده، به این نحو در فوق عریضه به دستخط همایون نمط شرف اصدار یافته بود.

مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم. ان شاء الله حج شما قبول و دعاهایی که می دانم قبلاً به ما کرده‌اید مقبول است. حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود. ثقه السلطنه و اعزاز الدوله در غیاب شما خوب خدمت میکردند. کمال رضایت را از خدمات آنها داریم. به شما هم کمال التفات را داریم. اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بود[ید] رسید. بسیار مستحسن و پسندیده افتاد. شهر صفر المظفر 1322

بعد از زیارت این دستخط ملوکانه پادشاهانه - ارواحناه فداه - مایه کمال استظهار و تشکر عموماً گردید.

خداوند متعال ظلّ طویل شاهنشاه - ارواحناه فداه - را بر مفارق عموم چاکران و اهالی مستدام بدارد بر بّ العباد و بحقّ محمد - صلی الله علیه و آله طاهرین و اولاده الأمجاد سلام الله علیهم اجمعین.

این صورت سفرنامه مکه معظمه است که تحریر شد. 1 شهر صفر المظفر

1323

## فهرست مطالب

|    |                                                     |
|----|-----------------------------------------------------|
| 3  | مقدمه مصحح                                          |
| 6  | [آغاز راه]                                          |
| 8  | [قزوین]                                             |
| 11 | [رشت]                                               |
| 13 | [بندر آستارا]                                       |
| 14 | [بادکوبه]                                           |
| 16 | [در راه باطوم]                                      |
| 17 | [تفلیس]                                             |
| 24 | [یوغاز اسلامبول]                                    |
| 29 | [بندر بیروت]                                        |
| 31 | [ورود به دمشق]                                      |
| 34 | [محمل مقدس نبوی]                                    |
| 36 | [زیارت مرقد حضرت زینب <small>علیها السلام</small> ] |
| 39 | [حرکت از شام به حجاز]                               |
| 43 | [مدینه منوره]                                       |
| 68 | در جده                                              |
| 80 | تفصیل سفر مکه معظمه                                 |
| 81 | مقدمه                                               |
| 84 | این سفرنامه                                         |
| 86 | [22 شعبان 1321: آماده حرکت از تهران]                |



|     |                                    |
|-----|------------------------------------|
| 87  | [روز جمعه 23 شهر شعبان: خدا حافظی] |
| 89  | [صبح یکشنبه 25: ورود به قزوین]     |
| 91  | [اول رمضان: در رشت]                |
| 94  | [12 رمضان: حرکت از باطوم]          |
| 96  | [ورود به اسلامبول]                 |
| 99  | [حضور در مجلس سلام سلطان عثمانی]   |
| 102 | [4 شوال]                           |
| 103 | [9 شوال: حرکت به طرف اسکندریه]     |
| 105 | [پنج شنبه 11 شوال: از میر]         |
| 107 | [اسکندریه]                         |
| 110 | [حرکت از اسکندریه]                 |
| 114 | [16 ذی قعدة: در بقیع]              |
| 117 | [ششم ذی حجه: ورود به مکه]          |
| 120 | [اقامت شانزده روزه در مکه]         |
| 122 | [در قرنطینه طور سینا]              |
| 125 | [در استانبول]                      |
| 128 | [ورود به بادکوبه]                  |
| 136 | فهرست مطالب                        |